

عذیب

سال میسم شماره ۸۳

۱۶۰۰ شمسی ۱۳۸۲ شمسی ۲۰۰۳ میلادی



در سال ۱۹۲۰ جناب فاضل مازندرانی، به امر حضرت عبدالبهاء برای حضور در کنونشن سالیانه "وحدت" و سفر به نقاط مختلف برای ایجاد اتحاد و همبستگی بین احباء به امریکا عزیمت کردند. عکس فوق جناب فاضل مازندرانی و مترجم ایشان منوچهر خان را در یک میهمانی که به افتخار وی برپا شده بود در واشنگتن دی. سی. نشان میدهد

عندليب

فصلنامهٔ محفل روحانی بهائیان کانادا
به زبان فارسی

‘Andalīb Vol.21, Serial # 83. ASSN1206-4920
Association for Bahá'í Studies in Persian
596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2
Canada
Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870
Email: pibs@bellnet.ca Website: absp.org

Publication Mail Agreement # 40020690

شمارهٔ سوم سال بیست و یکم شمارهٔ پیاپی ۸۳
از انتشارات مؤسسهٔ معارف بهائی
همیلتون، انتاریو، کانادا

حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات عندلیب شماره ۸۳

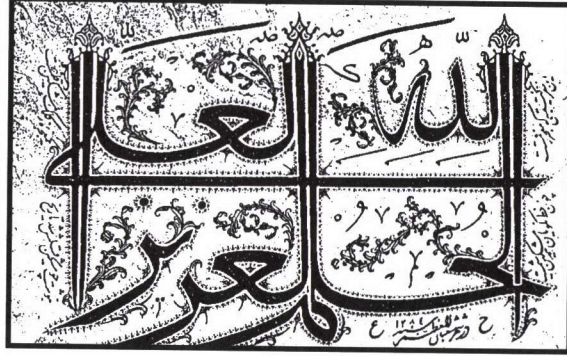
صفحه

۱ -	آثار مبارکه، لوح ملاح القدس (عربی و فارسی)	۳
۲ -	پیام بیت العدل اعظم الهی مورخ ۱۷ ژانویه ۲۰۰۳	۷
۳ -	در باره لوح ملاح القدس، نوشته جناب ادیب طاهرزاده، ترجمه دکتر باهر فرقانی	۱۱
۴ -	انسان دوستی در فرهنگ ایران از آغاز تا به امروز، متن سخنرانی از دکتر شاپور راسخ	۱۵
۵ -	رود زندگی، نوشته لیلی ایمن	۲۹
۶ -	پرندگان مهاجر، شعر از ژاله اصفهانی	۳۰
۷ -	عندلیب، متن سخنرانی از بهروز جباری	۳۱
۸ -	چهره زن در قرن بیست و یکم، جنس اول یا جنس دوم، از دکتر هوشنگ زرگرپور	۴۳
۹ -	به یاد جناب دکتر مسیح فرهنگی، تبلیغ دسته جمعی در کرمان، نوشته نصرت الله ثابت	۵۱
۱۰ -	بهار، شعر، ژاله اصفهانی و فریدون مشیری	۵۴
۱۱ -	روش تعلیم و تربیت در دیانت بهائی، متن نطق ایادی امرالله جناب فیضی، ترجمه ترانه رافتی	۵۵
۱۲ -	بنفشه های بهاری، شعر، فریدون مشیری	۶۹
۱۳ -	شجر روح، نوشته دکتر علی توانگر	۷۰
۱۴ -	تحقق وعود و بشارات کتب مقدسه زردشتیان، از عنایت خدا سفیدوش	۷۴
۱۵ -	بوی بهار، شعر از سیاوش کسرانی	۷۷
۱۶ -	موفقیت یک جراح بهائی ایرانی در کانادا	۷۸
۱۷ -	اطلاعیه مجمع عرفان سال ۲۰۰۳ در مدرسه بهائی لوهلن	۷۹
۱۸ -	معرفی چند کتاب	۸۰

عندلیب شماره سوم، سال بیست یکم، شماره پیاپی ۸۳ - ۱۶۰ بدیع، ۱۳۸۲ شمسی، ۲۰۰۳ میلادی
حق اشتراک سالیانه (چهار شماره) ۴۰ دلار و دوساله (هشت شماره) ۷۵ دلار است.

پرداخت به وسیله کارت های اعتباری ویزا و ماسترکارد و یا چک شخصی و یا چک بانکی (Money Order) میسر است.
مشترکین گرامی می توانند شماره آخرین مجله ای را که حق اشتراک آن را پرداخته اند در روی پاکت محتوی عندلیب جلوی نام گیرنده مجله ملاحظه فرمایند و در صورتی که دوره اشتراکشان پایان یافته برای پرداخت وجه اشتراک جدید اقدام فرمایند.
لطفا در صورت تغییر آدرس، مؤسسه را از آدرس جدید مطلع بفرمائید زیرا هربار پس از توزیع تعداد زیادی از مجلات به علت تغییر آدرس گیرنده توسط پست پس فرستاده می شود.

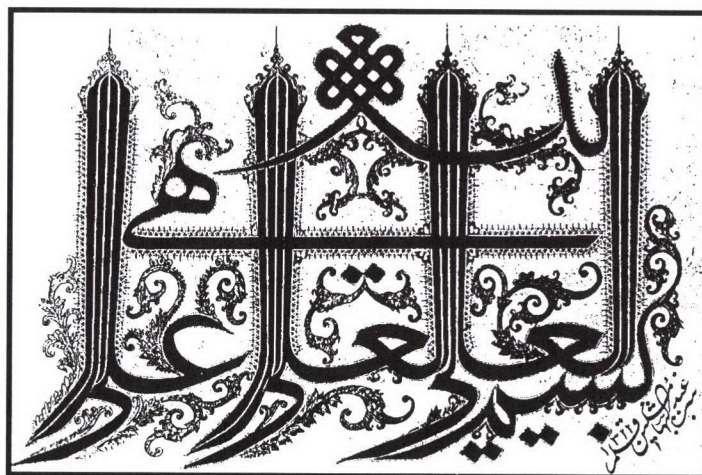
Association for Bahá'í Studies in Persian
596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2 Canada
Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870



هو العزيز المحبوب

ان يا ملاح القدس فاحضر سفينة البقاء في ملاء الاعلى فسبحان ربّي الابهي ثم امسكه على بحر القدم ببديع من الاسماء فسبحان ربّي الابهي ثم اركب عليها هياكل الروح باسم الله العلي الاعلى فسبحان ربّي الابهي اذا فاطلق زمام الفلك لتجري على قلزم الكبريا ليصل اهلها الى مواقع القرب في مكن البقاء فسبحان ربّي الابهي واذ اوصلتهم الى شاطئ القدس ساحل بحر الحمراء فسبحان ربّي الابهي اذا فاخرجهم عن الفلك في هذا المقام الالطف الاخفى فسبحان ربّي الابهي و هذا مقام الذي فيه تجلّى الله بنار الجمال في سدره البقاء فسبحان ربّي الابهي وفيه خلعوا هياكل الامر نعل النفس و الهوى فسبحان ربّي الابهي وفيه يطوف موسى العزّ بجنود البقاء فسبحان ربّي الابهي و هذا مقام الذي خرج فيه يد الله عن رداء الكبريا فسبحان ربّي الابهي و هذا مقام الذي لن يحرك فيه سفينة الامر و لو يقرء عليها كل الاسماء فسبحان ربّي الابهي اذا يا ملاح القدس علم اهل السفينة ما علمناك خلف حجابات العماء فسبحان ربّي الابهي لثلا يعطلون في وادي الكثيب البيضاء فسبحان ربّي الابهي و يطيرون بجناحين الروح الى مقام الذي قدسه عن الذكر في ممالك الانشاء فسبحان ربّي الابهي و يتحركون في الهواء كطيور القرب في جبروت اللقاء فسبحان ربّي الابهي و يطلعون بالاسرار في لجج الانوار فسبحان ربّي الابهي وانقطعوا منازل التحديد حتى وصلوا الى مقام التوحيد في مركز الهدى فسبحان ربّي الابهي و ارادوا ان يصعدوا الى مقام الذي جعله الله فوق مراتبهم اذا اطردهم شهاب الدرّي من سگان ملكوت اللقاء فسبحان ربّي الابهي و سمعوا لحن الكبريا عن وراء سراق الغيب في مكن السنا فسبحان ربّي الابهي بان يا ملائكة الحفظ ان ارجعوا هؤلاء الى مواقعهم في ناسوت الانشاء فسبحان ربّي الابهي لانهم ارادوا ان يطيروا في هواء الذي ما طارت فيه اجنحة الورقاء فسبحان ربّي الابهي و لن يحرك فيه سفائن الظنون و لا افئدة اولى النهي فسبحان ربّي الابهي اذا اخرجت حورية الروح رأسها عن غرفات الاعلى

فسبحان ربّي الابهي و اشارت بطرف حاجبها الى ملأ القدس فسبحان ربّي الابهي و اشرقت انوار جبينها من الارض الى السماء فسبحان ربّي الابهي و وقع اشراق الجمال على اهل الارض و التراب اذا اهتزت هياكل الوجود عن قبور الفناء فسبحان ربّي الابهي ثم نادى بلحن الذي ما سمعه اذن السمع في ازل القدماء فسبحان ربّي الابهي و قالت تالله من لم يكن في قلبه روايح الحب من الفتى العراقي النوراء فسبحان ربّي الابهي لن يقدر ان يصعد الى رفرف الهاء في هذا الجبروت القصوى فسبحان ربّي الابهي اذا امرت جارية من جواربها الاحلى فسبحان ربّي الابهي فقالت انزلي من قصور البقاء على هيكل الشمس في هذا الفضاء فسبحان ربّي الابهي ثم التفتي اليهم فيما اسروه في سرائر سرهم الاخفى فسبحان ربّي الابهي فان وجدت روايح القميص عن غلام الذي ستر في سرادق النور من ايدى الاشقياء فسبحان ربّي الابهي اذا صيحي في نفسك ليطلع بذلك كل من سكن في غرفات الفردوس من هياكل الفناء فسبحان ربّي الابهي و ينزلن كلهم عن غرف البقاء فسبحان ربّي الابهي و يقبلن ارجلهم و ايديهم لما طاروا في هواء الوفاء فسبحان ربّي الابهي و لعلّ تجدن روايح المحبوب عن قميص هؤلاء فسبحان ربّي الابهي اذا اشرقت حورية القرب عن افق الغرفات كاشراق وجه الغلام عن افق الرداء فسبحان ربّي الابهي و نزلت بطراز اشرقت السموات و ما فيها فسبحان ربّي الابهي و حركت في الهواء اذا عطرت كل الاشياء في اراضى القدس و السناء فسبحان ربّي الابهي فلما بلغت الى المقام قامت كخط الاستواء في قطب البداء فسبحان ربّي الابهي ثم استنشقت منهم في زمان الذي ما يجرى عليه حكم الابتداء و لا ذكر الانتهاء فسبحان ربّي الابهي و ما وجدت منهم ما ارادت و هذا من قصص العجبا فسبحان ربّي الابهي ثم صاحت و ضجت و رجعت الى مقامها في قصرها الحمراء فسبحان ربّي الابهي ثم تكلمت بكلمة سرية تحت لسانها الروحي فسبحان ربّي الابهي و نادى بين ملأ الاعلى و حوريات البقاء فسبحان ربّي الابهي تالله ما وجدت من هؤلاء المدعين من نسمات الوفاء فسبحان ربّي الابهي و تالله بقي الغلام في ارض الغربة وحيداً فريداً بين ايدى الفسقا فسبحان ربّي في لاهوت الحزن و بعد ذلك اصرخت في نفسها بصريخ الذي اصرخت و تزلزلت اهل ملأ الاعلى فسبحان ربّي الذي تردى برداء السوداء و وقعت على التراب و ماتت كأنها دعيت و اجابت من دعاها في لاهوت العماء فسبحان من خلقها من جوهر الحب فسبحان ربّي الابهي اذا اخرجن عن الغرفات حوريات ما وقعت على جمالهن عيون احد من اهل جنان الاسنا فسبحان ربّي الابهي و جمعن عليها وجدن جسدها مطروحة على التراب الغبراء فسبحان ربنا الاعلى فلما شهدن حالها و علمن حرفاً من قصص الغلام عرتن رؤسهن و شققن ثيابهن و لطنن على وجوههن و بدلن عيشهن و بكين بعيونهن و ضربن بايديهن على خدودهن و هذا من مصائب الخفى الاخفى فسبحان ربنا العلى الاعلى

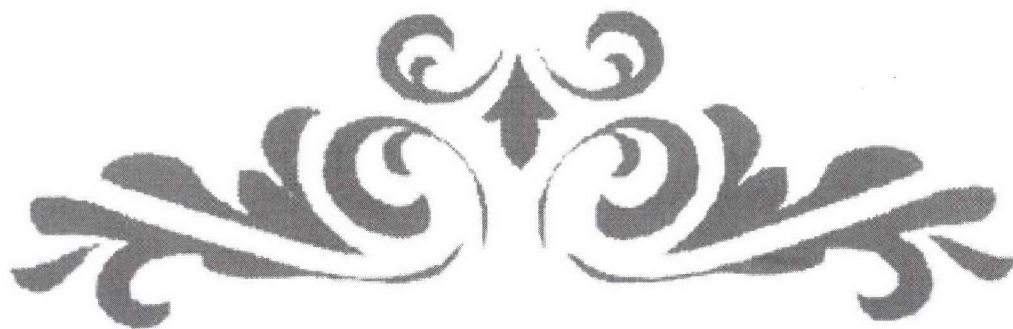


هو العجمی الفارسی العراقی

چون اهل فلک الهی باذن ملاح قدسی در سفینه قدمی باسمى از اسماء تشبث نموده بر بحر اسماء روان گشتند و قطع مراحل تحدید نمودند که شاید بیمن همت سلطان تفرید بشاطی توحید درآیند و از جام تجرید بنوشند باری باعانت ربّانی آن فلک صمدانی بر آب حکمت روحانی حرکت مینمود و سیر میفرمود تا بمقامی رسیدند که اسم ساکن از مجری سبقت گرفت و غالب شد لذا سفینه روح سکون یافت و از حرکت ممنوع گشت در این وقت حکم محکم ربّانی از سماء قدس لایزالی نازل شد و ملاح بقاء مأمور گشت که حرفی از کلمه اخفی بر اهل فلک تعلیم فرماید تا باعانت غیبی از وادی حیرت نفسانی بگذرند و بفضای بافرای وحدت روحانی درآیند و بقاف بقای جان و لقای حضرت جانان واصل شوند و چون اهل کشتی بکلمه دوست معنوی فائز گشتند فی الفور پرمعنی گشودند و در هوای قدسی پرواز نمودند و بفضل الهی و رحمت سبحانی از عقبات نفس و هوی و درکات غفلت و عمی گذشتند و در اینوقت نسائم رضوان از مکمن رحمان بر هیاکلشان وزید و بعد از طیران در هوای قرب الهی و سیر مقامات معنوی در محل امن و امان و منتهی وطن عاشقان نزول نمودند و سگان این مقام بخدمت و احسان قیام نمودند و در اینوقت غلمان باقی و ساقی قدسی خمر یاقوتی ابزال فرمود بقسمی سکر خمر معارف الهیه و کأس حکمت صمدانیه جذب و وله آورد که از هستی خود و موجودات رستند و بجمال دوست دل بستند و قرنهای و عهدها در آن مقام خوش روحانی و گلزار قدس رحمانی با کمال فرح و انبساط مسکن و مقرّ داشتند تا آنکه نسائم امتحان سبحانی و اریاح افتتان

سلطانی از سبای امر لایزالی بوزید تا آنکه بجمال ساقی اشتغال نموده و از وجه باقی غفلت نمودند بقسمیکه ظل را شمس و اشباح را نور انگاشتند و قصد معارج اسم اعظم نمودند که در آن هوا طیران نمایند و بآن مقعد و محل وارد شوند و چون عروج نمودند صرافان الهی با محک قدسی بامر مبرم ربّانی بر ایشان نازل شدند و چون اریاح غلام معنوی استشمام ننمودند جمیع را منع نمودند و بعد واقع شد آنچه در لوح محفوظ مسطور گشت.

پس ای ساکنان بساط حبّ الهی و ای شاربان خمر رحمت صمدانی قرب جمال دوست را بدو جهان تبدیل ننمائید و از لقای او بلقای ساقی نپردازید و از خمر علم و حکمت او بخمر جهل و غفلت دل مبنید لب محلّ ذکر محبوبست او را بآب کثیف نیالائید و دل منزل اسرار باقی است او را بتوجه اشیاء فانی مشغول ندارید آب حیات از کوثر جمال سبحان جوئید نه از مظاهر شیطان. باری این غلام فانی در منتهی مقام حبّ دوستان الهی را ببدایع نصح احدیه و جواهر حکمت سلطان صمدیه متذکر می‌نماید که شاید نفسی قد مردی و مردانگی علم نماید و از قمیص غفلت و شهوت بیرون آید و چون جمال منیر دوست پاک و منیر و مقدّس در ارض حبّ و انقطاع و ودّ و ارتفاع سیر نماید اقلاً اینقدر از انوار صبح جبین و ظهور یوم مبین اخذ نمایند که ظاهر و باطن خود را متحد نمایند از علوّ تجرید و سموّ توحید و تنزیه کبری و تقدیس عظمی گذشتیم حال سعی بلیغ و اهتمام منیع نمایند که اسرار باطن مخالف اعمال ظاهر و افعال ظاهر معارض اسرار باطن نباشد از انفاق جان در سبیل جانان گذشتیم بانفاق عدل و انصاف بر نفوس خود قیام نمائید آخر یعنی قمیص حرص و آمال نفسانی از ثوب تقدیس رحمانی ترجیح می‌دهید و نغمه عندلیب بقا را بصوت منکر فنا از اهل بغی و بغضا مبادله می‌کنید فبئس ما انتم تستبدلون انا لله و انا الیه راجعون انشاء الله امیدواریم که هیاکل عزّ باقی بطراز قدسی و شئون الهی چون شمس صمدی روشن و لطیف و پاک و طاهر ظاهر شوند لیس هذا علی الله بعزیز.



ترجمه پیام بیت العدل اعظم خطاب به عموم بهائیان عالم

۱۷ ژانویه ۲۰۰۳

Persian Translation of the Message of the Universal House
of Justice to the Baha'is of the World January 17, 2003

یاران عزیز الهی

با اظهار امتنان از تأییدات جمال اقدس ابهی، جریان پیشرفت نقشه پنجساله را طی دو سال اخیر، یعنی از هنگام صدور پیام ۹ ژانویه ۲۰۰۱ خطاب به کنفرانس مشاورین قاره ای تا کنون، پیگیری کرده ایم. در این زمان که جامعه جهانی بهائی به تمرکز مساعی در پیشبرد جریان دخول افواج مقبلین می پردازد، مشاهده تمکن یافتن فرهنگ یادگیری و تزئید معلومات امری در بین یاران بسی شوق انگیز است. در این هنگام که کوششهای جمعی یاران در جامعه گامی چنین مهم به پیش نهاده فرصت مناسبی است که نتایج بارزه را با شما در میان گذاریم و نکاتی را که مورد بحث قرار گرفته روشن کنیم.

محافل روحانی ملی در نخستین ماههای نقشه با سهولت نسبی به آسانی توانستند مناطق تحت اشراف خود را به نواحی کوچکتری که دارای جوامع امری نزدیک یکدیگرند تقسیم کنند که "مجموعه های جوامع همجوار" (clusters) نامیده می شوند. ضوابطی که برای این تقسیم بندی در نظر گرفته شد صرفاً جغرافیایی و اجتماعی بود و به قوت و ضعف جوامع بهائی ارتباطی نداشت. بنا بر گزارشهایی که به مرکز جهانی واصل گردیده تا کنون در سراسر جهان، به استثنای کشورهایی که بنا بر جهانی فعالیتهای امری در آنها محدود است، قریب هفده هزار "مجموعه جوامع همجوار" تشکیل شده است. تعداد این گونه مجموعه ها در ممالک مختلف متفاوت است. مثلاً در هندوستان ۱۵۸۰ مجموعه جوامع همجوار تشکیل شده در حالی که سنگاپور به طور کلی به عنوان یک مجموعه جوامع همجوار عمل می کند. بعضی از این مجموعه ها بسیار کم جمعیت هستند و تعداد ساکنان آنها از چند هزار نفر تجاوز نمی کند در حالی که در بعضی دیگر به چندین میلیون نفر می رسد. در اکثر موارد مراکز بزرگ شهری که در ظل یک محفل روحانی هستند به عنوان یک مجموعه شناخته شده و به چندین بخش (sector) تقسیم گشته اند تا تنظیم برنامه ها و اجرای نقشه ها در آنها آسانتر شود.

پس از تقسیم بندی کشورها و سرزمینهای مختلف به مجموعه هایی کوچکتر که بهتر می توان آنها را اداره کرد، جوامع ملی بهائی به مرحله بعدی که در پیام نهم ژانویه ذکر شده بود وارد شده اند و آن

عبارت است از طبقه بندی مجموعه ها بر حسب مراحل توسعه و پیشرفت امر. این اقدامات موجباتی را برای پیش بینی امکانات آتی فراهم آورده است. ولیکن کار ایجاد ضوابطی دقیقتر برای طبقه بندی مجموعه ها مشکلی است که مؤسسات امری همچنان سرگرم آند. قرار دادن یک مجموعه در طبقه ای مخصوص، نباید به منزله ارزیابی وضعیت آن ناحیه تلقی گردد. بلکه میزان توانایی مجموعه مزبور را برای توسعه و پیشرفت مشخص می سازد تا بتوان روشهای مناسبی برای پیشرفت آن مجموعه اتخاذ نمود. ضوابطی خشک و انعطاف ناپذیر مانع سودمندی این طرح می گردد. اما داشتن یک طرح روشن و عملی برای ارزیابی امریست اساسی. به نظر می رسد که دو معیار در این ارزیابی دارای اهمیت خاص است. یکی میزان توانایی نیروی انسانی که توسط مؤسسات کارآموزی برای توسعه و تحکیم امر الهی در هر مجموعه آماده می شود و دیگری میزان توانایی مؤسسات امری برای به کار گرفتن منابع مزبور در میدان خدمت.

در حال حاضر در بیشتر کشورها سعی می شود که مجموعه هایی که برای انتقال از مرحله کنونی به مرحله بعدی حائز رجحان نسبی هستند تشویق و ترغیب شوند. آنچه به طوری مشخص واضح گشته این است که پیشرفت در این زمینه منوط به سودمندی جریان همزمانی است که هدفش افزایش تعداد افرادیست که در هر مجموعه مراحل متوالی دوره های مؤسسه های کارآموزی را طی می کنند. افزایش فعالیت های امری در سراسر جهان گواه موفقیت این دوره های آموزشی در ایجاد روحیه جرأت و تهور لازم برای اقدام به انجام دادن امریست که لازمه پیشرفت در هر مجموعه است.

آنچه مشاهده اش به ویژه مایه دلگرمیست افزایش حس ابتکار و کاردانی همراه با جرأت و شهامت در سراسر عالم بهائیت. فداکاری و شور و شوق و اطمینان به نفس و پافشاری از جمله صفاتیست که یاران الهی را در جمیع قارات ممتاز می سازد یارانی که به مهاجرت در داخل کشورشان قیام نموده اند نمونه های بارزی از مظاهر این صفاتند، گرچه صفات مزبور منحصرأ به آنان اختصاص ندارد. همان طور که امیدوار بودیم اهداف مربوط به فتح مجموعه های بکر توسط افرادی که در برنامه های مؤسسات کارآموزی شرکت کرده و معلومات و مهارتهای لازم را کسب نموده اند از طریق استقرار امر الهی در نواحی جدید و تأسیس جامعه های نو پا به سهولت تکمیل می گردد.

در اغلب مجموعه ها شاخص تحول از یک مرحله به مرحله بعدی افزایش تعداد جرگه های آموزشی، مجالس دعا و مناجات و کلاسهای تربیت امری نونهالان و رشد و توسعه ایست که حاصل می گردد. رونق یافتن و افزایش مجالس دعا و مناجات در اثر آگاهی بیشتر نسبت به جنبه روحانی وجود انسان در بین احبای هر مجموعه است که از طریق دوره های مؤسسات کارآموزی حاصل می شود. کلاسهای تربیت امری نونهالان نیز از نتایج آموزشی است که در مراحل مقدماتی دوره های متوالی در جریان کارآموزی کسب شده است. مفتوح ساختن این دو فعالیت به روی افراد جامعه خارج، از طریق اقدامات

ابتکاری و متین، تعداد روزافزونی از متحران حقیقت را جذب می کند که غالباً علاقمند به شرکت در جلسات تبلیغی و جرگه های آموزشی می شوند. بسیاری از آنان بالمآل به امر الهی اقبال می کنند و خود را در جامعه در نقش نفوسی می بینند که در جریان پر تحرک رشد و توسعه مشارکت دارند. متقابلاً اقدامات تبلیغی فردی و گروهی شدت بیشتری پیدا می کند و به نوبه خود بر سرعت و شدت جریان پر تحرک رشد و توسعه می افزاید. جامعه هایی که از قبل تأسیس شده اند حیاتی جدید می یابند و جامعه های جدید هر چه زودتر امتیاز انتخاب محفل روحانی محلی را بدست می آورند.

انسجامی که در اثر تأسیس جرگه های آموزشی، مجالس دعا و مناجات و کلاسهای تربیت امری نونهالان حاصل می شود به نوبه خود مشوق مقدماتی رشد و توسعه در مجموعه می گردد. انگیزشی که در پی ازدیاد این اقدامات اساسی پیوسته قویتر و مؤثرتر می گردد. اقداماتی که سبب می شود تعداد قابل ملاحظه ای از یاران الهی در گذراندن دوره های متوالی کارآموزی به حدی پیشرفت کنند که برای قیام به خدمت آماده شوند به نوبه خود انگیزه ازدیاد این گونه فعالیتها می گردد.

بنا بر این بدیهی است که کارآموزی منظم و متوالی راهگشای احباء برای ارتباط با جامعه خارج و ارائه تعالیم حضرت بهاءالله به دوستان و اقوام و همسایگان و همکارانشان و جلوه گر ساختن غنای تعالیم مبارکه برای آنان می شود. توجه به جامعه خارج یکی از ثمرات باهره آموزشی است که افراد جامعه کسب می نمایند. نحوه اقداماتی که در این مجموعه ها در اطراف جهان ایجاد شده طرق مطمئنی برای تسریع توسعه و استحکام محسوب می گردد، و این هنوز از نتایج سحر است.

در بسیاری از مناطق جهان وارد کردن تعداد کثیری از افراد در ظل شریعه الله کاری دشوار نبوده است. بنا بر این مایه امیدواری است که در بعضی از مجموعه ها که توسعه و تکامل بیشتری دارند طرح هایی که برای اقدامات امری با دقت تنظیم شده به برنامه خدمات جاری اضافه می گردد و سبب می شود به جماعتی که آمادگی دارند دسترسی پیدا شود و میزان رشد و توسعه به سطحی بالاتر ارتقاء یابد. این قبیل طرح ها به اقدامات فردی تبلیغی که رو به افزایش است سرعت و شدت بیشتری می بخشد. در مواردی که این گونه فعالیتها سبب اقبال تعداد کثیری از افراد به امر الهی شده است تمهیداتی به کار گرفته می شود که در صد معینی از مقبلین جدید فوراً وارد برنامه های مؤسسات کارآموزی شوند زیرا همان طور که در چندین پیام تأکید کرده ایم این یاران هستند که باید خدمات مورد نیاز جمعیت بهائی را که پیوسته افزایش می یابد عهده دار شوند. این نفوس با ملاقات کردن افراد جامعه بهائی به طور مرتب و منظم بر معلومات امری آنان میافزایند و با تعلیم دادن اطفال و تشکیل جلسات دعا و مناجات و به راه انداختن جرگه های آموزشی، استمرار جریان توسعه و رشد را میسر می سازند.

جمع این اقدامات فرصتهائی هیجان انگیز برای محافل روحانی محلی فراهم می آورد. محافل روحانی محلی با همکاری اعضای هیئت معاونت که مشاور و مساعد آنانند با این امر مهم مواجه اند که

با استفاده از قوا و استعدادهای منابع انسانی که پیوسته در حوزه تحت اشرافشان افزایش می یابد از طرفی جامعه ای سرزنده و فعال ایجاد کنند و از طرف دیگر جریان نفوذ و رسوخ در جامعه خارج را آغاز نمایند. در نقاطی که محفل روحانی محلی وجود ندارد، یا هنوز آن طور که باید و شاید فعالیت نمی کند، اقدامات قدم به قدم برای رشد و توسعه آن جامعه ها و محافل روحانی نوید بخش بوده است. آنچه به ویژه سبب رضایت خاطر است ملاحظه مشارکت فوق العاده یاران در جنبه های گوناگون جریان رشد و توسعه است. در مجموعه ها، یکی پس از دیگری، تعداد افرادی که به خدمات توسعه و تحکیم می پردازند مرتباً افزایش می یابد. تشکیل جلسات مشورتی در این مجموعه ها موجب افزایش آگاهی یاران نسبت به امکانات موجود و سبب ایجاد مودّت و شور و شوق در میان آنان می گردد. در این جلسات که فارغ از محدودیتهای تصمیم گیری های رسمی است، شرکت کنندگان درباره تجاربی که به دست آمده به تأمل و تفکر می پردازند و نظرات خود را با یکدیگر در میان می گذارند و راه های جدید را بررسی می کنند و بهتر در می یابند که هر یک چگونه می تواند برای تحقق یافتن مقاصد نقشه مساعدت نماید. در بسیاری از موارد این گونه تبادل افکار سبب وحدت نظر در تعیین اهداف کوتاه مدت فردی و گروهی می شود. یادگیری در حین عمل از مشخصات بارز این نحوه فعالیت است که به تدریج مشهود می گردد.

تردید نیست که آنچه مشاهده می کنیم شدت یافتن جریانی است که منجر به اقبال افواج مردم به امر الهی می گردد و حضرت بهاءالله در لوح سلطان ایران آن را پیش بینی فرموده و حضرت عبدالبهاء مشتاقانه بدان وعده داده و حضرت ولی امرالله آن را به عنوان مقدمه لازم برای اقبال جماعات عظیم توصیف فرموده اند. در طلایه این جریان مجموعه هائی قرار گرفته اند که گرچه حال قلیل هستند اما آماده اند تا برنامه هائی منظم و متمرکز را برای رشد و توسعه امر مبارک آغاز کنند. میزان توسعه ای که نشانه مرحله بعدی پیشرفت در این مجموعه هاست نیازمند شدت یافتن کوششی است که هنوز بدان دست نیافته اند. امید است که قوای شگفت انگیزی که مصروف این اقدام خطیر می گردد به برکت تأییدات الهی تقویت یابد.

یاران عزیز را به ادعیه این مشتاقان در اعتاب مقدسه در طلب تأییدات جمال اقدس ابهی برای تحقق کامل مساعی مبذوله در بهره گیری از فرصتهای فوق العاده این ایام گرانبها اطمینان می دهیم.

بیت العدل اعظم

نوشته ادیب طاهرزاده

ترجمه دکتر باهر فرقانی

لوح ملاح القدس

در ایام نوروز ۱۸۶۳ خیمه مبارک حضرت بهاء الله در کنار بغداد در مزرعه ای بنام وشاش که توسط برادر وفادار آن حضرت میرزا موسی اجاره شده بود افزاشته شد و هیکل اطهر با عده ای از اصحاب که در چادرهای دیگر قرب خیمه مبارک اقامت داشتند به برگزاری عید نوروز مشغول بودند جمال مبارک زندگی در خارج از شهر را بسیار دوست داشتند و همیشه از مشاهده مناظر طبیعی لذت می بردند و مخصوصاً در این وقت از سال که فصل بهار تازه آغاز و هوا ملایم شده بود گردش در فضای آزاد بسیار مطبوع و دلپذیر بود.

در یوم پنجم از نوروز ۱۸۶۳ لوح ملاح القدس در مزرعه وشاش در کنار بغداد از قلم اعلی نازل گشت میرزا آقاجان کاتب حضرت بهاء الله پس از نزول این لوح مقدس از خیمه مبارک خارج و اصحاب را بدور خود جمع کرد و این لوح حزین را برایشان تلاوت نمود گرچه جمال اقدس ابهی در سال آخر اقامت در عراق در چندین مقام به امتحانات و بلیاتی که مقدر بود پیش آید اشاره فرموده بودند ولی اصحاب هیکل مبارک هرگز حالت حزن انگیزی را که در آن روز پس از تلاوت لوح ملاح القدس در خود یافتند پیش از آن احساس نکرده بودند نبیل که در این جریان حاضر و ناظر بوده چنین حکایت می کند:

چون لوح ملاح القدس بصدای بلند تلاوت می شد دریای احزان به موج می آمد و قلوب مستمعین مالا مال غم و اندوه می گردید بطوری که جمیع اصحاب دریافتند که عنقریب دفتر حوادث بغداد منطوی و فصل جدیدی بجای آن مفتوح خواهد گردید.

باری در یوم مذکور پس از تلاوت آن لوح امانع

ابدع جمال قدم جل شأنه الاعظم به برچیدن خیام و معاودت به شهر امر فرمودند و در حینی که بجمع آوری خیمه و خرگاه مشغول بودند لسان عظمت به این بیان ناطق: "این سراپرده ها چون بساط فریبنده عالم امکان است همین قدر که گسترده شد باید منتظر انقضاء و انطواء آن بود" از این بیان مبارک حاضرین متوجه شدند که این خیمه ها دیگر در آن سرزمین برپا نخواهد گردید.

هنوز برچیدن خیمه ها تمام نشده بود که قاصدی وارد و پیامی از نامق پاشا حکمران بغداد به حضرت بهاء الله تسلیم نمود. در این پیام از جمال مبارک دعوت شده بود که با وی ملاقات کنند. حضرت بهاء الله این دعوت را قبول فرمودند ولی پیشنهاد نمودند که این مصاحبه در یکی از مساجد شهر در فردای آن روز انجام گیرد.

نامق پاشا هم مثل حکمرانان قبلی حضرت بهاء الله را می ستود و به علم لدنی و مقام متعالی آن حضرت کاملاً آگاه بود احترام وی به حضرت بهاء الله بحدی بود که تا سه ماه نتوانسته بود خود را راضی کند که فرمان سلطان را در باره اعزام آن حضرت به اسلامبول ابلاغ نماید ولی بالاخره پس از اینکه برای بار پنجم دستور صدر اعظم در تأکید اعزام حضرت بهاء الله به پایتخت دولت عثمانی به وی رسید ناچار شد که برخلاف میل باطنی فرمان سلطانی را باستحضار هیکل اطهر برساند نامق پاشا که از روبرو شدن با جمال مبارک در این موقعیت ناگوار احساس شرمندگی می نمود معاونش امین افندی را برای تسلیم فرمان به مسجد فرستاد چند هفته بعد هنگامی که حضرت بهاء الله در باغ رضوان تشریف داشتند نامق پاشا بحضور مبارک مشرف شد و نسبت به نفس مقدسی که بنظرش

حضرت بهاء الله در آغاز لوح ملاح القدس به عظمت غیر قابل تصور ظهور مبارک اشاره می‌فرمایند ظهوری که در آن «تجلّی الله بنار الجمال فی سدرۃ البقا» و «یطوف موسی العزّ بجنود البقاء» و نیز شهادت می‌دهند که مکلم طور در این یوم ظاهر شده تا مؤمنین یعنی «اهل السفینه» و «هیاکل الروح» بتوانند با تطهیر قلوبشان به «مواقع القرب فی مکمن البقاء» واصل گردند.

برای درک اهمّیت این لوح مبارک باید بخاطر بیاوریم که با ظهور حضرت بهاء الله یوم الله طالع شده و اعظم موهبت الهی یعنی امر بهائی به عالم بشر ارزانی گردیده است.

زندگی در یک چنین زمان و امکان استفاده از چنین مراحم اعظم موهبت حضرت رحمان برای انسان است ولی این نعم و مواهب مسئولیت‌های عظیمی هم با خود به همراه می‌آورد وقتی انسان به عرفان مظهر الهی فائز می‌شود مکلف به اطاعت خالصانه از تعالیم و اوامر وی می‌گردد و اگر شخص مؤمن اطاعتش قلبی و بی‌قید و شرط نباشد ثابت در عهد و میثاق الهی محسوب نمی‌شود سرنوشت مؤمن حقیقی و رفعت مقام و منزلت وی فی الحقیقه به درجه خلوص و وفاداریش در امر الهی منوط و وابسته است.

زمانیکه شخص بعرفان حضرت بهاء الله موفق و در شناسائی مقام آن حضرت برتبه یقین و اطمینان می‌رسد در حقیقت بسفینه الهی وارد می‌شود شخص مؤمن از یک طرف در اثر استفاضه از قوای روحانی که بوسیله حضرت بهاء الله در عالم دمیده شده و نیز با استفاده از تعالیم حیات بخش آن حضرت در طریق ترقی و تعمیق روحانی پیش می‌رود و از سوی دیگر با امتحانات روزافزون روبرو می‌شود در حقیقت ایمان مؤمنین بانحاء مختلف مورد آزمایش قرار می‌گیرد بعضی به مصائب و تضییقات دچار می‌شوند و برخی در نبرد روحی

یکی از مشاغل هدایت عصر بود احترامات خود را ابراز نمود.

لوح مبارک ملاح القدس شامل دو قسمت است قسمتی از آن بلسان عربی و بخش دیگر بزبان فارسی است.

موضوع اصلی این لوح مبارک در مسأله عهد و میثاق و بیوفائی انسان نسبت بآن دور می‌زند مطالب آن نه تنها در باره حوادث ایام جمال مبارک صادقست بلکه در وقایع دوران قیادت حضرت عبداله و ولایت حضرت ولی امرالله و حتی عصر حاضر نیز مصداق دارد حضرت عبداله در باره این لوح مبارک چنین فرموده اند:

لوح ملاح القدس را بخوانید تا بحقیقت پی برید و ملاحظه نمائید که جمال مبارک وقایع آتیه را از پیش بتمامه خبر دادند آن فی ذلک لعبرة للمتبصرین و موهبة للمخلصین.

لوح مبارک ملاح القدس بلسان رمز و تمثیل نازل شده و برای درک معانی و مفاهیم مودوعه در آن شخص باید با حقایق مکنونه در آثار نازله از قلم جمال مبارک آشنائی حاصل کند و در آن آیات مبارکه غور و تأمل نماید گرچه اصطلاحات استعاره که حضرت بهاء الله در این لوح مبارک بکار برده اند تعبیرات مختلفی ممکن است داشته باشد با وجود این بنظر می‌رسد که مقصد از آن عبارات پیشگوئی وقایع آتیه و اشاره به بعضی از جنبه‌های عهد و میثاق باشد.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک بنفس مقدس خود بعنوان «ملاح القدس» و به مؤمنین بنام «اهل السفینه» اشاره می‌فرمایند در آثار مقدسه حضرت بهاء الله اصطلاح سفینه یا فلک معمولاً به امرالله و عهد و میثاق اطلاق شده است نفوسی که در آن وارد شوند در کهف صون و حمایت الهی قرار می‌گیرند بسوی ساحل نجات پیش می‌روند و بکسب نورانیت الهی نائل می‌شوند.

اصطلاح «شهاب الدری» نازل در لوح مبارک ملاح القدس را ممکن است اشاره رمزی به عامل نیرومندی چون عهد و میثاق دانست که حضرت بهاء الله برای حفظ و صیانت امر الهی تأسیس فرموده اند

بشهادت تاریخ هیچیک از مظاهر مقدسه ادیان سابقه وسایلی برای طرد نفوسیکه به نقض عهد قیام کنند یا کسانی که در داخل جامعه بمخالفت مرکز امر پردازند ایجاد نکرده اند پیش بینی این امر یکی از خصایص بی نظیر امر جمال مبارک است و اجرای آن سبب می شود که امرالله از وجود نفوس غیرمخلصه که هر از چندی ممکن است در میان اهل بهاء داخل شوند پاک و مطهر شود همچنانکه در هیکل انسانی عضو مخصوصی برای دفع متناوب سموم از جریان خون وجود دارد امر الهی نیز دارای مؤسساتی است که برای تطهیر جامعه از عوامل ناسالمی که ممکن است در میان افراد آن یافت شوند بوجود آمده اند.

در هریک از ادوار دینی نفوسی بوده اند که عهد خدا را شکسته و به بیوفائی نسبت به فرستاده وی قیام کرده اند در ادیان قبل این ناقضین غالباً در اجرای نیات سیئه خود موفق شده و ایجاد تفرقه در میان مؤمنین نموده اند ولی در این دور مبارک که مرحله ثمر و کمال تمام ادیان و ادوار است نفوسی که از میان پیروان امر قیام و بمخالفت شارع آن اقدام کرده اند هرگز به ایجاد رخنه و تفرقه در میان مؤمنین موفق نگردیده اند.

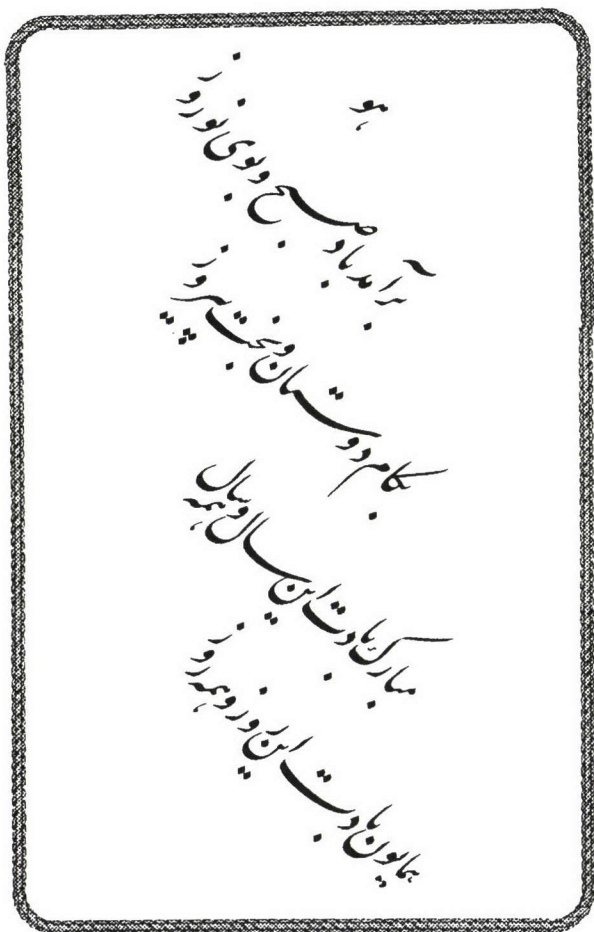
حضرت بهاء الله در یکی از الواح مقدسه تصریح می فرمایند که چون امر الهی در این عصر نورانی عظیم و خطیر است مخالفت قوای نفی و هجوم بیوفایان نیز شدید و مهیب می باشد ناقضین عهد حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی بحدی که در قوه داشتند در تخریب اساس دین الله کوشیدند ولی با وجود تمام مساعی متفقا نه نتوانستند در وحدت

می افتند که ممکن است تمام عمر ادامه یابد اگر انسان به سلاح ایمان واقعی مجهز باشد و در تمام شئون و احوال اراده خود را تسلیم اراده حضرت بهاء الله کند می تواند از این امتحانات سربلند بیرون بیاید ولیکن اگر کوچکترین اثر از انانیت و شهوت و تعلق به علائق دنیای مادی در شخص باشد مانع ترقیات روحانی وی می شود و بالمآل ممکن است به اطفای کامل شعله ایمانش منتهی گردد.

مقام و رتبه ای که مؤمن حقیقی می تواند در این عصر بدان نائل شود فوق العاده بلند و عالی است چه که حضرت بهاء الله با ظهور خود یوم الله را آغاز نموده و شکوه و جلال خویش را بر سر اهل عالم گسترده است عالم خلقت در دریای ظهورش غوطه ور گشته و عالم بشر استعداد تازه و موهبت بی اندازه یافته است

در میان اصحاب جمال مبارک کسانی بودند که بچنین مقام ارجمند رسیده بودند این نفوس مبارکه چنان روح ایمان و جانفشانی از خود ظاهر ساختند و چنان خضوع و انقطاعی بمنصه ظهور رساندند که در شرایع سابقه کمتر نظیر و مانند داشته است. افراد دیگری هم بودند که افتخار تشرّف بحضور جمال اقدس ابهی را داشتند و بیانات الهی را که از لسان مبارک صادر می شد استماع می نمودند ولی بسبب خودخواهی و جاه طلبی موفق باحراز خصایصی چون خضوع و خشوع و تسلیم و اطاعت که لازمه تقرب به مظهر الهی است نشدند اینان از بصیرت لازم برای مشاهده مقام الهی جمال اقدس ابهی محروم بودند، از ارتفاع صیت بزرگواری آن حضرت احساس غبطه می کردند و هوس احراز مقامی چون مقام حضرتش در دل می پروراندند.

حضرت بهاء الله با این کلمات عالیات برای نخستین بار بصراحت بیان می فرمایند کسانی که بنقض عهد قیام کنند از جامعه اهل بهاء طرد خواهند شد.



و یگانگی پیروان اسم اعظم رخنه ایجاد نمایند این کیفیت یعنی عدم حدوث انشقاق یکی از خصائص بی نظیر امراء الله و نتیجه استقرار عهد و میثاق حضرت بهاء الله است که خود ضامن حفظ وحدت دائمی در جامعه بهائی می باشد.

ظاهر شدن حوریه الروح که در لوح مبارک ملاح القدس بدان اشاره گشته یک اصطلاح استعاره است حضرت بهاء الله در آثار خویش این تمثیل بدیع را برای معرفی ذات مقدس خود یا یکی از صفات و اسماء الهی بکار برده و در بعضی از موارد هم از آن بعنوان تجسم «روح اعظم» یاد فرموده اند نیز آفاق در این لوح پراحتراق نفس مبارکشان را با بیان «الفتی العراقی النوراء ... الذی ستر فی سرادق النور» معرفی می کنند و به بیان حزین «تالله بقی الغلام فی ارض الغربه وحیداً فریداً بین ایدای الفسقا» به مصائب وارده بر وجود اظهر اشاره می فرمایند.

بخش فارسی لوح ملاح القدس نیز از لحاظ مضمون از بسیاری جهات مشابه قسمت عربی است با این تفاوت که حضرت بهاء الله در این لوح نورا دوستان الهی را «ببدایع نصح احدیّه و جواهر حکمت سلطان صمدیه» متذکر می نمایند آن جمال بيمثال یاران حضرت ذوالجلال را نصیحت می فرمایند که قرب جمال دوست را بدو جهان تبدیل ننمایند و به لقائی غیر از لقای او تقرب نجویند دل را منزل اسرار باقی دانند و آنرا از ورود غیر دوست محفوظ دارند از مرقد نفس و هوی بیرون آیند و بر شئون حبّ و وفا قیام کنند و اگر هم بر فوز به مقامات عالیّه تقدیس و انقطاع موفق نمی شوند اقلّاً «ظاهر و باطن خود را متحد نمایند»

خلوص و وفا از خصائص و صفات هر مؤمن حقیقی است مؤلم ترین مصیبت برای مظهر الهی مشاهده بیوفائی از نفوسی است که ادعای حبّ و ایمان می کنند و هیچ ابتلائی حتی شکنجه جسم و ایشار

جان باندازه این عمل برای مظهر الهی زجرآور و دردناک نیست.

وقتی اصحاب حضرت بهاء الله بر پیشگویی هیکل مبارک در لوح ملاح القدس در باره حدوث اینگونه مصائب آگاهی یافتند دچار اضطراب و نگرانی فوق العاده ای شدند در حقیقت یک روز پس از نزول این لوح پراحتراق بود که خبر موحد صدور فرمان سلطان در باره انتقال جمال مبارک به اسلامبول وصول یافت و این خبری بود که یکباره ضربه هولناکی بر تمام محبان جمال قدم در اقلیم عراق از مرد و زن و کوچک و بزرگ وارد نمود ولی بالاخره این نفوس جانفشان بقدردان بیانات نصیحه و عواطف قلبیه حضرت بهاء الله آرام گشتند و راضی شدند که خود را تسلیم اراده الهی نمایند ■

انسان دوستی در فرهنگ ایران از آغاز تا به امروز*

دکتر شاپور راسخ

هومانیسم غربی رواج یافته است. نکته شگفت آنکه به شهادت دائرةالمعارف Universalis کلمه هومانیسم در زبانهای غربی تنها در نیمه دوم قرن نوزدهم رائج شده هر چند که هومانیسم را با تحول فرهنگی ناشی از رنسانس اروپائی در قرن پانزدهم میلادی مرتبط شمرده اند. معنی هومانیسم در این چارچوب همان طور که فرهنگ فلسفی لالاند Lalande (۱) نوشته جنبشی فکری است که میخواهد شخصیت و حیثیت انسان و اندیشه او را اعتلا بخشد و تفکر غربی در قرن مذکور را از بالای سر قرون وسطی و فرهنگ مذهبی اصحاب مدرسه یعنی اسکولاستیک ها با فرهنگ باستانی یونان پیوند زند. میدانیم که فرهنگ یونان باستان فرهنگی عقلی و به دور از مذهب بود و در نتیجه یکی از معانی اصلی هومانیسم همان انسان باوری، انسان مداری یا انسان گرایی است که به جای اعتقاد به خدا و محوریت دین و سلطه اصحاب مذهب، در قرن مورد اشاره پدیدار شده است.

در چنین معنی، هومانیسم در نقطه مقابل مسیحیت قرار دارد که میگفت

یک دل و جان روشن کنم که فرهنگ انسان دوست ایران زمینه ساز آئین جهانی بهائی بوده آئینی که هدفش دوستی و آشتی تا حد یگانگی میان همه آحاد بشری است و وسائلش دعوت به ترک همه تعصبات قومی و نژادی و مذهبی و تربیت در فرهنگ صلح و سازگاری است و با هر گونه خشونت و ستیز و صور مختلف قهر و غلبه و جهاد و تکفیر و مانند آن سر مخالفت دارد و به اعتباری خود میوه خوشگوار درخت برومندی است که حضرت زردشت حدود دو هزار و هشتصد سال پیش در سرزمین نیاکان ما نشانند و در دوره تسلط اسلام در تعلیمات صنادید متصوفه بصورت عشق و محبت به عموم افراد بشر و همه کائنات و اعتقاد به برادری همه مردمان و نیز عقیده به جلالت مقام انسان که آینه دار اوصاف یزدان است برگ و شکوفه آورد و سرانجام در این ظهور بزرگ ایزدی به ثمر نشست و همه جهان را کامروا کرد.

مقدمه

در مقدمه باید عرض کنم که انسان دوستی اصطلاحی است که تازه در زبان فارسی محتملاً در ترجمه کلمه

دوستان گرامی و سروران گرانقدر چنانکه میدانید موضوع سخن بنده در این اجلاسیه انجمن دوستداران فرهنگ ایرانی*، انسان دوستی در فرهنگ ایران از آغاز تا به امروز است. در ارائه این گفتار انگیزه بنده دو چیز خواهد بود. نخست آن که به هموطنان عزیز که از اوضاع نامطلوب ایران امروز سخت دل گرفته هستند و از دیدن این همه تعصب مذهبی، خشکی و تحجر فکری، نفی حقوق بشری و بیگانه ستیزی، خاطری پس آورده دارند ثابت کنم که این سرزمین دیرین همواره بر این مدار نگشته بلکه از دیر باز در انسان دوستی و احترام به انسانیت، شهره آفاق بوده است یعنی در بزرگداشت مقام و حیثیت فرد انسانی از هر کیش و قوم باشد، در مهربانی و دلسوزی نسبت به ضعفا و افتادگان و محرومان، در تجلیل از ظرافت و لطافت و زیبایی و هنر در همه شئون زندگی و بالاخره در دفاع از تمدن و ایفای نقش میانجی گری میان فرهنگ های خاور و باختر و غنی تر کردن آنها به شرحی که خواهد آمد سهمی وافر داشته است.

انگیزه دوم بنده این است که به یاران

رستگاری انسان تنها به مدد خدا و ایمان به مسیح تحقق می پذیرد. در نتیجه هومانيسم بدان معنی یک نظریه عمومی درباره حیات اعم از سیاسی اقتصادی و اخلاقی است که میپندارد رستگاری انسان تنها به مدد نیروی انسان صورت پذیراست. از این باب تعجب نباید کرد که هم ژان پل سارتر J.P.Sartre مدعی است که اگزیستانسیالیسم نوعی هومانيسم است و هم مارکس و طرفدارانش مارکسیسم را جلوه ای از هومانيسم میدانند. سارتر خود انسان را ارزش متعالی میانگارد و بر آن است که انسان خودش چشمه همه ارزش هاست و خود اوست که ارزش ها را آزادانه می سازد. فراموش نکنیم که اگر برای مردم غرب هومانيسم یادآور یک دوران خاص از تاریخ فرهنگی و اجتماعی است که تصویر انسان و جهان و موضع انسان در جهان را دیگرگون کرد در چارچوب فرهنگ یا تمدن ما ایرانیان، چنین سابقه ای وجود ندارد زیرا دین هرگز از فرهنگ جدا نبوده است لذا بجای پیروی از نویسندگان معاصر ایران که انسان باوری و انسان سالاری را در ترجمه هومانيسم متداول کرده اند باید مقصود خود را از انسان دوستی در چارچوب تاریخ و فرهنگ ایران به طور دقیق مشخص کنیم.

به گمان بنده هومانيسم را در فرهنگ ایران از چهار یا پنج جهت میتوان بررسی کرد:

جهت اول: صرفاً جهت اخلاقی است. دهخدا انسان دوستی را بشر دوستی و دوست داشتن افراد انسانی تعریف کرده است که به عقیده من تعریف ناقص است چون احترام به حیثیت و رعایت حقوق بشر را باید جزئی از انسان دوستی تلقی کرد و نیز دلسوزی نسبت به زیردستان و دردمندان و نیازمندان را.

دهخدا با استفاده از فرهنگ ناظم الاطباء معنی دومی برای انسان دوستی قائل می شود که مردمی، مروت، تمدن و تربیت، ملایمت و خوش اخلاقی و ادب را در بر میگیرد یعنی همه آنچه امروز نشانه متمدن بودن دانسته میشود. این را جهت دوم هومانيسم میتوان دانست که همان علاقه به فرهنگ و تمدن باشد، فرهنگ و تمدنی که بی گمان بهترین و ارجمندترین فرآورده های ذهن و فکر انسانی است و به جای خود خواهیم دید که ایرانیان همواره قومی دوستدار فرهنگ و مدافع تمدن و حامل و ناقل فرهنگ های گوناگون خاور و باختر بوده اند.

جهت سوم هومانيسم در فرهنگ ایران را در ادیان قدیم ایران چون مهر

پرستی، آئین مزدائی، دین زرتشتی و نهضت مانوی باید جستجو کرد که همه با حرمت مقام و شأن انسان قرین بوده اند و در دوره اسلام هم ایرانیان با تلطیف و تعلیه اسلام از طریق عرفان و تصوف توانستند به همان انسان دوستی برسند. فرهنگ ایران هیچ وقت از دین و مذهب منفصل نبوده و هومانيسم ایرانی به معنی محوریت انسان به جای خدا و تسلط عقل کاربردی به جای شهود مذهبی یا برگشت به فرهنگ خاصی در گذشته نبوده و نیست و لااقل اکثریت حاضران در این مجمع شکوهمند میدانند که آئین بابی و بهائی انسان دوستی را در معنی جامع کلمه ترویج میکنند و اگر در گذشته سخن از "المؤمنون إخوة" میرفت حال مهر سراسر جامعه بشری از هر نژاد، مذهب، ملیت یا طبقه باشد توصیه میشود و جوهر فرهنگ بهائی، صلح و یگانگی است.

جهت چهارم هومانيسم را در ادبیات میتوان جست که یکی از گزیده ترین مظاهر فرهنگ ایران است و در این افق نگاه محدود به مرزهای جغرافیائی نیست بلکه غالباً معطوف به انسانیت به طور مطلق است. در ادبیات عرفانی ایران گوینده به همه عالم عشق میوزد و پرتو ذات الهی را در همه کائنات می جوید و مسائل و دردهای انسان کلی را

درورای مکان و زمان مطرح میکند و از این رو است که آثار مولوی- سعدی و حافظ محدود به مرزهای ایران نمانده و نه فقط در شبه قاره هند و سراسر آسیا تا حدود چین شهرت و رواج یافته بلکه مورد ستایش دنیای غرب و متفکران باخترزمین هم واقع شده است (۲) پس از این مقدمه اجازه می طلبد که انسان دوستی در فرهنگ ایران را در ۵ بخش به حضورتان عرضه دارد.

بخش اول- شناسائی حقوق سایر انسان ها

دکتر لارنس لاکهارت Lockhart در مقاله "ایران در نظر مردم مغرب زمین" مینویسد (۳)

"کوروش به هنگام گشودن بابل در ۵۳۹ قبل از میلاد یهودیان را در آن جا اسیر یافت چون مذهب زرتشت در آن زمان هنوز بر اساس توحید بود شاهنشاه هخامنشی برای قومی که خدای یگانه اش با پروردگار او یکی بود طبعاً محبت داشت. طبق مندرجات باب ۳۶ از کتب تواریخ ایام و فصل اول از کتاب عزرا، کوروش فرمان داد معبد اورشلیم را از نو بسازند و ظروفی را که بخت النصر از فلسطین به بابل آورده بود به یهودیان مسترد داشت و به کسانی که مایل به مراجعت به وطن خود بودند اجازه بازگشت داد. طبق فصل ششم از کتاب عزرا، داریوش به

موجب فرمانی دستور کورش را تأیید فرمود و تجدید بنای معبد اورشلیم در سال ششم سلطنت او به پایان رسید". ناگفته نماند که داریوش اولین پادشاه هخامنشی بود که آشکارا بدین زردشت یعنی آئین یکتاپرستی گروید معذک از هرگونه تعصب مذهبی در اداره امپراطوری وسیع خویش دوری جست.

پرفسور ج. ه. ایلین در همان کتاب میراث ایران (۴) مینویسد: امپراطوری ایران از یک سوی به علت در مرکز بودن و از سوی دیگر به علت این احترام و گذشتی که برای اقوام خارجی و مذاهب آنها قائل بود مرکز عظیمی برای جوش خوردن و اختلاط مذهب ها شده و راه را برای یک طریقه ایدئالی جهانی هموار میکرد"

هم او نوشته است: "ایرانیان به پیروی از پاره ای اصول و عقاید مذهبی خود که وادارشان میکرد همیشه کردار نیک یعنی خواسته اهورا مزدا را در برابر هوس های انگره مینو یا اهریمن برگزینند موقعی که فاتح میشدند از خونریزی بی جا و کشت و کشتار مغلوبین که صرفاً به هوس خونریزی انجام شود خودداری میکردند. هیچ یک از پادشاهان ایران دارای سبیت محض و لذت بردن از قساوت و سابقه قتل عام های دامنه داری که پادشاهان

آسوری به خاطر شخص خود و به هوای نفس خویش مینمودند نبودند" (۵)

استاد زرین کوب در مقاله ای زیر عنوان "چگونه میتوان ایرانی بود" در سال ۱۳۵۲ چنین نوشته است:

"من وقتی در باب گذشته ایران تأمل میکنم از این که ایرانی ها دنیا را به نام دین یا بنام آزادی باتش و خون نکشیده اند، از این که مردم سرزمین های فتح شده را قتل عام نکرده اند و دشمنان خود را گروه گروه باسارت نبرده اند، از این که در روزگار قدیم، یونانی های مطرود را پناه داده اند، آرامنه را در داخل خانه خویش پذیرفته اند، یهودیان (۶) و پیغمبرانشان را از اسارت بابل نجات داده اند، از این که در قرنهای گذشته جنگ صلیبی بر ضد دنیا راه نینداخته اند و محکمه تفتیش عقائد درست نکرده اند، از این که ماجرای سن بارتلمی نداشته اند و با گیوتین سرهای مخالفان را درو نکرده اند، از این که جنگ گلا دیاتورها و بازیهای خونین با گاو خشم آگین را وسیله تفریح نشمرده اند از این که سرخ پوست ها را ریشه کن نکرده اند و بوئر ها را به نابودی نکشانیده اند، از این که برای آزار مخالفان ماشینهای شیطانی شکنجه اختراع نکرده اند و اگر هم بعضی

عقوبت های هولناک در بین مجازات های عهد ساسانیان بوده است آن را همواره به چشم یک پدیده اهریمنی نگریسته اند و از این که رویهمرفته ایرانی ها باندازه سایر اقوام کهنسال دنیا، نقطه ضعف اخلاقی نشان نداده اند احساس آرامش و غرور میکنم" (۷) محمد علی اسلامی ندوشن در مقاله ای تازه (۸) مینویسد یکی از چیزهایی که این سی چهل سال در کشور ما باب شده کوشش در مسخ تاریخ و تخطئه فرهنگ ایران است" و آن گاه برای این که نشان دهد چطور در تمدن ایرانی حقوق افراد انسانی مرعی و ملحوظ بوده است مینویسد:

"در حالی که مصری ها برای ساختن اهرام مصر و چینی ها برای ساختن دیوار چین مردم را به بیگاری و میداشتند به شهادت سنگ نبشته ها مزد کارگران تخت جمشید اعم از خارجی و داخلی با دقت محاسبه و پرداخت میشد. در ایران نه رسم بود که غلام و کنیز را به همراه نعش صاحب خود زنده به گور کنند و یا در رود بیفکنند و نه رسم بود که چون هند زن را به همراه جنازه شوهرش در آتش اندازند و نه رسم بود که چون عرب جاهلی دختر بچه را زنده زنده بگور کنند ... تاریخ کمتر سرزمینی به غیر از یونان به اندازه تاریخ ایران مورد

ستایش مردان بزرگ قرار گرفته است. از هرودوت بگیریم که پدر تاریخ خوانده شده است و افلاطون که پدر فلسفه است و آیسخولوس یا ایشیل که پدر شعر است تا برسد به هگل و نیچه. گزنفون شاگرد سقراط و همشاگردی افلاطون که کتاب "کورشنامه" را نوشت و مرد آرمانی خود را کورش هخامنشی قرار داد. دو هزار و سیصد سال بعد نیچه آلمانی زرتشت را بعنوان نمونه فرزاندگی و آزادگی معرفی کرد. به قول هگل از ایران است که نخست بار آن فروغی که از پیش خود میدرخشد و پیرامونش را روشن می کند سر برمیزند. ایرانیان به عنوان پرستندگان روشنائی در برابر دین های دیگر آسان گیر و شکپا بودند. بدین سان شیوه فرمان روائی ایرانیان بر اقوام دیگر چه در زمینه دینی و چه دنیوی هیچ گاه با زورگوئی آمیخته نبود"

سخن از هرودوت و گزنفون رفت. هرودوت بحدی نسبت به ایرانیان احترام داشت که پلوتارک مورخ شهیر یونانی او را دوست پارسیان میخواند (۹)

هم اوست که گشودگی نظر ایرانیان را بدین گونه توصیف میکند (ص ۷۵) هیچ قوم و ملتی مثل ایرانیان زود و آسان راه و رسم بیگانه را فرامیگیرد و به عنوان مثال می گوید ایرانیان لباس

مادی می پوشند و سربازان آنها زره مصری بر تن میکنند و گزنفون در کورشنامه خود (۱۰) مینویسد: در واقع اذعان باید کرد که کورش فقط یک فاتح چیره دست نبود بلکه رهبری خردمند و واقع بین و برای ملت خود پدری مهربان و گرانمایه بود. کورش مکرر خاطرنشان میکرد که پادشاه نیک مانند چوپانی است که هدایت گله ای را به عهده دارد. به همان گونه که شبان از رمه خود منتفع نخواهد شد مگر اینکه وسائل رفاه و نعمت آنها را فراهم آورد پادشاه نیز از مملکتش برخوردار نخواهد شد مگر وقتی که شهر ها و رعایایش در آسایش باشند بدیهی است که با چنین نظر بلند و رفیع، وی توانست بنیان امپراطوری خود را استوار کند به عبارت دیگر سیاست پدران کورش منحصر به ایران زمین و مردم آن نبود اقوام و ملل بیگانه تحت استیلای وی را نیز در بر میگرفت. (۱۱)

این احترام به حقوق مردمان دیگر در انحصار حکومت هخامنشی و شهیارانی چون کورش و کامبوزیا و داریوش نبود که هرگز سعی نکردند عقائد و آداب مذهبی خود را بر یهودیان، بابلیان و مصریان و دیگران تحمیل کنند، سیاست و طرز فکری که به قول استاد زرین کوب نه موجب نابودی قومی از اقوام شد و نه تمدنی

از تمدن‌ها را معدوم کرد (۱۲) بلکه پس از این سلسله اشکانیان هم نسبت به عقائد دینی اقوام تابعه نظر تساهل و مسامحه داشتند چنانکه یهود را خود تا حدی حمایت میکرده اند و ادیان رائج در سوریه و بین النهرین را نیز به نظر احترام می دیده اند.

باید اذعان کرد که قوت گرفتن تعصبات مذهبی بوسیله دستوران زردشتی در دوره ساسانی و جنگ های پی در پی با رومیان، هیاطله و ترکان، زمینه را برای دوام بزرگ منشی و سعه صدر و تسامح روزگار پیشین ناهموار ساخت و شاید همان طور که مرحوم حسن پیرنیا در تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان نوشته (۱۳) آریان ها در امور مذهبی نظر تسامح و تساهل را از قدیم داشته اند و دولت هخامنشی هر چند در امور سیاسی به ملل سامی نژاد نزدیک شد ولی در امور مذهبی خصائص آریانی خود را حفظ کرد در حالی که دولت ساسانی بیشتر در تحت تأثیر ملل سامی نژاد آسیای غربی و امپراطوری روم و بیزانس در آمد و این صفت را هم فاقد شد

میدانیم که با استیلای قوم عرب و دین اسلام، اندک اندک تازیان را غرور در گرفت تا به جائی که بنی امیه اصل را بر سیادت قوم عرب نهادند و ملل مفتوحه و مسلمانان دیگر را موالی یا

بندگان خویش خواندند (۱۴) و البته این تحقیر بر ایرانیان که سابقه تمدنی طولانی داشتند بسیار گران می آمد و منتهی به قیام های ملی ایرانیان و سرانجام استقلال آنان از حکومت عرب شد که داستان آن را به تفصیل شنیده اید. دیری نگذشت که ایرانیان از طریق تصوف و عرفان به آئین دیرین خود که تسامح و تساهل مذهبی و شناسائی حقوق اساسی ملل دیگر باشد بازگشت کردند و هم چنین نهضت شعوبی که بر ضد دعوی برتری قوم عرب قرآن را گواه قرار داد که در آن برادری و برابری همه مسلمانان تصریح شده عده کثیری از ایرانیان را به خود جلب کرد. شعوبیه می گفتند (۱۵) "عرب را بر دیگر اقوام جهان هیچ مزیت نیست. مردم همه از یک گوهرند و در نژاد و تبار هیچ بریکدیگر امتیاز ندارند مزیتی اگر هست بین امت ها و قبیله ها نیست بلکه بین افراد است و آن نیز جز از حیث تقوی و پرهیزکاری نتواند بود"

هنگامی که از ادبیات ایران و جهت انسانی آن سخن گوئیم تأثیر عقائد متصوفه را در اندیشه برابری و برادری همه انسانها باز خواهیم نمود در این بخش به همان مقدار که ذکر شد اکتفا باید کرد. در پایان این مقوله میتوان به گفته چهار تن از مشاهیر کسانی که از

میان غربی ها در قرن نوزدهم با ایران و ایرانیان آشنائی حاصل کرده اند استناد کرد.

لرد کیزن که کتاب حجیم او درباره ایران و قضیه ایران مشهور است در سال ۱۸۹۰ سه ویژگی اخلاقی برای ایرانیان قائل شده است: (۱) زنده دلی (۲) استعداد تقلید و (۳) آزادگی از تعصبات آتشین.

لرنست اورسل در سال ۱۸۸۲ با آن که بهنگام بازدید از مسجدی بیرونش کرده بودند می نویسد که "باید اعتراف کرد که ایرانیان قلباً آدم های متعصب نیستند ملت ایران در عین مسلمان بودن افرادی آزاد اندیش هستند عقل سلیم ایرانی ایجاب می کند که حرمت مذهب را نگه دارند" این نویسنده مدارای مردم شیعه ایران را با ترکمنان سنی بعنوان شاهد می آورد.

هانری رنه دالمانی در سال ۱۸۸۰ ایرانی را مهمان نواز ترین ملت دنیا معرفی می کند و البته مهمان نوازی نقطه مقابل بیگانه ستیزی است.

سرهنگ گاسپار دروویل هفتاد سال قبل از آن نوشته است (۱۸۱۰) "ایرانیان شاید ملایم ترین مردمان مشرق باشند. نژاد ایرانیان با این که در طی قرون و اعصار با خون هندی-عرب- تاتار و ترک در هم آمیخته با این همه زیبایی و اصالت آن محفوظ

مانده است. آنان مردمانی ملایم، مهربان و با ادبند. ایرانیان در مهمان نوازی بی نظیرند. (۱۶)

استاد دکتر ذبیح الله صفا در "خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عصر صفوی" (سال ۱۳۵۶) نشان میدهد که تا پایان قرن چهارم هجری دوران آزادی عقائد و آراء در ایران بود ولی با تسلط غلامان و قبائل ترک در قرون ۵ و ۶ ه. ق دوره تعصبات دینی و سخت گیریهای اعتقادی شروع شد (۱۷) این دوره شدت تعصب در بغداد با خلافت المتوکل علی الله یعنی اواسط قرن سوم شروع شده بود. از آن زمان سخت گیری نسبت به معتزله یعنی اصحاب عقل و منطق در کلیه ممالک اسلامی آغاز شد منتهی در ایران، تا آل بویه قدرت داشتند از لحاظ اعتقاد به تشیع و نزدیکی با معتزله و هم چنین در عهد سامانیان از لحاظ احترامی که برای آزادی افکار قائل بودند سخت گیری نسبت به معتزله معمول نبود اما همین که حکومت ترکان زردپوست و غلامان ترک نژاد شروع شد سخت گیری و تعصب نسبت به معتزله و هم چنین شیعه در ایران آغاز گشت که مثال و نمودار آن خود رفتار محمود غزنوی بود عین این رفتار شدید و غلیظ در عهد ترکان سلجوقی هم معمول

شد (۱۸) و سخت گیری محدود به معتزله و شیعه نماند بلکه به فرق و اهل ادیان بیگانه چون یهود و نصاری و مجوس که تا آن هنگام در آزادی و آسایش به سر میبردند نیز تعمیم یافت. استاد صفا حق دارد که بگوید: شکست معتزله یعنی پیشروان تعقل و تفکر برای تمدن اسلامی بسیار زیان آور بود و از این جاست که باید ریشه انحطاط تمدن اسلامی و مسلمین را از قرن چهارم هجری جستجو کرد (۱۹) اکنون اگر به خاطر آریم که قرن چهارم قرن تسلط ترکان غزنوی بر ایران بود و قرن پنجم دوران حکومت ترک نژادان دیگر که سلجوقیان باشند و قرن هفتم با حمله بی رحمانه مغول بر ایران مقارن بود و از اواخر قرن هشتم تیمور فاتح دیگر مغولی بر کشورمان تسلط یافت و قرن دهم روزگار تشکیل سلسله صفوی بود که بنیاد حکومت خویش را بر تعصب مذهبی نهادند و قرن سیزدهم شاهد غلبه قاجاریه بود که به علت فقدان ریشه ایرانی و در نتیجه محرومی از مشروعیت، باز بر شیعه و علمای مذهب تکیه زدند آن وقت متذکر میشویم که چرا انعطاف پذیری فکری و تسامح که استاد زرین کوب آنرا یکی از چهار یا پنج خصلت فرهنگی ایرانیان شمرده است چنین تزلزل و احیاناً واژگونگی حاصل کرده است (۲۰)

بخش دوم- نیکوکاری و نوع پرستی

مهر و احسان نسبت با افراد مردم خصوصاً تنگ دستان، ستمدیدگان و رنج کشیدگان در فرهنگ ایران مقامی والا دارد. هرودوت درباره عادات پارسیان می نویسد (۴۹۰-۴۲۵ ق. م) رسم آنان این است که بر بلندترین نقاط بالا رفته و در درگاه خدا به دعا پردازند. رسم آنان نیست که تنها برای خویشتن خیر و برکت بخواهند بلکه باید برای خوش بختی شاه و تمام اقوام ایرانی که خود نیز جزوی از وی بشمار میروند دعا کنند (۲۱)

در آئین زردشتی نیک اندیشی و رفتار نیک و پراکندن نیکی در جهان تعلیم اساسی اخلاقی است. در کتاب "باکاروان اندیشه" (۲۲) میخوانیم که "در وجود زرتشت میتوان یک اصلاحگر اجتماعی را نشان داد و اصراری که او در حمایت از فقرا و سرزنش ارباب قدرت و ثروت دارد مخصوصاً معرف این جنبه از تعلیم اوست" برخلاف هندی ها که وجود را با رنج و شر مترادف میدانستند تعلیم مزدیسنان وجود را نوعی خیر و همچون موهبت الهی میدید چنان که وحدت گرایی محدود فکر هندی را که منجر به نوعی همه جا خدائی یا Pantheisme میشد، تعلیم زرتشت بنوعی ثنویت کیهانی کشانید تا در

آن، جایی برای انسان و مسئولیت او هم باز کند. بدین گونه انسان با گرایش به خیر به تعبیر زردشت (یشت ۳۱-۲۱) دوست و هم پیمان اهورا مزدا میشود. پل دو بروی Du Breuil در کتاب آئین زرتشتی (۲۳) می گوید: کسی به تعلیم زرتشت وفادار است که با افراد درست، فقیران و کارگران نیکی میکند و زندگی حیوانی را محترم می شمرد و اندیشه های والا دارد که در کارهای شریف تجلی می یابد. در یسنا ۹/۳۰ زردشت می پرسد آیا ما میتوانیم در زمره کسانی باشیم که برای احیاء دنیا کار میکنند؟ اسلام که آئینی قویاً اجتماعی است بی گمان احسان به نیازمندان و مستمندان را رواج بسیار بخشید و ادبیات فارسی که آئینه روح جامعه است این میل حمایت از فقیران و مظلومان و یتیمان و بیوه زنان و غیر آن را به روشنی منعکس میکند و در این جا روح عدالت جوئی که از ویژگی های فکر ایرانی دانسته شده جلوه تام دارد.

محمد علی اسلامی ندوشن در کتابی که به چهار سخنگوی وجدان ایرانی اختصاص داده (۲۴) سعدی را سخن گوی ضمیر آگاه ایرانی می خواند و با نقل بیتی از بوستان، داستان مورد نظر آن استاد سخن را چنین توضیح میدهد که به هنگام قحط سالی در دمشق

دوستی از دوستی پرسید تو که به قدر کافی تمکن داری و قحطی در تو اثری ندارد چرا این اندازه زار و نزار شده ای دوست جواب داد که از غم دیگران زرد رنگ شده است چون نمی توانسته بیند که مردم در محنت و تنگی و گرسنگی بسر برند. در این جا سعدی فی الحقیقه ترجمان عواطف نهفته همه ایرانیان است "و این مسأله همبستگی انسانی در کل بشریت در واقع محور فکری اوست."

به عنوان نتیجه گیری این دو بخش، سخنی را از دکتر زرین کوب نقل میکنم که فی الحقیقه نوعی ترازنامه فرهنگی است: "در دین و اخلاق هم آنچه ایرانی به دنیا داده است قابل اهمیت است. تصور نزاع دائم بین نیکی و بدی که گرایش انسان به نیکی را در حکم همکاری در بنای دنیای اهورایی می کند، در جهانی که ایده آل اخلاقی آشور و بابل درنده خوئی را بر آن حاکم کرده بود یک انقلاب اخلاقی برای تمام انسانیت بود. قرنهای پیش از مسیحیت مهرپرستی ایرانی فکر برادری بین افراد انسانی را حلقه پیوند بین پیروان خویش ساخت چنان که فکر تلفیق بین ادیان بزرگ را که حتی در زمانهای نزدیک به عصر ما امثال نادر شاه و اکبر امپراطور آرزویی دسترس ناپذیر یافته بودند تعلیم مانی

تا حد زیادی به تحقق نزدیک کرد. در توسعه و نشر اسلام نیز ایرانیها کمتر از سایر مسلمین نکوشیده اند و عرفان اسلامی هم در ادب هیچ قوم اسلامی بهتر از آنچه در آثار عطار و جلال الدین مولوی و حافظ آمده است تجلی نیافت. بدین گونه سرمایه گذاری ایرانی در بازار فرهنگ جهان آن اندازه بود که در داد و ستد معنوی بین المللی برای وی اعتبار کم نظیر تأمین کند. در هر حال درست است که آنچه ایرانی در مجموع میراث خویش به دنیا مدیونست قابل ملاحظه است اما آنچه نیز وی به دنیا داده است اندک نیست و اگر آن را از دنیا بازستاند در بسیاری چیزها هست که کار دنیا لنگ خواهد شد" (۲۵)

بخش سوم- ترویج تمدن و دفاع از تمدن

همه میدانند که بزرگترین تجلی انسانیت همانست که در فرهنگ یعنی محصول فکر و احساس و تجربه زندگی آدمیان باز یافته میشود و ایرانیان که ده ها بار در طی تاریخ دراز خود معرض حمله ملل و حتی مهاجم قرار گرفتند از تورانیان و هیاطله قبل از اسلام تا طوائف ترک و مغولان و تیموران و تاتار و ترکمن، نه فقط در حفظ و تداوم تمدن کوشیدند بلکه مهاجمان را به لطائف و ظرائف

فرهنگ آشنا و علاقه مند کردند و نقشی که ایرانیان در انتقال عناصر متعدّد فرهنگی از شرق آسیا خاصّه چین و هند به غرب آن قاره و از آن جا به مناطق دیگر داشته اند و حتّی خدمت مردم این سرزمین کهن به حفظ و انتقال میراث فرهنگی یونان به خود مغرب و مغربیان انکار ناپذیر است.** کار مشترکی که ایرانیان در چارچوب اسلام که توسط ملّتی با سابقه بربریت و جاهلیّت به ایران آورده شد بانجام رساندند یعنی در ایجاد و توسعه تمدّن اسلامی شاید بیش از همه ملل تابعه حکومت مسلمانان باشد و هم ایرانیان بودند که به گفته محقّقانی چون استاد دکتر احسان یارشاطر وقتی چراغ خلافت در بغداد خاموش شد نفّس تازه احیا کننده ای در کالبد فرسوده تمدّن دیدند و جلوه های بدیعی از علم و ادب و فلسفه و کلام و غیر آن را به منصفه ظهور رساندند. (۲۶)

تالبوت رایس استاد تاریخ هنرهای زیبا در دانشگاه کمبریج نوشته است (۲۷): "پیروزی اعراب در زمینه سیاسی کامل ولی در زمینه فرهنگ و مدنیّت خیلی کوتاه بود زیرا فرهنگ کهن ایران چیزی نبود که در عرض یک روز نابود شود و به خصوص چون عربها خود بضاعتی در این زمینه نداشتند تا جانشین فرهنگ ایران شود بنابراین پیروزی

مزبور که فتح نظامی و سیاسی آئی برای اعراب به شمار میرفت در طیّ مدّتی بیش از یک قرن تبدیل به یک پیروزی قاطع فرهنگی برای ایران گردید افکار ایرانی، فرهنگ ایرانی و هنر ایرانی همه پایدار ماندند و در زیر لوای اسلام و تحت تأثیر نیروی محرکه پر زوری، بار دیگر رواج یافتند و اثرات این تحوّل از اوائل قرن هشتم میلادی به بعد در سرزمین های بسیار پهناوری نمایان گردید. با این حال نخستین سلسله اسلامی یعنی خلفای اموی پایتخت خود را در شام مستقر ساختند یعنی به جای استفاده از میراث ایران بیشتر از میراث رومی بهره بردند فقط هنگامی که در زمان سلطنت (خلافت) بنی عبّاس در سال ۷۵۰ میلادی پایتخت از دمشق به بغداد منتقل شد برتری فرهنگی و مدنیّت ایران دوباره محرز گردید"

تأثیر تمدّنی ایران در جامعه های غیر ایرانی محدود بدوران اسلامی نبوده و نیست به عنوان نمونه ذکری از تأثیر تمدّن ایران در امپراطوری روم شرقی بمرور است. د. تالبوت رایس مینویسد: (۲۸) "از نظر تاریخ هنر، میراث ایران برای دنیای بیزانس دارای اهمیّت فوق العاده است و حتّی میتوان از خود پرسید اگر تأثیر و نفوذ ایران در روزگار قدیم نبود آیا سبک معماری روم شرقی

که آن طور پیشرفت و ترقّی کرد هرگز صورت خارجی به خود میگرفت یا نه؟ پارچه های بیزانس و در دوره های بعد سفال و کاشی گری آن در طی دوره های مقطع ولی طولانی تقریباً به کلّی رنگ و بوی ایرانی دارد. حجّاری بیزانس نیز تحت این تأثیر در آمد و منبّت کاری روی عاج و هم چنین فلز کاری های روم شرقی گاه و بیگاه آثار نفوذ ایران را می رسانند حتّی در نقّاشی و موزائیک، قرابت سبک با مشرق زمین گاهگاهی مشهود است، تاریخ فرهنگ نیز همین ارتباط را نشان میدهد" فرصت اجازه نمیدهد که وارد یکایک هنرهای ایران و تأثیر آن در هنر جهانی شوم همین قدر کافی است گفته شود که ایران در هنر موسیقی از راه موسیقی عربی به طور مستقیم در موسیقی قرون وسطای اروپا تأثیر گذاشت (۲۹)

با وجود خشکی و کمبود آب در ایران، هم از روزگاری پیش از اسلام ایرانیان در باغ کاری و باغ آرایی زیانزد آفاق بودند کلماتی چون Paradis و Paradise و فردوس در زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی از ریشه ایرانی Pairidaeza آمده که پارک با فضای محصور را می گفتند که در آن بدستور شاهان درختکاری و گل کاری می شد (۳۰) و تأثیر الگوی ایرانی در باغ های

نامدار معاصر چون باغ ورسای و شالیمارگاردن پاکستان آشکار است. عشق به زیبایی و طبیعت در همه محصولات هنری ایران منعکس است. دانشمندی چون پرفسور آرتور پوپ همه عمر خود را صرف شناختن و شناساندن ارج هنرهای ایرانی کرد. نویسنده مقاله ایران در دنیای قدیم (۳۱) حق داشت که بگوید: ایرانیان اهل ذوق و عشق و نشاط هستند و سرزنده بودن و نیروی حیاتی آنان در آثار هنریشان پدیدار است. براستی ایرانیان وارث فرهنگ زرتشتی بوده و هستند که به قول پرفسور آرتور کریستین سن دانمارکی با زهد و ترک دنیا مخالف بود و در برابر گرایش به تمتع از زندگی مانعی نمینهاد. مهر طبیعت یکی از مشخصه های ایرانی است. داریوش شایگان در مقایسه چینی ها با هندیها می گوید چینی ها کششی ژرف به زیبایی های طبیعت داشتند بر خلاف تفکر هندی که ارتباطی مستقیم با طبیعت نداشت (۳۲) ایرانی ها از این بابت به چینی ها شبیه ترند و حیرت نباید کرد که هر چند ایرانیان مینیاتور و تصویرگری طبیعت و انسان را از چینی ها آموختند ولی آن طبیعت را چنان که میدانیم بکمالش رساندند.

اشعار غنائی و تشبیبی در قصائد که در دوران اولیه ادبیات بعد از اسلام جلوه

خاصی یافت از عشق ایرانیان به جمال طبیعت به کمال قوت حکایت می کند.

تاریخ ایران زمین به تکرار دلالت بر آن دارد که در آشفته ترین اوضاع، ایرانیان از دفاع فرهنگ و مدنیت کوتاه نیامدند فی المثل در همان دوران حمله مغول که از ۶۱۷ ه.ق آغاز شد واقعه ای که بعد از حمله عرب بزرگترین حادثه ویران گر در تاریخ کشور ماست عده ای از عالمان و عارفان علی رغم طوفان زمانه، مشعل فکر و فرهنگ را در ایران نگاه داشتند و به حفظ معنویت کوشیدند که از آن جمله بودند شیخ شهاب الدین سهروردی (متوفی در ۶۳۲ ه.ق) و مولانا جلال الدین رومی (مقتول در ۵۸۷) و شیخ اجل سعدی (فوت در ۶۹۱) و بعدها حافظ و دیگران و در آن زمان خانقاه ها نوعی پناهگاه برای رشد و توسعه و انتقال اندیشه های والا شد و آن فرهنگ لطیف معنوی را از خاموشی و فراموشی نگاه داشت.

بخش چهارم- انسان دوستی در ادیان ایرانی

پیش از این به کتاب "آئین زردشتی" دوبروی اشاره کردم بگفته او و همه محققان آئین مذکور، در نظر زردشت انسان موجودی است مختار که می تواند باراده خود میان خوبی و بدی و

دروغ و راستی انتخاب کند. دوبروی معتقد به عدم خشونت در آئین زردشتی است. یسنا گوید (۱۳ و ۱۴) من دین خوب مزدا را می ستایم که همه نزاعها را دفع میکند و هم دعوت به زمین نهادن سلاح ها است. به عقیده دوبروی (همان کتاب ص ۴۶) هرگز نباید جهاد اخلاقی و روحانی را که گاتا توصیه میکند با جهان گشائی امپراطوری ساسانی اشتباه کرد و آن آئین را منحصرأ از نظرگاه تئوکراتیک مغان عهد ساسانی نگریست. آئین مزدائی هرگز دست به جنگ های مذهبی همانند بعضی ادیان دیگر نبرده است. در نتیجه تبلیغ دین باید از طریق انعکاس دین در اعمال مؤمنین باشد. در منطق اوستا، خیر چیزی است که حیات را بیفزاید و شر آن چیزی است که جلوی حیات را بگیرد. افکار، اقوال و اعمال خوب است که نیکی را در جهان بسط میدهد و پیروز میکند. شر در خودخواهی و اراده ایجاد تفرقه منعکس است.

محقق معاصر شجاع الدین شفا (رجوع کنید "تولد دیگر") از کتاب "بررسی هائی درباره پیدایش و گسترش زندگی مذهبی" نقل میکند که در برداشت ایدئولوژیک آئین زردشتی، فرد انسانی وجود مجزائی نیست که تنها به رستگاری خویش بیندیشد بلکه او

همکار الزامی پروردگار خود در طریق هدایت جهان در مسیر روشنائی است و از چنین دیدگاهی حکم کارگری را دارد که در راه تحقق یک طرح بسیار بزرگ کار میکند نه تنها برای زندگی شخص خودش بلکه برای همه جهان آفرینش. این اندیشه شرکت انسان در یک طرح عظیم، در امر بهائی تجدید و احیا شده زیرا از نظر این آئین، انسان برای اصلاح و پیشبرد جهان تمدن خلق شده و در ساختن دنیای صلح، عدالت و وحدت کل بشر بی شبهه شریک کارگردان امور جهان است.

البته ادیان ایرانی قبل از اسلام بآئین زردشتی محدود نمیشود چنانکه اثر ارزشمند پرفسور بوزانی Religion in Iran هم بر این مطلب دلالت دارد. آئین مهرپرستی که از ایران سرچشمه گرفت نفوذ دامنه داری در امپراطوری روم داشت و آثارش چون مهرابه ها هنوز در قارآت مختلفه جهان باقی است و محققان گویند که این آئین مروج اندیشه برادری جهانی بوده است.

دیگر مانویت است که آئینی تلفیقی از آراء و عقائد مختلفه گنوسی- مندائی- عیسوی- بودائی بود و در قرن سوم میلادی در ایران پدیدار شد و نوعی پل میان ادیان آن زمان زد و گوئی شاخص همین گرایش به ترکیب و تلفیق بود که

داریوش شایگان به حق آن را از ویژگی های تفکر ایرانی دانسته است. در عین حال آئین مانی در تعلیمات خود به ثنویت نور و ظلمت قائل بود و جنبه اخلاقی قوی داشت و بی اعتنائی به دنیا و حتی احتراز از توالد و تناسل را توصیه میکرد و بر آن بود که باید بیاری محرومیت ها و ریاضات سخت چون روزه داری طولانی و سماع، جوهر نور و اصل حیات را که در وجود آدمی است تقویت کرد.

وقتی اسلام بر ایران غالب شد ایرانیان در همان قرن دوم و سوم به عرفان یعنی زندگی معنوی روی آوردند و چنان که پرفسور ویکتز استاد دانشگاه کمبریج نوشته است (۳۳) تصوف را محققان عموماً بالاترین مظهر فکر ایرانی در زمینه مذهب می دانند. نیکلسون معروف در نامه ای در اواخر حیات خود نوشته که بسیاری از اختصاصات تصوف همانا بومی ایران است.

میدانیم که اساس عقیده متصوفه به شهادت سرآغاز مثنوی مولوی این است که روح از مبدأ الهی خود جدا شده و پیوسته در التهاب ذاتی است که به سوی آن مبدأ بازگردد و در افنا شود و در این جاست که قضیه رابطه عشق میان خدا و انسان مطرح می شود عشقی که به سراسر عالم خلقت

گسترش می یابد. همان طور که محقق عصر اخیر دکتر قاسم غنی نوشته است (۳۴)

"از خصوصیات تصوف قرن ششم این است که تعصب مذهبی قرن گذشته و این قرن و جنگها و نزاعها و مجادله بین فرق مختلفه شیعی و سنی و اسماعیلی و اشعری و معتزلی و امثال آنها و روشن شدن آتش جنگهای صلیبی که از اواخر قرن پنجم شروع شده و تا اواخر قرن ششم ادامه داشته و خستگی و آزدگی مردم از این همه جنگ و جدال طبعاً سبب شد که در بین خواص و اهل درایت و فکر، تمایلات صلح طلبی و فکر وحدت مذاهب و صلح کل بر ضد نزاعهای دینی و مذهبی پیدا شود و واضح است که بزرگان صوفیه که خالی از تعصب و خشکی و سخت گیری اهل ظاهر بودند و مذهب تصوف از مدت ها قبل بدست جماعتی از اهل حال مذهب "عشق و محبت، و طریقه صلح و صفا" شده بود و عقیده "وحدت وجود" مبنای طریقت و عرفان شمرده میشد بیشتر از سایرین مستعد برای ابراز این افکار و تمایلات بودند حاصل اینکه تخم این عقیده در این قرن در ذهن بعضی از عرفای این قرن کاشته شد و به تدریج رشد و نمو یافت و در آثار و گفته های صوفیان بزرگی از قبیل

سنائی و عطار با بهترین بیان در معرض افکار عمومی قرار یافت و در قرن هفتم با مولانا جلال الدین رومی بحد کمال رسید.

"عشق و محبت یکی از عالیترین و مهم ترین احوال عارف و از مهم ترین مبانی و اصول تصوف است. بزرگترین عامل قوی که تصوف را براساس عشق و محبت استوار ساخت عقیده به وحدت وجود بود زیرا همین که عارف خدا را حقیقت ساری در همه اشیاء شمرد، ما سوی الله را عدم دانست یعنی جز خدا چیزی ندید و نسبت به همه چیز عشق و محبت ورزید و معتقد مسلک و مذهب صلح کل و محبت به همه موجودات شد."

اگر خانم آن ماری شیمل، رابعه عدویه را اول صوفی میدانند که رابطه عشق با خدا را مطرح کرد، لوثی ماسینیون معتقد است که این اصطلاح عشق به خداوند را که در قرآن نیامده نخستین بار منصور حلاج در بیان رابطه خالق و مخلوق به کار برد. میتوان گفت که این رابطه عشق با خدا بنیاد انسان دوستی در فرهنگ ایرانی است و حتی مهر به طبیعت و عموم بشریت از آن نشئت گرفته است. به قول سعدی:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
همین رابطه عشق است که در آثار

بهائی از جمله با اتکاء بر حدیث معروف نبوی "كنت كنزاً مخفياً" بسیار مورد تأکید واقع شده است که جلوه های آن را در کلمات مکتونه حضرت بهاء الله میتوان دید.

چون سخن از تصوف است باید اضافه کنم که در عرفان مقام و منزلت انسان به درجه ای از بلندی دست یافته که به قول سعدی:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
بایزید بسطامی میگفت لیس فی جبتی
سوی الله و حسین بن منصور حلاج
فریاد انا الحق میزد یعنی از اتحاد خدا و انسان سخن می راند و همین اندیشه مهتری انسان را بالحن گونه گون در گفتار شاعران باز میتوان یافت از جمله مولوی گفت:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید
معشوق همین جاست بیائید بیائید
و حافظ ندا میکرد:

بی دلی در همه احوال خدا با او بود
او نمی دیدش و از دور خدایا میکرد
بایزید بسطامی که عبارت سبحانی
سبحانی، اعظم شانی باو منسوب
است بقول یکی از محققان هندی
نخستین گام را به سوی خلط هویت
نهائی عابد و معبود برداشت و مفهوم
فنا یعنی فناء فی الله نیز همراه با این
نظریه جلوه کرد.

ماحصل آنچه را درباره آئین زردشت سابقاً گفتیم در مقام مقایسه با آئین بهائی و ادیان دیگر ذیلاً تکرار میکنیم:
۱- اگر در اسلام جنگ و جهاد امر محتوم است و غزوات پیامبر اکرم و حکم جهاد با کافران حربی و با اهل ذمه تامسلمان شوند یا قبول جزیه کنند و نیز با آنان که از امام رویگردان و یاغی شده اند بر این امر گواهی میدهد و جهاد یکی از ارکان هشتگانه اسلام در کنار نماز و روزه محسوب شده اما امر بهائی حکم جهاد را ملغی کرده و ملاطفت و ملایمت و ابلاغ کلمه با مهربانی و بدون اصرار و لجاجت در رأی را توصیه کرده و دستور متعذیان به امر به معروف و نهی از منکر را نادیده گذاشته و از این بابت بیشتر شبیه آئین زردشت است که هر چند به مبارزه با شر و مظاهر شر دعوت کرده اما مقصودش جهاد درونی بوده است نه جهاد برونی و عینی و خشونت ورزی صوری.

۲- هر چند آئین اوستائی دنباله گیر آئین بودائی است ولی به خلاف آریائی های هندی که به ریاضت و عزلت گرائیدند فعل و عمل و درگیری در زندگی دنیوی را تشویق میکند، کشاورزی را می ستاید و مردم را به برگزاری انواع جشن ها بر می انگیزد و در باطن شادی و نشاط و سرزنده بودن

را تعلیم می‌دهد و از این بابت هم دین بهائی بسیار به آئین زرتشت نزدیکتر است تا به ادیانی که پشت پا زدن به دنیا یا غم زدگی را ترویج کرده اند.

۳- در دیانت اسلام تأکید بر اندیشه جبر و قضا یا امر محتوم الهی شده در حالی که آئین زردشت مانند امر بهائی اراده انسان را در تعیین جهت زندگی او که بسوی خیر باشد یا شرّ مدخلیت کامل می‌دهد.

۴- اگر از دیدگاه جامعه شناسان، اسلام مانند آئین یهود تأکیدش بیشتر بر روی احکام است در مقابل، مسیحیت بر روحانیت متکی است و آئین زردشتی بر حسن اخلاق و رفتار اتکاء دارد. امر بهائی نیز گرچه حدود و احکام معدودی دارد بیشتر تأکیدش هم بر روحانیت و هم بر اخلاق و بر اساس آن دو ایجاد تمدنی متعادل روحانی و مادی است.

۵- در آئین زردشت این مطلب صراحت دارد که بعد از غلبه اهورامزدا بر اهریمن جهانی نوبوجود خواهد آمد و جهانیان برای همیشه خوشبخت و کامران خواهند شد حال آن که وعده یک مدینه فاضله زمینی در قرآن صراحت ندارد فقط در احادیث آمده که پس از وقوع رستاخیز یعنی زنده شدن مجدد مرده ها در روز قیامت جهان از برکت موعود پر از عدل و داد

خواهد شد و در این مورد صراحتی که در نبوات انبیاء در عهد عتیق و نیز در مکاشفات یوحنا در عهد جدید مشاهده می‌شود نیست. از بسیار جهات دیگر نیز می‌توان آئین بهائی را نزدیک به آئین زردشتی یافت ولی تنگی وقت، تفصیل بیشتر را رخصت نمیدهد.

بخش پنجم- انسان دوستی در ادبیات فارسی

یکی از مهم ترین عرصه های انسان دوستی در فرهنگ ایران را در ادبیات فارسی میتوان جست و از جمله در ادبیات صوفیانه که یکی از درخشان ترین تراوش های طبع و روح ایرانی و نمودار کامل انسان دوستی در معنای جامع کلمه است. احترام بانسان، اعتقاد به علویت ذات او، عقیده به برابری و برادری همه انسان ها و نظر به صلح کل، جلوه ای چند از این انسان دوستی هستند که از عبارت معروف سعدی شیرازی "بنی آدم اعضای یکدیگرند" تا بیت نعیم اصفهانی "ایها الناس ما همه بشریم بنده یک خدای دادگریم" تسلسل و تداوم پیدا میکند.

مؤلف ارجمند "نه شرقی - نه غربی- انسانی" می نویسد(۳۵): از تمام آنچه فرهنگ گذشته ایران به دنیا هدیه کرده است، هیچ چیز از ادبیات عرفانی آن

انسانی تر نیست. این ادبیات عرفانی محکم ترین حلقه پیوندی است که فرهنگ ایران را با تمام آنچه در ادبیات دنیا، انسانی و جهانی است ارتباط می‌دهد. درست است که حماسه ملی، شعر غنایی، قصه و داستان، حکمت و اخلاق هم حلقه های دیگری از این پیوند روحانی است اما آن پیوند ها بیشتر تابع علاقه های تاریخی یا قراردادهای انسانی است و ناچار ارزش آن در معرض تبدل و تغییر است اما ادبیات عرفانی مولود تجارب عمیق روحانی انسان است و تغییر و تبدل کمتر در آن راه دارد.

در توضیح مطلب بالا اضافه میکند که: در واقع آنچه ادبیات کلاسیک ایران را از هر چه غیر انسانی است، از هر چه به حدود و قیود مربوط به مرز و نژاد و محیط و طبقه وابسته است، از هر چه تصنعی و تقلیدی و احیاناً غیر اخلاقی است منزّه کرد و آن را به سطح آرمانهای انسانی، به افق بینش و معرفت جهانی، و به پایه بُعد وجدانی انسان بالا برد همین مجموعه آثار است که آن را به طور کلی ادبیات عرفانی ایران باید خواند. فقط در آینه این جام جادویی است که فرهنگ ایرانی نقش تمام انسانیت را جلوه گرمی ببند. از این رو عجب نیست که لطایف ادب و ذوق تمام قلمرو انسانیت در آن پرتو

بیفکند.

ازجالب ترین مختصات این ادبیات توجه آن است به احوال طبقات محروم. شاید در تمام ادبیات ایران اولین بار که اجازه حرف زدن به این طبقات داده شد در همین آثار عرفانی بود. به یک معنی شاعران و نویسندگان صوفی، احوال مستمندان، بی زبانان و درماندگان را آینه یی کردند برای تصویر بی عدالتهای اجتماعی.

مثال جالب توجه در این مورد آثار شیخ عطار است که قهرمانان بسیاری از حکایات کوتاه خود را از طبقات پایین اجتماع چون گدا- برزگر- برده- سقا- گورکن- دیوانه و سایر افراد عاری از هر گونه مزیت انتخاب میکند. در موضوعی دیگر دکتر زرین کوب مزایای تعلیمات صوفیه را در پنج نکته خلاصه میکند که همه معرف تجلی انسان دوستی در آثار این نحله است (۳۶):

۱- تسامح و آزاد منشی ۲- عشق به حق که دنیای صوفی را ولو سنگ و جماد باشد دنیائی پر روح و حیات میکند ۳- یکرنگی با کائنات عالم ۴- دیدن انعکاس حقیقت واحد در همه چیز و بالاخره ۵- این که تعلیم صوفیه جائی برای یأس و بدبینی باقی نمی گذارد و لذا با این که برخی شعرا دائماً از بی ثباتی دنیا صحبت میکنند باز ادبشان چون آثار خیام و ابوالعلاء معری

تیره و ناامید کننده و دردناک نیست. مؤلف دیگر معاصر شجاع الدین شفا (۳۷) مینویسد که چون سخن از عشق خدا در میان است "برترین خصیصه این خداجوئی عرفان ایرانی، جهانی بودن مطلق آن است. عارف پارسی خدا را در مقامی بالاتر از جدائی های کینسه و کلیسا و مسجد میجوید و به همان اندازه در خرابات مغان نور خدا میسیند که در محراب کلیسا و در رواق مسجد. این نقل قول از همان مؤلف است: "رنه کروسه R.Crousset (1885-1952)

گفته اساسی ترین مسأله جهان امروز، درآمیختن شرق و غرب برای دست یابی به یک واقعیت جهانی بر مبنای یک تفاهم جهانی است و سرمشقی که فرهنگ ایران در همه تاریخ خود ارائه کرده نمایانگر این واقعیت است که چنین تفاهمی تحقق پذیر است زیرا این فرهنگ با نبوغ اندیشه خویش خود بخود مظهر آمیزش موزونی از شرق و غرب و ادغام این دو در یک واحد بزرگ جهانی است"

و چه مناسب است این سخنان شرق شناس فرانسوی به عنوان پایان عرائض من با توجه بآنکه بار دیگر از سرزمین ایران آئینی برخاسته که هدفش تحقق این آمیزش موزون تمدن غرب و شرق و ادغام آن دو در یک جامعه جهانی

متکی بر همدلی و یگانگی است. اگر ایران در گذشته مشعلدار تمدن و فرهنگ کهنی بود و انسان دوستی و احترام به همه اقوام و ملل عالم را به جهانیان آموخت باید امیدوار بود که در آینده نیز باین رسالت نخستین خویش باز گردد و در ساختن تمدنی انسانی بدور از خشونت، جنگ و بی عدالتی سهم شایسته خود را ادا کند.

چه خوب گفته است ادوارد براون که در تاریخ ادبیات ایران به نقل از یک شاعره انگلیسی تصدیق می کند که وارستگی از محدوده های زمانی و مکانی و گرایش به سوی جهان بینی و جهان اندیشی از ویژگی های بنیادی فرهنگ ایران است ■

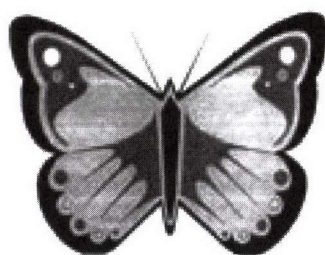
یادداشتها و منابع

- ۱- دیکسیونر فرانسوی لالاند ص ۴۲۳
- ۲- نگاه کنید از جمله به: مقاله دکتر زرین کوب: ادبیات عرفانی ایران و ارزش انسانی آن در کتاب نه شرقی، نه غربی، انسانی و نیز مقاله او در باره سعدی در اروپا که در شماره ۲۷۲ پیام بهائی آمده است.
- ۳- کتاب میراث ایران تألیف سیزده تن از خاور شناسان زیر نظر ا.ج. آبری ۱۳۴۶
- فصل ۱۲- ترجمه دکتر عیسی صدیق ص ۴۹۱-۲
- ۴- فصل ۱- ایران و دنیای قدیم ص ۲۴
- ۵- ص ۲۴ و ص ۱۲ همان مقاله

- ۶- در اصل جهودان
۷- کتاب نه شرقی، نه غربی، انسانی ص ۴۶ (نشر سال ۱۳۵۶)
۸- ماهنامه هستی- بهار ۱۳۸۱
۹- تواریخ نوشته هردوت ترجمه و تحشیه غ.وجید مازندرانی ص ۱۹۷
۱۰- ترجمه رضا مشایخی سال ۱۳۵۰ ش
۱۱- گزنفون علاوه بر مورخ بودن فیلسوف و سردار یونان بود در حدود ۴۴۵ ق.م متولد شد و در حدود ۳۵۵ ق.م چشم از جهان فرو بست.
۱۲- همان کتاب: نه شرقی- نه غربی- انسانی (۶۹-۶۶)
۱۳- نشر کتابخانه خیام- ص ۱۲۳
۱۴- زرین کوب- دو قرن سکوت چاپ ۱۳۴۴ ص ۸۴
۱۵- دو قرن سکوت ص ۸-۳۳۷
۱۶- نقل اقوال مذکور از کتاب غلامرضا انصاف پور است: "ایران و ایرانی به تحقیق در صد سفرنامه دوران قاجاریه" (طهران ۱۳۶۳)
۱۷- کتاب نام برده در متن ص ۱۰۶
۱۸- همان کتاب دکتر صفا ص ۱۰۹
۱۹- همان کتاب، ص ۱۱۰
۲۰- در کتاب نه شرقی- نه غربی- انسانی (۱۳۵۶) ویژگی های فکری قوم ایرانی را چنین برمی شمرد: آسان گیری در عقائد، اعتقاد به آزادی اراده، اغتنام فرصت، عدالت جوئی، علاقه به زندگی و تمتع از آن در عین هشیاری به ناپایداری روزگار.
۲۱- همان کتاب تواریخ ترجمه وحید مازندرانی ص ۷۴
۲۲- استاد زرین کوب- با کاروان اندیشه چاپ ۱۳۶۳ صفحات ۲۷۱-۲۶۹
۲۳- Le Zoroastrisme طبع فرانسه ۱۹۸۲
۲۴- چاپ اول طهران ۱۳۸۱ ص ۱۰۸
۲۵- نه شرقی- نه غربی- انسانی
۲۶- ر. ک مقاله مفصل و ممتع ایشان درباره حضور ایران در جهان اسلام به انگلیسی
۲۷- کتاب میراث ایران فصل ۲
۲۸- ر. ک همان کتاب ص ۹۳
۲۹- زرین کوب- نه شرقی- نه غربی- انسانی
۳۰- ر. ک میراث ایران فصل دهم. باغهای ایرانی از ویکتوریا باسکویل وست
۳۱- میراث ایران ص ۲۸
۳۲- کتاب آسیا در برابر غرب، چاپ سوم ۱۳۷۸ ش
۳۳- همان کتاب میراث ایران- مقاله مذهب ایران- فصل ۶ صفحات ۵-۲۶۳
۳۴- تاریخ تصوف در اسلام از صدر اسلام تا عصر حافظ ۱۳۵۶ ص ۳۲۵
۳۵- ر. ک زیر عنوان ادبیات عرفانی ایران و ارزش انسانی آن ص ۲۳۲ به بعد.
۳۶- نه شرقی- نه غربی- انسان صفحات ۷-۲۵۴
۳۷- تولدی دیگر صفحات ۱-۴۷۰
* متن سخنرانی در دوازدهمین انجمن
- دوستاناران فرهنگ ایرانی در شیکاگو اوت- سپتامبر ۲۰۰۲
** در زمان انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) بود که هفت تن از فلاسفه و دانشمندان یونانی دانشگاه اسکندریه از روم گریختند و به دربار ایران پناهنده شدند و پادشاه ایشان را گرامی داشت و دستور ترجمه آثارشان را به زبان پهلوی داد.

تصحیح و اعتذار

با کمال تأسف به علت اشکالات کامپیوتری و عدم توجه کافی به جای نسخه نهائی و تصحیح شده این مقاله نسخه غلط گیری نشده آن در عندلیب شماره ۸۲ درج گردید و چون تعداد اغلاط ماشینی به حدی بود که در بعضی موارد حتی معانی جملات را عوض و یا نامفهوم میکرد به همین دلیل تهیه "غلط نامه" نیز کافی به نظر نمی رسید لذا با عرض اعتذار از نویسنده محترم به درج کلیه مقاله اقدام شد. متأسفانه اشتباهات در صفحه بندی مجله از طرف چاپخانه نیز مزید بر علت گردید و از این جهت از همه خوانندگان گرامی عندلیب شماره ۸۲ پوزش می طلبیم.



رود زندگانی

لیلی ایمن

آبی که بیاسود زمینش بخورد زود
دریا شود آن جوی که پیوسته روان است

در نظر مجسم کنید که رودی هستید روان، اما نه رودی که از خشکزاری می گذرد و به تدریج گرده های خاک از پاکیش می کاهد و نه رودی که در چمنزارهای خوش و خرم پر از گل های صحرایی به آرامی روان است. بلکه فرض کنید که رودی هستید که از میان جنگلی انبوه و پوشیده از درخت های بهم تنیده میگذرد.

بر رود زندگی شما انواع برگ های خشک فرو می ریزند. این از خصوصیات جنگل است که برگ های مرده درخت های فرو ریزند. هر جا زندگی هست مرگ هم هست. این برگ های خشک در ریزش بر رود گناهی ندارند چه این کاملاً طبیعی است که برگ های خشک درختان در آب روان بریزند. این برگ های خشک را می توان شبیه افکار منفی دانست که به ما دست می دهد و باید بکوشیم تا جریان طبیعی عمرمان آنها را با خود ببرد. اگر بگذاریم که این افکار منفی بگذرد به ما صدمه ای نخواهند زد ولیکن اگر به آنها توجه کنیم در واقع به پرورش آنها کمک

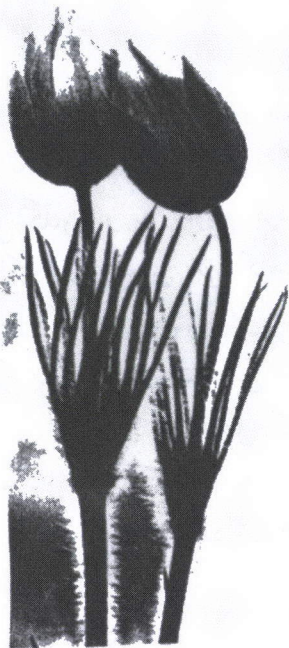
کرده ایم و آن زمان است که بر اعمال ما تأثیر خواهند گذاشت. چنانکه برگ های خشک و خاشاک اگر با آب روان نروند و ته نشست کنند رفته رفته از پاکی آب خواهند کاست و انبوهشان رود را آلوده و ناپاک خواهد ساخت.

خداوند ما را همچون رودی آفریده است که در جنگلی انبوه روان است و انواع برگ های خشک بر آن فرو می ریزد و این نیست مگر از عنایت او. چه اگر خداوند اراده می کرد می توانست رودخانه وجود ما را در دشتهای آرام و پر گل و گیاه روان سازد. آنگاه هیچ برگ و خاشاکی بر ما نمی ریخت. در آن صورت لازم هم نبود که تصمیمی بگیریم و برای حفظ صفای رود زندگیمان تلاشی کنیم. در نتیجه هرگز به نیروی روحانی خود پی نمی بردیم و تواناییها و قابلیت هایی که در وجودمان نهفته بود ظاهر نمی شد و رشد و توسعه نمی یافت. در اعماق جنگل شاخه های خشک در آب فرو می افتد و به تدریج از سرعت حرکت آن می کاهند کج و معوج بودن این

شاخه ها سبب می شود که در هم پیچند و چون سدی راه را بر گذر آب ببندند. آب بیشتر و بیشتر در پشت این سد متراکم می شود و چون مفری نمی یابد نیرویی خراب کننده می شود، سد را می شکند و در راه خود هر چه هست را خراب می کند. این خرابیها از پاکی و سیلان آب می کاهد و از رسیدن آن به مقصدش که دریاست جلوگیری می کند.

حال اگر ما بگذاریم که تعصبات و خودخواهیها و انواع ضعف های اخلاقی در ما قوت گیرند عاقبت وجود آنها باعث خواهد شد که هرگز نتوانیم درجات تعالی و پیشرفت را پیماییم و بالمال نخواهیم توانست به مقصد عالی وجودمان که رسیدن به اقیانوس عرفان حق است برسیم.

تنها راه برخورد با اینگونه افکار و خصوصیات نامطلوب غوطه خوردن در آثار مبارکه و کوشش در اجرای تعالیم الهی است. آگاهی به این تعالیم و به کار بستن آنها به سدی که در مقابل تکامل روحانیمان به وجود آمده است ضربه ای خرد



از: ژاله اصفهانی

پرندگان مهاجر

پرندگان مهاجر، در این غروب خموش،
که ابر تیره تن انداخته به قلّه کوه
شما شتاب زده راهی کجا هستید؟
کشیده پربه افق، تک تک و گروه گروه

چه شد که روی نمودید بر دیار دگر؟
چه شد که از چمن آشنا سفر کردید؟
مگر چه درد و شکنجی در آشیان دیدید
که عزم دشت و دمن های دورتر کردید؟

در این سفر که خطر داشت بی شمار، آیا
ز کاروان شما هیچ کس شهید شده است؟
در این سفر که شما را امید بدرقه کرد
دلی زرنج ره دور ناامید شده است؟

چرا به سردی دی ترک آشیان کردید؟
برای لذت کوتاه گرمی تنتان

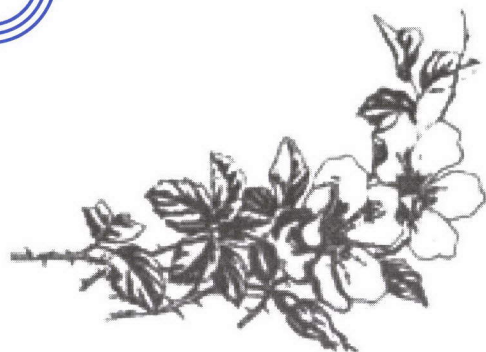
و یا درون شما را شراره ای می سوخت؟
که بود تشنه خورشید جان روشنستان

پرندگان مهاجر، دلم به تشویش است
که عمر این سفر دورتان دراز شود
به باغ باد بهار آید و بدون شما،
شکوفه های درختان سیب باز شود
تلاش دائم پر شور می دهد امکان،
که باز بوسه شادی بر آشیانه زنید

کننده وارد می آورد. مطالعه مداوم
آثار الهی از ساخته شدن سد
جلوگیری می کند و در نتیجه رود
زندگی ما با سهولتی بیشتر به سوی
مقصد نهایی خویش جریان
می یابد. گذشته از این همچنانکه
زالال بودن و شفاف بودن آب است
که مردم را به سوی رود می کشاند
آنچه سبب جلب توجه دیگران به
ما می شود پاکی و صفای آبی
است که در رودخانه زندگی ما
جریان دارد و ما را قادر می سازد
که دیگران را از لحاظ روحانی
تغذیه کنیم.

زندگی ما سراسر جریانی است از
ساخته شدن و خراب کردن سدهای
کوچک و بزرگ این است داستان
رودخانه زندگانی ما. * ■

* این تمثیل اقتباسی است از یکی
از بیانات جناب علی نهجوانی به
زبان انگلیسی



"جناب عندلیب علیه بهائی در اعلاء کلمه لیلاً و نهاراً
ساعی و جاهد بود ... " حضرت بهاءالله

عندلیب

بهر روز جباری

برای ما تذکری است تا از مشکلات نهراسیم و از انجام وظائف به هر بهانه کوچکی سرباز نزنیم. یکی از این نفوس، دانشمند و شاعر و مبلغ بزرگ بهائی میرزا علی اشرف عندلیب است که حیات پرافتخارش توأم با حوادث بی شمار و سختی های فراوان بوده و هنوز آنطور که باید شناخته نشده است.

در ایام نوجوانی گاهی دل را به انجام مسافرت های تشویقی خوش میداشتیم و به اطراف رشت سفر میکردیم یکی از جاهائی که اغلب میرفتیم لاهیجان بود در آنجا به خانه ای بزرگ و قدیمی که چندین خانواده در آن زندگی میکردند وارد می شدیم رفتن باین خانه برای ما بسیار دلپذیر بود چون ساکنین آن همه از منسوبین عندلیب شاعر بزرگ بهائی بودند و در آنجا همیشه صحبت از عندلیب و شرح سختی ها و مشکلات و در عین حال خدمات او بود. در طبقه دوم ساختمان اطاق کوچکی قرار داشت که محل تولد عندلیب بود و برای من همیشه جالب بود که چطور در این اطاق کوچک انسان بزرگی چون عندلیب پا به عرصه وجود گذاشته است!

ساکنان آن خانه همه نسبت به ما نهایت محبت را داشتند مخصوصاً بانوئی فاضله و مؤمنه به نام خانم طلعت راستان خواهرزاده عندلیب که مظهر محبت بود. الان مدت پنجاه سال از آن تاریخ میگذرد و حوادث و وقایع زیادی به دست

سخنرانی در سمینار تورنتو

دوستان و سروران ارجمند، جامعه جهانی بهائی از جهات مختلف جامعه ای منحصر به فرد است جامعه ای که تشکیل شده از ملیت های گوناگون با سوابق فرهنگی و نژادی و زبان و آداب و رسوم متفاوت ولی متحد و همدل، وجود چنین جامعه ای در دنیای امروز شبیه معجزه است چون شما اتحاد و محبت و یگانگی را در خارج از جامعه بهائی حتی در میان پیروان یک دین، یک نژاد، یک ملت نمی بینید و سیستم های فکری و عقیدتی دنیا اعم از سیاسی و مذهبی با همه امکانات مادی و نیروی انسانی نتوانستند چنین وحدتی را میان پیروانشان ولو در سطحی محدود مثلاً مردم یک شهر به وجود بیاورند از طرف دیگر گسترش پیروان بهائی در سطح جهانی طبق مراجع آماری معتبر بیش از همه ادیان است و ضمناً بقول یکی از دوستان غیر بهائی تنها جامعه ای است که عمل و سخنش حول محور محبت میگردد. وقتی باین حقایق که در نهایت اختصار بیان شد می نگریم باید به مردان و زنانی بیندیشیم که با فداکاری و ایثار مال و آسایش و در خیلی موارد حتی جان خود در ایجاد چنین جامعه ای ایفای نقش کرده اند یاد نمودن از این نفوس و توجه بزندگانی آنان و اطلاع از حوادث حیاتشان برای ما افراد بهائی لازم است تا هم شرط وفا به جا آریم و هم از ارواح پاک آنان برای انجام وظائف و خدمات امری مددگیریم، توجه به فداکاری آنان

فراموشی سپرده شده اند ولی خاطره دیدار از آن خانه و فضای محبت آمیز حاکم بر آن همچنان زنده است.

مرگ هرگز برای ماضی نیست

مرگ از بهر حال و آینده است

حال و آینده را توان کشتن

لیک بگذشته تا ابد زنده است

بنابراین می توانید حدس بزنید وقتی استاد ارجمندم جناب دکتر قدیمی فرمودند و راهنمایی کردند تا درباره عندلیب صحبت کنم چقدر خوشحال و مسرور شدم.

عندلیب در سال ۱۲۷۰ هجری قمری در شهر زیبای لاهیجان واقع در ۴۱ کیلومتری رشت به طرف مازندران متولد شد نام پدرش میرزا آقاجان و مادرش بی بی جان یا خانم جان بوده است. عندلیب در کودکی پدرش را از دست داد و مادرش که زنی مقتدر و غیور بود به تنهایی نگهداری و تربیت او را بعهده گرفت از کودکی آثار ذوق و استعداد سرشار در او دیده میشد و چون شعر میگفت معلمش لقب عندلیب را برای او انتخاب کرد. از کودکی به تحصیل ادبیات عربی و فارسی همت گماشت و با انجام قلمدان سازی، تذهیب کاری و بعدها خرید و فروش و بزازی امرار معاش میکرد. در آن زمان شیخی ها در لاهیجان زیاد بودند و عندلیب هم به طریقه شیخی در آمد تا آنکه شخصی به نام آقا سید جواد قزوینی که بابی بود با شغل مباشر املاک امینی ها به لاهیجان وارد شد ولی چون در لاهیجان شیخی ها صاحب نفوذ بودند او هم خود را به آنان منتسب میکرد و بالطبع رفقا و معاشرینش نیز شیخی بودند در میان آن گروه شیخی کسیکه بیش از همه به آقا سید جواد نزدیک بود شخصی بود به نام کربلانی بابا و این شخص سرانجام توسط آقا سید جواد بابی شد. کربلانی بابا بعد از ایمان اولین شخصی را که فکر کرد باید تبلیغ کند جناب عندلیب بود چون در او که در آن زمان جوان بود

استعداد زیادی می دید لذا عندلیب را با آقا سید جواد آشنا کرد. سرانجام عندلیب هم بابی شد. در آن هنگام عده ای از تجار قزوینی که بابی و اغلب از خاندان جناب سمندر و نبیل بودند در لاهیجان زندگی میکردند و عندلیب همیشه تعجب میکرد که چرا آقا سید جواد که بابی است با این گروه بابی معاشرت نمی کند تا وقتی آقا سید جواد برای کاری عازم رشت می شود و عندلیب فرصت را مغتنم شمرده به منزل یکی از تجار معروف قزوینی به نام مشهدی محمد رحیم که برادر شیخ محمد نبیل قزوینی و عموی جناب سمندر بود میرود و بدون ملاحظه این سؤال را مطرح کرد که چرا آقا سید جواد ایشان را از معاشرت با شما که بابی هستید منع میکند ایشان یعنی جناب مشهدی محمد رحیم باتفاق سایر دوستان قزوینی عندلیب را بامر بهائی آشنا میکند و عندلیب بعد از مطالعات زیاد به جمال مبارک مؤمن میشود و این ایمان را به کربلانی بابا و آقا سید جواد منتقل میکند یعنی دو نفر بابی که واسطه ایمانش بامر بابی شده بودند توسط او بامر حضرت بهاء الله مؤمن میگرددند عندلیب بعد مادر و خواهرانش را نیز تبلیغ کرد.

عندلیب فوق العاده حساس بود به طوری که تحمل هیچ توهینی را نداشت روزی درویشی را که همیشه جلوی مغازه اش بامربدگویی میکرد با نیم زرعی بزازی به سختی مضروب کرد و این مسئله سر و صدای زیاد ایجاد کرد به طوری که پس از ماجراهای زیاد حاکم از عندلیب خواست که از لاهیجان خارج شود و او به قزوین رفت. احبای آنجا مقدمش را گرامی داشتند مدت یکسال آنجا بود و بعد به لاهیجان برگشت و بعد از مدت کوتاهی بنا به توصیه احبای قزوین به رشت رفت و باتفاق آقا سید جواد و حاج نصیر سه نفری به تبلیغ پرداختند و عده زیادی از بزرگان رشت را که از جمله حضرات سادات خمسه که خانواده محترم خمسی از آنها هستند تبلیغ میکنند. عندلیب سبب

در انتهای غزل که میگوید ز جود خود چو مرا عندلیب خود خواندی اشاره به یکی از الواح مبارک است که او را با عنوان یا عندلیبی مخاطب فرمودند او در چند جای دیگر در اشعارش باین نکته اشاره می کند از جمله:

عندلیبم ز کرم خواندی و کردی شادم

بارها از قلم فضل نمودی یادم

مدّت زندانی بودن عندلیب در رشت دقیقاً معلوم نیست ولی گویا چیزی کمتر از ۲ سال بوده باشد و او جزء نفرات آخری بود که آزاد شد. پس از آن آزادی به قزوین رفت و حدود یکسال آنجا بود و بعد از راه طهران و یزد به شیراز توجه نمود. در یزد ادوارد براون او را ملاقات کرد و شرح آنرا در کتاب یکسال در میان ایرانیان آورده است و این طور می نویسد (یکسال در... صفحه ۳۳۱)

"یک مجلس مباحثه مذهبی بین بابی ها و یک ملای سالخورده بود. فقط یکی از بابی ها که مردی ۳۵ ساله بود صحبت میکرد و من از طرز سخن گفتن او خوشم آمد و بعد از اینکه جویای نام او شدم فهمیدم که عندلیب شاعر معروف بهائی است" و بعد شرح مذاکرات را میدهد که خارج از بحث ماست.

عندلیب در شیراز متأهل شد همسرش از خاندان پوستچی بود و بعد از مدتی از راه بوشهر به ارض اقدس رفت هنگام اقامت در ارض اقدس اشعار زیادی به مناسبت های مختلف می سرود در کتاب طراز الهی (صفحه ۱۰۶) آمده که در عید رضوان در حضور جمال مبارک عندلیب قصیده ای خواند و جمال مبارک یک شیشه قمصری گلاب و دو پرتقال باو عنایت فرمودند و باز چند جای دیگر به شعر خواندن عندلیب در حضور مبارک اشاره شده است. وقتی صعود واقع شد عندلیب در ارض اقدس بود در خاطرات ایادی امرالله جناب طراز الله سمندری (طراز الهی صفحه ۱۱۸) آمده است: "وقتی در شوال ۱۳۰۹ جمال

هدایت نفوس فراوانی شد که بعضی از آنان از بزرگان و خادمان امر شدند که از جمله آنان می توان از جناب ناظم الحکمای علائی سرسلسله خاندان محترم علائی نام برد. در سال ۱۳۰۰ هجری قمری که به دستور حکومت مرکزی در رشت و بعضی نقاط دیگر فتنه و آشوب برخاست عده ای از احباء در رشت زندانی شدند عندلیب را هم که در آن هنگام لاهیجان بود گرفته و با سروصدای زیاد به رشت برده زندانی نمودند. شرایط این زندان بسیار سخت بود به طوری که حاج نصیر و آقا محمد صادق قزوینی صعود نمودند و جناب محمد باقر بصّار شاعر گیلانی از دو چشم نابینا شد. و از لسان حق به بصّار ملقب گشت و حاج نصیر از شهدا محسوب شد. در این زندان بود که عندلیب شبی جمال مبارک را در عالم رؤیا زیارت کرد و غزل زیر را سرود (صفحه ۲۲۹ دیوان)

سحر به خواب من آمد یگانه دلبر من

نشاند در بر خویشم نشست در بر من

نمود خشک به دامانش اشک چشم ترم

کشید دست عنایت ز مهر بر سر من

گشود پرده ز رخساره منور خویش

زدود زنگ غم از خاطر مکدر من

خطاب کرد مرا کای اسیر در زنجیر

تویی که مشتعلی روز و شب ز آذر من

به گریه گفتمش ای سرو بوستان جمال

تویی که خاک درت هست تاج و افسر من

نگر بر این تن عریان و سجن و سلسله ام

نگر بر این دل سوزان و دیده تر من

منم که گر رود از دل تجلی توشود

بدل بظلمت کبری دل منور من

ز جود خود چو مرا عندلیب خود خواندی

ز پرده آبرو نغمه های دیگر من

دید و بعد به قزوین رفت و بدیدار بستگانش نائل شد و پس از شش ماه اقامت در قزوین به شیراز رفت. سرانجام در سال ۱۳۳۸ در شیراز صعود نمود و در حوالی مقبره حافظ به خاک سپرده شد. حضرت عبدالبهاء مناجات مغفرتی برای او نازل فرمودند و همچنین عبارتی برای نوشتن روی سنگ مزارش از قلم مبارک نازل شد باین ترتیب محلّ مقبره اش که بعدها پارک شد و فعلاً مجهول است در آینده پیدا خواهد شد. عندلیب سفری هم طبق امر حضرت عبدالبهاء به هندوستان رفت که بنده تاریخ دقیقش را پیدا نکردم.

عندلیب در میدان تبلیغ پهلوانی بی مانند بود و در فضای آن زمان که فقط مشهور بودن به بهائی خطرناک بود او به اغلب افراد که بهره ای از سواد و اطلاع داشتند نامه های استدلالی تبلیغی مینوشت که فقط یکی از موارد آن به طوری که خواهیم دید بصورت کتابی در آمده است. در لاهیجان بارها در حضور حاکم به تقاضای خودش به تنهایی در مقابل آخوندها و مدعیان اهل علم قرار میگرفت و بحث میکرد و به استدلال حقانیت امر می پرداخت.

از جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء چندین لوح به افتخار عندلیب نازل شده و علاوه بر آن در الواح جناب سمندر و جناب نبیل (که در کتابی تحت عنوان آیات بینات جمع آوری شده) حدود ۲۲ مورد در الواح نازله از حضرت بهاءالله ذکر جناب عندلیب است که همه به صورت اظهار عنایت می باشد در لوحی (صفحه ۲۲۰) ضمن تحسین یکی از قصائد تقدیمی او، او را عندلیب زمان خطاب می کنند در لوح دیگری (صفحه ۳۰۲) جمال مبارک می فرمایند: "یا سمندر جناب عندلیب علیه بهائی در اعلاء کلمه لیلاً و نهاراً ساعی و جاهد بوده ... و بعد می فرمایند: این شهادت قلم اعلی است درباره او ... و می فرمایند: از حق می طلبم او را مزین فرماید بطرازی که کل نور تقدیس از او مشاهده نمایند.

مبارک فرمودند همه مأذون به ملاقات هستند همه به حضور مبارک رسیدند کلمات افتراق از لسان مبارک جاری شد و فقراتی از کتاب مستطاب اقدس تلاوت فرمودند از جمله:

یا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سماء
هیکلی لا تضطربوا قوموا علی نصره امری و اعلاء کلمتی
بین العالمین. «

و بعد همه را به محبت و دوری از اختلاف نصیحت فرمودند حضرت عندلیب به کلی منقلب و بکلمه یا بها یا بها ناله و فغان نمودند.

عندلیب در صعود مبارک قصیده ای بمطلع

آه کاندرا جام جان ها ساقی بزم قضا

ریخت جای راح روح افزا شرنگ جانگزا

سرود که ۳۱ بیت است و متضمن ماده تاریخ صعود مبارک می باشد به صورت زیر:

نورده روز آن جمال ایزدی شد بستری

فجر سبت دوم ذیقعدہ شد غایب ز ما

بود سادس عشر ماه رومیان یعنی ایار

بود ثالث عشر شهر عین و ظاء و میم و تا

(شهر العظمة)

هم ز نوروز عجم شد منقضی هفتاد روز

هم ز هجرت یک هزار و سیصد و نه کز قضا

این مصیبت گشت حادث این عزا شد آشکار

جمله "قد غاب رب" (۱۳۰۹) گردید تاریخ عزا

(صفحه ۴۷۱ دیوان عندلیب)

عندلیب بعد از مدتی باذن حضرت عبدالبهاء به شیراز مراجعت نمود و در سال ۱۳۳۲ مجدداً به عکا مشرف شد و باز باذن مبارک به رشت و لاهیجان رفت و باز بساط تبلیغ بگسترده و به تألیف قلوب احباء پرداخت. در این سفر بود که جای مادرش که در غیاب او در گذشته بود را خیلی خالی

مهم ترین اثر عندلیب همانا دیوان اشعار اوست که در نهایت سلاست و روانی و استادی سروده شده است و همه نشانه تسلط او به شعر و ادبیات فارسی و احاطه به قوانین عروض و قافیه و تسلط به قرآن و احادیث است. در اشعار او یک بیت سست دیده نمی شود و در اهمیت اشعارش لازم است گفته شود که ابیاتی از او درباره کوه کرمل در یکی از توابع حضرت ولی امرالله و ابیاتی از شعری که در صعود جمال مبارک سروده در توقیع نوروز ۱۱۰ آمده است. (صفحه ۱۹۲ مصابیح) از طرف دیگر در یادداشت های تعدادی از احباء که در ایام متبرکه در زمان حضرت ولی امرالله زیارت رفته بودند از جمله شهید مجید جناب دکتر مسیح فرهنگی آمده است که آن حضرت توصیه می فرمودند که اشعار عندلیب در ایام متبرکه خوانده شود. علاوه بر زیبایی و انسجام و استحکام این اشعار عندلیب بیش از هر شاعر دیگری در مورد ایام متبرکه شعر سرود که شامل قصیده، مسمط، مثنوی، ترکیب بند و ترجیع بند و مستزاد است. عندلیب علاوه بر غزلیات حدود ۳۷ قصیده، ۲۶ مسمط و ۹ ترجیع بند و حدود یک هزار بیت مثنوی دارد که همه آنها حول مسائل امری می چرخد. حدود ۱۷ شعر بلند بصورت قصیده و ترجیع بند و مسمط فقط در مورد عید رضوان دارد، در صعود جمال قدم چندین شعر دارد. علاوه بر ایام متبرکه برای حوادث مهم آن ایام نیز اشعاری سروده است. مسافرت حضرت عبدالبهاء به مصر و غرب و مراجعت آن حضرت، رفع محدودیت توقف در عکا، شرح شهادت احباء و خیلی از وقایع دیگر.

نقد ادبی آثار شعری عندلیب موضوع صحبت نیست ولی باید عرض کنم ارزش ادبی آثارش بعدها شناخته خواهد شد.

نمونه هایی از آثار به عرض میرسد بند اول و آخر یکی از مسمط های او در ستایش جمال مبارک:

در جائی دیگر می فرمایند (صفحه ۲۴۴) "حق شاهد و گواه است که از نظر غایب نبوده و نیستند." با زیارت این نکات هر چه از خود بگوئیم زاید است.

بنابراین می بینیم اگر چه قسمت اعظم عمر عندلیب به درگیری و آوارگی و مهجوریت گذشت ولی موفق به رضای مبارک بود، ابیات زیر تجسم زندگی اوست:

مرا یار شیرین سخن می پسندد

چو مرغ سحر نغمه زن می پسندد

عزیزم چو یعقوب و یوسف همیشه

به زندان و بیت الحزن می پسندد

پسندیده آزادگی بهر اغیار

ولی بند بر پای من می پسندد

ز آوازه عشق آواره دایم

بهر سوز شهر و وطن می پسندد

مرا در بساط نشاط حریفان

مُغنی به صوت حسن می پسندد

مرا در قفس یار شیرین زبانه

چو طوطی شکر شکن می پسندد

مرا چون شهیدان میدان عشقش

پس از مرگ گلگون بدن می پسندد

که تا در میان هیچ حایل نباشد

پس از کشتنم بی کفن می پسندد

عجب باغبان عندلیب وفا را

به سجن و زغن در چمن می پسندد

آثار عندلیب عبارتند از:

۱_ استدلالیه در جواب آخوند لاهیجانی موسوم به شیخ بهائی

۲_ نمایشنامه در مورد حضرت طاهره که نزد خانواده موجود است و منتشر نشده است.

۳_ اشعار عندلیب

بریز ساقی از کرم بجام باده خوارها
از آن می که قطره اش زند به جان شرارها
کند عیان نشاط ها کشد ز غم دمارها
دهد بدل سرورها برد ز سرخمارها
بجان من بیک طرف گذار جمله کارها
بیار می بریز هی بجام میگسارها

مرا ز فضل خوانده ای چو عندلیب خویشتن
خود این قمیص قدس را مگیر از وجود من
عنایتی که لم یزل شوم مقیم این چمن
منم گدای بی نوا توئی خدای ذوالمنن
منم فقیر مبتلا توئی ملوک مؤتمن
ببندگیست خسروان کنند افتخارها
در ستایش حضرت بهاء الله می گوید:
نسیم روح می وزد مگر ز زلف یار من
که صد گره گشوده شد ز بستگی کار من
ز سرگرفت زندگی دوباره جان زار من
دل از برای جستجو روان شد از کنار من
که بلکه یابد آگهی از آن یگانه دلبرا

بند اول مسمط ستایش جمال مبارک و بهار

مگر نسیم فرودین ز کوی یار می وزد
ز کوی یار می وزد که مشکبار می وزد
بهر دیار میرسد مسیح وار می وزد
به مرده روح میدمد چو بر مزار می وزد
بسان نار موسوی بشاخسار می وزد
ز شاخهای هر شجر پدید کرده نارها

ز گلستان رحمتش چو نفعه ای وزیده شد
ز ابرهای بخششش چو قطره ای چکیده شد

ز رنّه های دلکشش چو نفعه ای شنیده شد
بر انبیا و اصفیا هزار جان دمیده شد
بشوق وصل روی او فکنده و کشیده شد
خلیل ها به نارها مسیح ها بدارها
ترجیع بند های او معمولاً ۹ بند و هر بند ۹ بیت است.
یکی از ترجیع بندهای درباره عید رضوان بیت ترجیعش
این است:

که شهنشاه ملک زیبائی مستوی شد به عرش ابهائی
و یکی دیگر:
که عیان آنچه در زمین و سماست
اثری از ظهور شمس بهاست
و یا:

سر خدا حضرت عبدالبهاست
شمس هدی حضرت عبدالبهاست
قصیده معروف او را در صعود جمال مبارک بعرض رساندم
و قصیده دیگرش به مطلع:
ای دوست در عزای تو لوح و قلم گریست
اندر مصیبت تو، حدوث و قدم گریست

و بعد در قسمت دوم این قصیده میگوید:
تنها در این عزانه احباء گریستند
در دیرو کعبه مسلم و ترسا گریستند
و در خاتمه می گوید:

بر حال عندلیب طیور ریاض قدس
بر شاخسار سدره طوبی گریستند

مسمط زیر از او در صعود مبارک از اشعار سوزناک عندلیب
است:

از آن زمان که شد نهان ز چشم من نگار من
چه چشمه ها که شد روان ز دیده در کنار من
فراق روی او خزان نمود نو بهار من
سیه شده است حال من تبه شد دست کار من
ربوده شد شکیب من سکون من قرار من
تا آنجا که میگوید:

چگونه عندلیب جان ز بعد گل نوا کند
چگونه اهل عشق را بگلستان ندا کند
چگونه نغمه ها زند چگونه جلوه ها کند
مگر که ناله از فراق گلبن بها کند
طیب دل حبیب جان نگار تا جدار من
عندلیب بعد از صعود جمال مبارک اشعاری در ستایش
حضرت عبدالبهاء سرود. در یکی از اشعار آن حضرت را
باوصاف الهی ستود لوحی از حضرت عبدالبهاء بافتخارش
نازل شده که بسیار قابل توجه است. در این لوح این
چنین می فرمایند:

الله ابهی

جناب عندلیب چون آن جناب اهل راز این عبد هستید
لهذا از اسرار بیانی نمایم و آن اینست که این عبد را
نهایت آمال و آرزو این است که عبودیت خویش را در
آستان مبارک در جمیع عوالم ثابت نمایم و این عبودیت
محضه را به هیچ رتبه و مقامی تبدیل ننمایم آنچه از
عبودیت این عبد ذکر شود سبب مسرت دل و جان است و
علت روح و ریحان و خیمه امرالله بستون عبودیت بلند
گردد و سدره امرالله بعبودیت صرفه و فناء بحث خدمت
شود آزادگی این عبد در این بندگیست و عزت مقدسه اش
در عبودیت آستان مقدس پس کل باید به منتهای قوت بر
بندگی و عبودیت جمال قدم روحی لاحبائه الفدا قیام
نمائیم تا بانوار عبودیت آفاق را روشن نمائیم و بروح فقر و
فنا و عجز و ابتهال جهان وجود را روح بخشیم و باهنگ

الحن بدیع عبودیت زلزله بر ارکان عالم اندازیم و قلم آن
جناب باید ترجمان قلم این عبد باشد و آنچه از این قلم
ترشح نماید از آن قلم بتراود یعنی در ذکر عبودیت این عبد
قلم آن جناب انشاءالله آیت عظمی گردد این است که
میفرماید

تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه

کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
لهذا قصیده ئی که تازه به جهت عشق آباد انشاء
فرموده اید این را تبدیل به قصیده ذکر بندگی و عبودیت
این عبد یعنی از بدایت تا نهایت ذکر عبودیت این عبد
بآستان مقدس باشد. بهذا یفرح روحی و ینشرح صدری و
تنتعش نفسی و هذا سدرتی المنتهی و مسجدی الاقصی
و جتئی المأوی و هذا مذهبی و دینی و طریقتی و حقیقتی
و حیاتی و نجاتی منذ نعومة اظفاری ع ع
و عندلیب اطاعت کرد و شعری در نهایت زیبایی ساخت
که همانطور که خواست آن حضرت بود تمامش ذکر بندگی
مبارک است که قسمتهائی از آن ذکر می شود:

آنکه در ملک عبودیت شه صاحب لواست

حضرت عبدالبهاست

وانکه بر عرش عبودیت مدامش استواست

حضرت عبدالبهاست

جز عبودیت مقامی را ندارد دوست دوست

این ز استغناى اوست

وانکه غیر از بندگی وصفی برای خود نخواست

حضرت عبدالبهاست

ما نیمودیم یک دم در طریق بندگی

آه از این شرمندگی

وانکه سالک در طریق بندگی صبح و مساست

حضرت عبدالبهاست

و در انتها میگوید:

عندلیب خوش نوا اندر گلستان وجود
این نوای خوش سرود
آنکه فضلش روز و شب با عندلیب خوش نواست
حضرت عبدالبهاس
البته عندلیب فقط باین قصیده مستزاد اکتفا ننموده و باز در
همین موضوع اشعار دیگری سرود مثلاً قصیده ای به مطلع:
آفتابی شد پدید از آسمان بندگی
کز شعاعش گشت نورانی جهان بندگی
و یا مسمط دیگری که بند اولش این است:
جانان که شیر خورده ز پستان بندگی
اکنون چو سرورسته زیستان بندگی
چون گل شکفته شد ز گلستان بندگی
شد نکهتش ادیب دبستان بندگی
شد طلعتش چراغ شبستان بندگی
و ترجیع بندی با بیت ترجیع زیر دارد:
آنکه عبدالبهاس بنده او وحده لا اله الا هو

همانطوری که عرض کردم عندلیب برای مطالب مختلفه
امری شعر دارد. مثلاً وقتی سجن عکا مرتفع شد مسمط
زیبائی سرود که بند اول آن این است:
سروش روح بگوش دلم بگاه سحر
رساند مژده بهجت فزای جان پرور
که شام غم بسر آمد دمید صبح ظفر
فکند سایه عزت همای زرین پر
خدو مصر حقیقت نهاد تاج به سر
گرفت روی زمین بی سلاح و بی لشکر
بباختر زده خرگه شهنشه خاور
در ۱۳۲۸ قمری وقتی حضرت عبدالهء به مصر رفتند
مسمطی سرود که چند بند آن این است (صفحه ۷۰۲ دیوان)

مژده که خورشید عهد بعالم اشراق کرد
شعله بر افلاک زد جلوه بر آفاق کرد
ز فضل روحی بدیع بذل بعشاق کرد
ز سجن اعظم سفره یکل میثاق کرد
یوسف کنعان روح بمصر شد رهسپار

شکر فروشان مصر دکه چرا وا کنند
خود را در پیش خلق بهر چه رسوا کنند
گوی ز شکر لبش ذکر حق اصفا کنند
مظهر الا شوند دوری از لا کنند
ز فیض جودش شوند در دوجهان رستگار

رقص کند شهر مصر که یوسف اندر من است
دیده یعقوب ملک ز طلعتش روشن است
ز بوی پیراهنش جهان جان گلشن است
گلشن دلها همه پر از گل و سوسن است
که دید اندر جهان به فصل دی نوبهار

با ید بیضای نور موسی طور وجود
تنها از بر شام به مصر آمد فرود
بدفع فرعون جهل پنجه قدرت گشود
عصای حکمش بدست قوای قدسش جنود
حبال او هام خلق ز صولتش تار و مار

شعر دیگری که حتماً ذکرش لازم است شعر لالائی است
که جناب عندلیب برای حضرت ولی امرالله زمانی که
کودکی نوزاد بودند سرود، عباراتی از این شعر اثبات ملهم
بودن شاعر است.

بالای شعر نوشته شده: در سال ۱۳۱۵ هجری قمری پس از
ولادت شوقی افندی فرزند جناب آقا میرزا هادی داماد

حضرت عبدالبهاء سروده شد. روی این شعر اخیراً آهنگی گذاشته شده است.	موجی ز بحر جودی در محفل شهودی	سبط شه وجودی شمع تابان لای لای
هو الاعظم الابهی		
ماه تابان لای لای آرام جان لای لای	روح روان لای لای شیرین زبان لای لای	در گلشن محبت در آسمان رفعت
هستی بگناهواره طفلی و شیرخواره	مانند ماه پاره شکردهان لای لای	جان پروری و دل‌بند حفظت کند خداوند
خفته میان مهدی از جام عهد شهدی	جهدی نمای جهدی کن نوش جان لای لای	چشم از رخ تو پر نور سوی تو میدود حور
جامی دهد بدست سازد زیاده مست	از باده الست شاه امکان لای لای	آب و گلست سرشته در جبهه ات نوشته
کرده طلوع و اشراق روشن شده است آفاق	خورشید عهد و میثاق در این زمان لای لای	باشی همیشه گویا گردد بدست احیا
حق ظاهر است و مشهود بد خواه اوست مردود	حقّی که بوده معهود این را بدان لای لای	جز ذکر کردگارت بادا همیشه یارت
ذرات جمله مستند در بزم جان نشستند	مست می الستند شاد و خندان لای لای	ای ماه گل‌لذازم هستی تو غمگسارم
ای کودک ملک خو کی میشوی سخنگو	سیمین بروسمن بو چون بلبلان لای لای	از شوق انجذابت رفته قرار و ثابت
از عنصر بهائی ز افنان کبریائی	ز آب و گل خدائی شو شادمان لای لای	ای نوگل شکفته خود عندلیب گفته

در کتاب گیلان نامه که دائرة المعارفی است در سه جلد که سال های اخیر منتشر شده در فصل مشاهیر گیلان از عندلیب نام می برد و این طور می نویسد: "وی از مردان خردمند و شاعران گیلان در قرن ۱۳ و ۱۴ هجری بود ولی در سال ۱۳۰۰ هجری قمری به اتهام بایبگری و به سعایت شیخ محمود شریعتمدار بزندان افتاد و پس از ۱۹ ماه آزاد گردید و در ذم او (یعنی شریعتمدار) که مردی کم مایه در علم بود اشعاری ساخت که بسیار منسجم و استادانه سروده شده است."

شعری که ذکرش آمده بنده در منابع امری ندیده ام ولی در جُنْگِی که به خطی بسیار خوش توسط جدم مرحوم میرزا غلامعلی جبّاری در خانواده ما بود این شعر را دیدم که ترجیع بندی است در ۱۴ بند که ابیاتی از دو بند آن در زیر آورده میشود و بیت ترجیعش این است :

تا شریعتمدار شد محمود مصطفی و اشریعتا فرمود

باز بی اختیار میگویم

قصه را آشکار می گویم

بلبل آسا تمام قصه عشق

بر سر شاخسار می گویم

همچو منصور وصف آن دلدار

هم به بالای دار می گویم

حاکم شرع گشته مست غرور

با دل هوشیار می گویم

این سخن را نه در همین مجلس

بلکه در هر دیار می گویم

تا شریعتمدار شد محمود

مصطفی و اشریعتا فرمود

سروکار آنکه با خدا دارد

کی به مخلوق اعتنا دارد

کی توان گفت صاحب تقوی

هرکه نعلین زیر پا دارد

کی توان گفت صاحب اکسیر

هرکه دعوی کیمیا دارد

روستائی کجا و مسند شرع

هرکسی بهر خویش جا دارد

هرکه گردیده آدمی صورت

سیرت آدمی کجا دارد

دیدم اندر چمن به شاخه سرو

بلبلی هر دم این نوا دارد

تا شریعتمدار شد محمود

مصطفی و اشریعتا فرمود

به طوری که افراد خانواده جناب عندلیب اظهار میداشتند

بعد روابط شریعتمدار با عندلیب خوب شد ولی شعر دیگر

پخش شده بود.

عندلیب سرودن غزلیاتش را در زندان آغاز و همانجا ختم

کرد. او حدود ۳۰۷ غزل دارد و با توجه به مدت زندان باید

گفت که هر دو روز یک غزل سرود. در بیشتر این غزلیات

ضمن آوردن تخلص به زندانی بودن خود اشاره میکند:

ز فیض آن گل رعناست ورنه در زندان

نبود نغمه خوش عندلیب شیدا را

چو عندلیب توانی بسجن نغمه زنی

نصیب اگربری از گلشن ولای حبیب

در قفس سجن عندلیب سخن گوی

با گل رخسار اوست خوشدل و مسرور

ابیاتی از غزلیاتش به عنوان نمونه خوانده میشود:

زمن ای صبا پیامی برسان بکوی لیلی
 که عجب بروی مجنون شده بسته راه صحرا
 صنما قسم به مویت به شمیم خاک کویت
 که بجز وصال رویت نبود مرا تمنا
 دل من ربود روزی بیکی نظاره شوخی
 که بلب نهفته دارد همه معجز مسیحا
 شده عندلیب محزون به قفس اسیر و مسجون
 همه شب ز قلب پر خون کشد از فراقش آوا
 (صفحه ۱۱ دیوان)
 در ابیات زیر که از یکی از غزل های اوست نوای عندلیب
 را که بر شاخه درخت عرفان نشسته می شنوید:
 نبود عجب در سجن اگر دیدی تو این دیوانه را
 بیچاره مجنون گشت و گم کردست راه خانه را
 من با خیال روی او همواره اندر جتتم
 زاهد نمیدانم کجا می خواند این فرزانه را
 افسون واعظ جملگی در پیش ما افسانه شد
 من کی کشم برگوش دل این حلقه افسانه را
 در قیمت یک جرعه می ساقی نمیگیرد زمن
 این خرقه صد پاره و این سبجه صد دانه را
 و یا:
 بر سر کویت هر آنکه گوشه نشین است
 ایمن از آشوب آسمان و زمین است
 از اثر اسم اعظمی که توداری
 کشور دلها ترا بزیر نگین است
 خط توشیرازه صحیفه جان است
 روی تو دیباچه کتاب مبین است
 آنچه نموده است سجن را چو گلستان
 نغمه جانبخش عندلیب حزین است
 و یا این دوبیت از غزلی دیگر:

در کوی او گدائی خوشتر ز پادشاهی است
 فرخ کسی که نگشود هرگز لب از شکایت
 با زاهدان مغرور هرگز مشو مصاحب
 کاندرا تو حال ایشان ترسم کند سرایت
 یکی از هنرهای عندلیب استفاده از قوافی مشکل است که
 نشانه تسلط او در شاعری است. یکی دو نمونه در زیر آورده
 میشود.
 شده است تنگ بما آنچنان جهان فراخ
 که نیست جای اقامت بدخمه و سوراخ
 ز سنگلاخ بسنگم بدر کنند و بود
 برای سنگدلان صد هزار زرین کاخ
 ز سجن زمزمه عندلیب گشته بلند
 ولیک پرده غفلت نمود سد صماخ
 —————
 اگر تو مالک ملک جهان نه ای بچه سان
 پدید از قلمت می شود ثبوت و نسوخ
 چو عندلیب بذکر تو گشت نغمه سرای
 نمود نغمه مرغان باغ را منسوخ
 —————
 گردد وطن به ذلت و ضیق اوفتی بود
 ارض خدا وسیع و فضای جهان عریض
 از عندلیب روح شنیدم که می سرود
 آخر شوند شاه و گدا همدم قضیض
 یکی از جنبه های شاعری عندلیب مثل اکثر شعرای بزرگ
 تسلط او به اشعار شعرای گذشته و استقبال از آنها است.
 غزل زیر یادآوری یکی از غزلیات سعدی است:
 ندانم از چه مئی عاشقان او مستند
 که در مقام شهادت برقص برجستند
 چه رخ نمود که در بزم عشق و محفل وصل
 شهان بذیل و گدایان به صدر بنشستند

غلام همت و پیمان عاشقان درت
که سربشوق بدادند و عهد نشکستند

و در انتها ملاحظه فرمائید که با چه زیبایی مصراع سعدی را
در غزل خویش جا میدهد:

ز عندلیب برآمد خروش و سعدی گفت
"درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند"

شهید عشق ترا نیست حاجت کفنی

نکو تر آنکه بخون شست و شوشود بدنی

قدم ز طور تجلی بمصر دل ها زن

پی خلاص اسیران چو موسی ز منی

چو اسم اعظم باری تراست نقش نگین

ز تخت ساز نگون هر کجاست اهرمنی

و در انتها افتخار میکند که در الواحی چند به عنوان
عندلیبی مخاطب گشته است.

به بلبلان چمن فخر میکنم که مرا

یکی دو مرتبه گفتی که عندلیب منی

جمال ماه کنعان را من اندر مصر جان دیدم

ز حسن و جلوه اش جانرا عزیز جاودان دیدم

علم زد قامت جانان چو اندر عرصه امکان

از آن قامت قیامت ها پدید اندر جهان دیدم

یکی ساغر کرم فرمود در مجلس مرا ساقی

که صد روح بقا در سر آن ساغر نهان دیدم

گذارم از قضا افتاد روزی جانب زندان

در آنجا عندلیبی را اسیر و نغمه خوان دیدم

ابیات زیر را با اینکه در زندان سرود بسیار جالب است:

شد شام و بازم از چه به زنجیر بسته اند

گوئی میان محبس خود شیر بسته اند

این روبه‌هان ماده ندانم چرا مرا

چون شیر نر مدام به زنجیر بسته اند

در خاتمه باغزل زیر که یادآور بعضی از ابیات مولانا است
و یکی از زیباترین اشعار فارسی در عشق است و تحمّل
عندلیب را توجیه میکند عرایضم را خاتمه میدهم.

عشق زندان را گلستان میکند

خار را گل، جسم را جان میکند

قطره زو دریای عمان میشود

ذره را خورشید تابان میکند

چاه و زندان را کلید ملک مصر

از برای ماه کنعان میکند

گاه سر بر خاک ایوان مینهد

گاه جا بر اوج کیوان میکند

هردمی صد شهر بر هم میزند

هر زمان صد خانه ویران میکند

صد چو اسمعیل را در پای دوست

در منای قرب قربان میکند

در جهان هر کار دشواری که هست

اقتدار عشقش آسان میکند

روح را بردار دشمن میزند

نوح را ایمن ز طوفان میکند

قاتلی را میدهد پیغمبری

وز عصا ایجاد ثعبان میکند

عندلیبی را بصد وجد و نشاط

نغمه زن در کنج زندان میکند ■

چهره زن در قرن بیست و یکم

جنس اول یا جنس دوم؟

هوشنگ زرگریور

مینمایند استعدادها و شایستگی های نهفته آنان در بسیاری از بخش های جامعه جلوه گر میشود و قرن بیست و یکم را تحت تأثیر خود قرار میدهد. زنان در برخی از امورگوی سبقت را از مردان میربایند و در این گونه موارد "جنس اول" محسوب خواهند شد. سیر و روند امروزه، به خصوص در امور بازرگانی، مخابرات و ارتباطات، آموزش، امور حقوقی، پزشکی و برخی از مشاغل دولتی و اداره و مدیریت سازمان های غیردولتی و بنیادهای عام المنفعه چنین نوید میدهد که جهان فردا نیازی وافر به فکر و اندیشه مؤنث دارد. حس همکاری و عشق به خدمت که لازمه زندگی کنونی است در اینان قوی تر است. زنان اکثراً سریع تر در برابر حوادث ناگهانی واکنش نشان میدهند. صفت انعطاف پذیری آنان در جهانی که هر آن دستخوش تغییرات و تحولات ناگهانی است میتواند بسیار سودمند واقع شود. با بینش و بصیرت ذاتی خود (Intuition) برخی از مسائل و حوادث غیر مترقبه را از پیش احساس میکنند. این ملاحظات جدید

ما است و نه آفریده طبیعت. زن، جنس اول _ بدیهی است طی نیم قرن گذشته دگرگونی های اساسی و گسترده ای در کلیه شئون زندگی بشر پدید آمده و یکی از این تحولات شگرف پیشرفتهای چشمگیری است که در امور زنان و سیر به سوی برابری حاصل شده است. در برابر نظریات سیمون دو بوآر اخیراً در سال ۱۹۹۹ کتاب جالبی به وسیله هلن فیشر، استاد مردم شناسی در امریکا منتشر شده تحت عنوان "جنس اول" (The first sex) بدین معنی که او زنان را از برخی جهات برتر و شایسته تر از مردان شناخته و میگوید دوران سلطه مطلق مردان رو بافول است و این پدیده را میتوان یکی از تحولات شگرف قرن بیستم (و بیست و یکم) برشمرد. او پس از بررسی های بسیار نشان میدهد که زنان در سالهای اخیر گامهای متین و استواری را در طریق کسب حقوق حقه خود برداشته اند و اضافه میکند همچنانکه زنان به گونه ای روزافزون و با شتابی بی سابقه در گردش چرخ های اقتصادی و سیاسی مشارکت

حدود نیم قرن پیش یعنی در سال ۱۹۴۹ سیمون دو بوآر (۱) در کتاب معروف خود به نام La Deuxime Sex زنان را "جنس دوم" خوانده بدین معنی که آنان در واقع یک رتبه مادون مردان محسوب میشوند. او میگفت در این عصر مردان حاکم و مسلط بر همه شئون و موجودی والا تبار به شمار می روند و لذا از این وضع خود نهایت رضایت را داشته و تمایلی چندان ندارند که شریک زندگیشان هم تراز آنان باشد. به علاوه هر چند فعالیت های اقتصادی و شرایط کاری عاملی مؤثر در برقراری مساوات میان مردان و زنان به حساب می آیند معذالک تا دیگر عوامل اخلاقی، اجتماعی، و فرهنگی تعدیل نگردد چهره اجتماعی زنان در گرداب عقب افتادگی فرومانده و همچنان در استیلای مردان باقی خواهد ماند. به گفته او "زنان از بدو تولد به صورت مؤنث گام باین عالم نمی نهند بلکه این محیط اجتماعی است که آنانرا به صورت زن متبلور میسازد" به عبارت دیگر این صفات و خصائص زنانه مولود اجتماع و فرهنگ

روانشناسی و جامعه‌شناسی را حضرت عبدالبهاء سالها قبل بدین گونه به صراحت بیان فرموده بودند: "... اکنون هوشیاری و فهم و فراست فطری و خصائل روحانی محبت و خدمت که در زن قوی تر است تفوق و غلبه یافته است و به این مناسبت عصر جدید بیشتر با عواطف و نوایای زنان آمیخته است تا با صلابت مردان یا اگر بخواهیم روشن تر و صریح تر بگوئیم عصری خواهد بود که در آن دو عنصر مرد و زن در ایجاد تعادل و هم آهنگی در مدنیت به طور یکسان مؤثر خواهند بود" (۲)

به نظر بسیاری از پژوهشگران به همان نسبت که دولت‌ها تدریجاً بخشی از حاکمیت خود را از کف میدهند به همان اندازه سازمان‌های غیردولتی (NGO) جایگزین آن شده و در نتیجه نفوذ و نقش زنان فزونی می‌یابد. علاوه بر این از آنجا که زنان از نظر عاطفی حساس‌تر و در پرورش و تربیت لایق‌ترند میتوانند نقشی مؤثرتر در حفظ محیط زیست و احترام به طبیعت ایفاء نمایند و به طور کلی در بسیاری از سازمان‌های نگهداری از محیط زیست پیشگامند. ورود و نفوذ زنان در بخش رسانه‌های گروهی - تلویزیون، رادیو، مطبوعات، سینما، و غیره سبب خواهد شد که تحولات ژرف در برنامه

های آنان پدید آید و از انتشار برنامه‌های آکنده از خشونت و صور قبیحه و مطالب خلاف اخلاق بکاهند و یا جلوگیری نمایند و به عکس به تقویت و اشاعه ارزش‌های انسانی بپردازند. به جای جنگ و کشتار، مهرورزیدن و تعاون و یاری تعلیم دهند، به جای صحنه‌های مستهجن از هنر و موسیقی بهره بیشتر بگیرند، احترام و حفاظت محیط زیست را بیاموزند.

هلن فیشر ادامه میدهد مدیران و رؤسای مؤتث از دریچه وسیع‌تری به مسائل زندگانی مینگرند و به مستقبل بی‌عیدتر و فراتر میانداشند و لذا بهتر میتوانند طرح‌های طویل‌مدت را برنامه‌ریزی نمایند.

اخیراً استادان دانشگاه لیدز (Leeds) در انگلستان و Connecticut در امریکا پس از نظر خواهی از هزاران کارمند در مؤسسات بزرگ و متوسط نشان داده‌اند که در بسیاری از موارد زنان میتوانند مدیران و رؤسای لایقی باشند و به طور خلاصه پژوهش‌های دانشمندان نشان میدهند که نسوان میتوانند در امور مدیریت و رهبری هم‌تراز و در برخی موارد برتر از رجال انجام وظیفه نمایند.

دوبال یک‌پرنده

حال از خلال این دو نظریه متفاوت که به فاصله نیم قرن ارائه شده آیا واقعاً زن "جنس اول" است یا "جنس دوم" و آیا نیمه‌ای از عالم بشری باید بر نیمه دیگر فرمانروائی کند؟ دیانت مقدس بهائی پاسخ به این سؤال را به وجه احسن ادا نموده است. حضرت بهاءالله میفرماید: "قلم اعلی فرق ما بین عباد و اماء را از میان برداشته و کل را در صقع واحد به عنایت کامله و رحمت منبسطه مقرر و مقام عطا فرموده ظهر ظنون را بسیف بیان قطع نمود و خطرات اوهام را به قدرت غالبه قویّه محو فرمود" (۳)

دانشمند بلند آوازه فریثف کاپرا (FritJof Capra) در کتاب معروف خود "نقطه عطف" میگوید جامعه بشری بگونه‌ای پیوسته و استوار صفات مردانه را بر فضائل زنان ترجیح داده و برتری و تفوق و رقابت را بر همکاری و تعاون، علم را بر دین، بهره‌برداری و استثمار منابع طبیعت را بر محافظت و نگهداری، اصالت عقل Rationalism را بر بینش و حس قبل از وقوع (Intuition) ترجیح داده است. بدین ترتیب علم جدید بر استیلاي بر زنان و همچنین بر سلطه بر طبیعت صحه گذاشته است. کاپرا چنین نتیجه میگیرد که ما اکنون در نقطه عطفی از تمدن قرار داریم که یکی از علائم آن

اینست که دیگر دوران فرمانروائی مردان بر زنان سپری شده و به زودی تعادلی تاریخی میان این دو قطب عالم امکان برقرار خواهد گردید.

زن و تعلیم و تربیت

طی هزاران سال زنان به گونه ای پیوسته مادون مردان و تحت قیادت آنان قرار داشتند. حرفه و کارشان به غیر از موارد استثنائی عبارت بود از خانه داری و پرورش فرزندان و تا حدی پرداختن به کارهای روستائی. آنانرا باموردولتی، اجتماعی و علمی راهی نبود. در قرون اخیر در بسیاری از ممالک مدارس در انحصار پسران بود و فقط معدودی به تحصیلات عالی دانشگاهی و علوم و فنون دسترسی داشتند. حال چگونه شد که طی دورانی بس کوتاه یکباره زنان به همه شئون سیاسی، اقتصادی، علمی و اجتماعی نفوذ کرده و شایستگی خود را همتراز مردان به ثبوت رساندند و در برخی از بخش ها حتی از آنان پیشی گرفتند؟ نخست آنکه این پدیده اساسی و نوید بخش خود بحثی است از یک دگرگونی کلی و ریشه ای که تمدن امروزی را فرا گرفته و اندیشمندان آنرا عصر بحران خوانده اند (۴) بدین معنی که جهان ما پس از گذراندن دورانی بحرانی به تدریج به سوی فضائل و مناقب روحانی و صلح و

عدالت و تساوی و اعتدال گام برخواهد داشت. دوم آنکه استعدادها و شایستگی زنان که همواره مورد شک و تردید مردان بود هنگامی جلوه گر شد که دختران به مؤسسات آموزشی راه یافتند. در آن هنگام بود که جهانیان با حیرت دریافتند چنانچه زنان و دختران از همان تعلیمات و تحصیلات مردان برخوردار شوند دلیلی وجود ندارد که آنان نیز در میادین کار، مدیریت و امور سیاسی همتا و هم شأن مردان نباشند. چنانچه دیدیم پس از جنگ بین الملل دوم بانوان در همه بخشها درخشیدند. از میان آنان وزیر، نماینده مجلس، سناتور، رئیس سنا، سفیر، نخست وزیر، رئیس جمهور، مدیر کمپانی های بزرگ، استاد دانشگاه و غیره برخاستند.

این تحول بیسابقه و ریشه ای را حضرت عبدالبهاء با بیانی بس فصیح پیش بینی فرموده بودند: "بعضی معترضند که استعداد و قابلیت زنان هم تراز مردان نیست و میگویند که زنان از خلقت ناقصند. این تصویری است واهی تفاوت بین استعدادهای مرد و زن فقط معلول موقعیت ها و تعلیم و تربیت است ... اگر امکانات و فرصت های مساوی در اختیار نسوان قرار گیرد شکی نیست که زن شریک و هم تراز مرد خواهد بود." (۵)

همچنین میفرمایند: "تأخر جنس زن تا به حال به جهت این بوده که مثل مردان تربیت نمی شدند شبهه ای نیست که نظیر رجال میگشتند ... (۶) در نظر بیاوریم که از زمان خطابه مبارک قریب نود سال میگذرد. گذشت زمان و تنویر افکار جهانیان و اعتلاء علم و دانش بشری ثابت نمود که اختلافات و عدم تساوی میان رجال و نساء ناشی از تعصبات و اوهام و جهل و کم و بیش معلول محرومیت زنان از تعلیم و تربیت بوده است. وگرنه ذات لایزال همه را یکسان خلق فرموده و همه باید از حقوق برابر بهره مند گردند.

به سوی تساوی حقوق

حضرت عبدالبهاء در خطابه ای میفرمایند: "... و همچنین وحدت نوع را اعلام نمود که نساء و رجال کل در حقوق مساوی به هیچ وجه امتیازی در میان نیست ... (۷)

همانطور که میدانیم دیانت مقدس بهائی اهمیتی به سزا برای مسئله تساوی رجال و نساء قائل شده و حضرت عبدالبهاء علاوه بر الواح متعدد در طی خطابات خود در اروپا و امریکا به کرات راجع به این اصل مهم بیاناتی ایراد فرموده اند و این در زمانی به وقوع پیوسته که به ندرت زنی بر کرسی پارلمان نشسته و یا به مقام

وزارت تکیه زده و یا در هیئت مدیره مؤسسات بزرگ سمتی ارشد به عهده داشته است. چرا تا بدین پایه بر روی این مسئله حیاتی تکیه شده است؟ نخست آنکه هدف تنها این نبوده که از زنان احقاق حق شود، بلکه تساوی جنسی در غایت امر به سود خود مردان به طور اخص به نفع جامعه به طور اعم نیز خواهد بود. به گفته یکی از اندیشمندان معاصر چنانچه یکی از طرفین زن و مرد ناقص باشند قهراً تمام جامعه ناقص خواهد بود. آیا حیرت انگیز نیست که جامعه بشری هزاران سال در اثر جهل و اوهام به صورتی ناقص به حیات اجتماعی خود ادامه داده است؟ حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "عالم انسانی از دو عامل مذکر و مؤنث تشکیل شده که هر کدام مکمل دیگری است بنابراین چنانچه یکی از این عوامل ناقص باشد دیگری قهراً کامل نخواهد بود" (۸) و نیز میفرمایند: "... و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله زنان و مردان واضح است هنگامی که عالم انسانی سعادت مند شد خود مردان نیز از آن بهره مند میگردند." (۹)

هدف از این مقال این نبود که بگوئیم (یا برخی از نهضت ها بگویند) از این پس دیگر زنان "جنس اول" بشمار

میآیند و حال نوبت استیلای آنان فرا رسیده است. بلکه هر کدام از این دو نیمه عالم انسانی در رشته ای و بخشی از امور لایق ترو به سوی ترقی و تعالی و صلح پایدار رهنمون خواهد شد.

در اینجا باید به یک نکته شایان اهمیت اشاره نمائیم که آغاز جنبش های آزادی و حقوق زنان کم و بیش مقارن بود با ظهور امر الهی، طاهره قره العین آن قهرمان جاودانه را شاید بتوان یکی از پیشگامان نهضت های آزادی نسوان دانست. در دهه ۱۸۶۰ رزا گرا (Rosa Guerra) با نشر مجله ای به نام کاملیا در طریق تساوی حقوق زنان در امریکای جنوبی به مبارزه برخاست. در سال ۱۸۳۹ زلاند جدید نخستین کشوری بود که حق شرکت در انتخابات را به زنان اعطاء نمود و در چهار دهه اول قرن بیستم زنان بسیاری از ممالک این حق را بدست آوردند و سپس کشورهای در حال توسعه (به جز چند استثناء) نیز به تدریج زنان را در انتخابات پارلمان و سنا سهیم نمودند. علاوه بر پیشگامان فوق الذکر گروه های دیگری نیز از اواخر قرن بیستم، بخصوص در امریکا برای بدست آوردن تساوی حقوق نسوان فعالیت های ثمر بخشی را آغاز نمودند. این دگرگونی های سریع و بی سابقه را میتوان یکی از علائم بلوغ

عالم تلقی نمود که از نظر اهل بهاء در اثر نفوذ پیام حیات بخش حضرت بهاء الله به منصه ظهور رسیده است. تساوی زنان و صلح

حضرت عبدالبهاء نسوان را بزرگترین عامل در استقرار صلح عمومی و تشکیل محکمه بین المللی تلقی فرمودند: "و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد بنیان جنگ و جدال برافتد ... لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است که حرب از میان بشر برداشته خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد..." (۱۰) مایه بسی تحسین و امیدواری است که اکنون این حقیقت مبرم پس از سالیان دراز مورد توجه اولیاء سازمان ملل قرار گرفته است. در دیباچه عهدنامه رفع هرگونه تبعیض علیه زنان چنین آمده: "رفاه و سعادت عالم و تحقق صلح مستلزم آنست که زنان تا حد اکثر ممکنه در شرایط مساوی با مردان در کلیه امور مشارکت نمایند." همین مطلب در کنفرانس بین المللی زنان در پکن (۱۹۹۵) مورد تأیید قرار گرفت و در ماده ۱۸ اعلامیه صادره صریحاً تأکید شده است: "صلح محلی، منطقه ای و

جهانی تحقق پذیر است و با اعتلاء و ترقی زنان ارتباطی ناگسستنی دارد زیرا زنان نیروئی اساسی در حل مناقشات و اشاعه صلح پایدار بشمار میآیند" آیا این بیانات از تعالیم امر الهی سرچشمه نگرفته است؟

تساوی حقوق زنان و سازمان های بین المللی

سازمان ملل برای نخستین بار در ضمن اعلام منشور حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ تساوی حقوق زن و مرد را صریحاً مورد تأیید قرار داد و سپس طی میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی (هر دو سال ۱۹۶۶) دول امضاء کننده متعهد شدند که حقوق مساوی از هر نظر برای مردان و زنان قائل شوند.

علاوه بر مصوبات سازمان ملل، طی چندین کنفرانس بین المللی، استیفای حقوق و طرق پیشرفت و ترقی زنان مورد شور نمایندگان ملل جهان قرار گرفت. در سال ۱۹۷۵ در کنفرانس زنان در شهر مکزیکو (مکزیک) دهه زنان اعلام گردید. در نیم راه این دهه یعنی در سال ۱۹۷۹ "عهدنامه رفع هر گونه تبعیض بر علیه زنان" به تصویب سازمان ملل رسید که به "منشور بزرگ زنان" مشهور گردید. در این عهدنامه دول امضاء کننده متعهد شدند کلیه

اقدامات لازم را (وضع قوانین و مقررات) به منظور رفع تبعیضات بخصوص در بخش آموزش، در میادین استخدام و اشتغال، در دستمزد و حقوق مساوی، در آزادی مسافرت و نقل مکان و غیره به عمل آورند. در پایان دهه زنان یعنی در ۱۹۸۵ کنفرانس زنان در نایروبی تشکیل شد و نتیجه اقدامات ده سال گذشته مورد بررسی قرار گرفت. با تأسف فراوان آشکار شد که در این مدت فقط پیشرفت های ناچیز و غیر محسوسی حاصل شده است. این عدم یا بطوء پیشرفت در کنفرانس سازمان در ۱۹۸۹ در وین نیز مورد تأیید واقع شد. در اعلامیه صادره به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس سازمان ملل (۱۹۹۵) دول جهان یکباره توجه نمودند که "ما تعهد مینمائیم سیاست ها و قوانین و برنامه هائی وضع نمائیم که مشارکت زنان را در کلیه میادین سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به عنوان شریکی برابر و همپایه در تحقق کلیه حقوق اساسی و آزادی ها تضمین نمایند"

یکی از مهم ترین و بزرگترین کنفرانسهای بین المللی زنان در سال ۱۹۹۵ با حضور هفده هزار نماینده از ۱۸۹ کشور و مشارکت ۶ هزار سازمان غیردولتی در پکن برگزار گردید. در این

کنفرانس اعلام شد که مشکل بزرگ و اساسی اینست که در حالیکه در برخی از ممالک پیشرفت های قابل ملاحظه ای در امور زنان حاصل شده، با نهایت تأسف در بسیاری از مناطق اینگونه مسائل در درجه دوم اهمیت قرار گرفته است.

و آنچه در جهان میگذرد

تا اینجا آنچه از نظر خواننده محترم گذشت شمه ای بود به اختصار از آرمان های جامعه بشری و به خصوص آمال اهل بهاء. حال ببینیم در جهان زنان چه میگذرد و این همه عهدنامه ها و میثاق های بین المللی و کنفرانس ها (که ما فقط به برخی از آنان اشاره نمودیم) تا چه حدّ جامعه عمل پوشیده و آیا در حقیقت سدّ تبلیغات و تعصبات جنسی در حال در هم شکستن است؟ از بررسی وضع زنان در اکناف عالم چنین بر میآید که هنوز راهی بس دشوار و طولانی در پیش است. سازمان ملل در گزارش خود در سال ۱۹۹۵ میگوید: "قسمت اعظم (قریب دو سوم) بیسوادان و اکثریت بینوایان، پناهندگان و بیکاران را زنان تشکیل میدهند." چندی است که بلیه بیکاری و کم کاری در میان زنان روسیه شوروی (سابق) و ممالک

اروپای شرقی به صورت پدیده ای مزمن و اسفناک درآمده است.

زنان و آموزش و پرورش

در مورد آموزش و سواد آموزی تفاوت های فاحشی میان دختران و پسران در کشورهای در حال توسعه مشاهده میشود حال آنکه به موجب تعلیم امر بهائی تعلیم و تربیت دختران باید مقدم باشد. اصولاً بهبود در وضع کودکان هنگامی تحقق خواهد یافت که مادران به پیشرفت نائل آیند. بنابراین هنگامی که سخن از ترقی نسوان میرود طبعاً در عین حال بهبود و تعالی وضع اطفال نیز در میان است. از گزارش سازمان ملل چنین برمیآید (۱۱) که در ممالک پیشرفته تعداد زنان بالغ باسواد کم و بیش با مردان برابری مینماید. در کشورهای نیمه پیشرفته این تفاوت محسوس است و بالاخره در نقاط عقب افتاده تفاوتی فاحش مشهود است (۵۷ درصد مردان و فقط ۳۶ درصد زنان از سواد بهره مندند) از سوی دیگر در ممالک در حال توسعه ۸۰ درصد از پسران و فقط نیمی از دختران به مدارس ابتدائی راه دارند. برای مثال در نیجر (Niger) حدود ۳۳ درصد مردان و ۷ درصد زنان بالغ باسوادند. (۱۲)

تبعیضات در کار و اشتغال

گفته شد که از تحولات قرن گذشته ورود و مشارکت تدریجی زنان در امور جامعه بوده است. معذک زنان در سطح جهانی کلاً ۱۴ درصد از کرسی های پارلمان را اشغال نموده اند. پژوهشی دیگر نشان میدهد که (۱۳) کمتر از بیست درصد مدیران مؤسسات و فقط شش درصد مدیران ارشد و شش درصد وزراء از میان بانوان میباشند. در ۱۴۴ کشور هیچ زنی در مقامات وزارت و مدیریت عالی و پست های تصمیم گیری مشاهده نمیشود (۱۴) قریب ۶۴ درصد مردان و فقط ۳۶ درصد از زنان در جمع کشورها در فعالیت های اقتصادی مشارکت دارند. کشورهای اسکانندیناوی از این نظر دارای موقعیتی ممتاز و تحسین آمیز میباشند. به جز معدودی از ممالک، بلیه بیکاری یا کم کاری بیشتر گریبانگیر زنان است. گذشته از تبعیضاتی که در مورد اشتغال زنان مشهود است و بر خلاف مصوبات سازمان ملل هنوز تفاوت قابل ملاحظه ای میان دستمزد ها و حقوق زنان به چشم میخورد. در بسیاری از مناطق در برابر هریک دلار حقوق مردان سهم زنان از ۷۰ تا ۷۵ سنت تجاوز نمیکند.

در کنفرانس زنان در نایروبی اعلام شد که دو سوم کار در جهان توسط زنان انجام میگردد (شامل خانه داری، پرورش اطفال و امور روستائی و غیره) معذک همان نسبت نیز در فقر و تهیدستی به سر میبرند. کاری که انجام میدهند احتمالاً بدون هیچگونه دستمزدی است و یا وجه ناچیزی بآنان پرداخت میشود و کارشان بطور کلی نامرئی است. در مناطق فقیر نشین روستائی ۶۰ تا ۸۰ درصد مواد غذایی بوسیله زنان تولید میشود.

زنان و تهیدستی

در یک سوم از خانواده ها، زنان نان آور و سرپرست به شمار میروند و در میان همین گروه است که بنواترین طبقات اجتماع را ملاحظه میکنیم و به طور کلی بخشی اعظم از تهیدستان سالخورده را زنان تشکیل میدهند و به علت افزایش طلاق و طول عمر زنان عده این گروه رو به فزونی است. از دیگر تبعیضات آنکه زنان در مناطق عقب مانده ناچیزترین موقعیت را برای دسترسی به مواد غذایی، خدمات پزشکی، آموزش و کار و سایر حوائج اولیه زندگی در اختیار دارند و بارگران فقر و تهیدستی بصورتی پیوسته بردوش نسوان سنگینی میکند. نتیجه اسفبار این حقایق اینست که شخص مستمند از هیچگونه حقوق طبیعی بشر

برخوردار نیست. بدیهی است که مشارکت روزافزون زنان در نظام تصمیم گیری به سود محرومان ارض می باشد. در میان میلیون ها پناهنده و آواره در جهان، زنان و کودکان بیش از سایرین قربانی این بلای قرون اخیر می باشند.

زنان در کشورهای اسلامی

وضع زنان به طور اخص و حقوق بشر به طور اعم در هر یک از ممالک اسلامی به گونه ای متفاوت جلوه گر میشود. پژوهشگرانی که چه در غرب و چه در شرق وضع زنان را در این مناطق مورد بررسی قرار داده اند متفق القولند که به تعداد این کشورها قوانین مذهبی و حدود و احکام و فقه و شریعت وجود دارد. برای مثال در ترکیه اصولاً از اسلام نامی در قانون اساسی برده نشده است و اصل تساوی حقوق زنان و مردان در قوانین کشور ملحوظ گردیده است. مهناز افخمی در کتاب تحقیقی خود تحت عنوان "مذهب و آزادی" (۱۵) میگوید بسیاری از ممالک اسلامی عهدنامه سازمان ملل را درباره "رفع هرگونه تبعیض علیه زنان" مورد تصویب قرار داده اند. منتهی مشروط به قوانین شریعت و یا حدود و احکام و یا مانند ایران "با رعایت موازین اسلامی" بنابراین هر کدام از این حکومت ها بر طبق سیاست و روش خاص خود اصول مذهبی و احکام

اسلامی را تعبیر و تفسیر مینمایند و این تعبیرات و سنن نه تنها از کشوری به کشور دیگر تغییر اساسی میکند بلکه در هر زمان و دورانی بر حسب میل و اراده رژیم حاکم تدوین میشود. در اکثر کشورهای اسلامی زن در درجه دوم (جنس دوم) قرار دارد و تحت سلطه و انقیاد مرد می باشد. در میان این ممالک تونس از نظر زنان مقامی برجسته و شامخ دارد و تساوی حقوق زنان و مردان به طور نسبی مراعات شده است. تعدد زوجات از سال ۱۹۵۶ منسوخ گردیده و اکنون از نظر طلاق و حضانت فرزندان و وراثت و امور دیگر، زنان دارای حقوق مساوی می باشند. شاید بتوان سودان را در قطب مخالف تونس قرار داد. در این کشور حقوق زنان در اکثر موارد پایمال شده است. در برخی از ممالک اسلامی زنان از حقوق سیاسی و حق رأی محرومند. در بخشی دیگر از کشورها شهادت زن در دادگاهها نیم شهادت مرد محسوب میشود و زنان نیم مردان ارث میبرند. زنان شوهردار بدون اجازه همسر حق کار کردن و مسافرت ندارند. در بعضی نقاط مرد میتواند به طور یکجانبه همسر خود را فقط با ادای جمله ای مطلقه نماید و متقابلاً زن نمیتواند تقاضای طلاق نماید، مگر در موارد بسیار استثنائی. به طور خلاصه همه

این ممالک عهدنامه های سازمان ملل را امضاء نموده اند ولی هر کدام به نحوی و به بهانه ای از اجرای آن شانه خالی کرده اند. به خصوص در پاکستان، الجزایر، سودان و ایران. شرح جزئیات این تخلفات و تناقضات حکایتی است بس جانسوز و بس دراز و ما با در نظر گرفتن صفحات محدود این نشریه فقط به نمونه هایی از آن اشاره نمودیم.

جامعه بین المللی و سازمان های طرفدار حقوق بشر این نابسامانی ها را نظاره میکنند ولی به علت فقدان قدرت اجرایی کاری از آنان ساخته نیست.

وضع زنان در ایران

در ایران با وجودیکه قانون اساسی صریحاً از تساوی حقوق همگان اعم از مرد و زن دم میزند معذک در عمل در بسیاری از موارد از قبیل استخدام، حق ارث، حق حضانت فرزندان، حق شهادت در دادگاهها، حق مسافرت، حق تحصیل در برخی از رشته های دانشگاهی، حق دسترسی به پست های دیپلماتیک (سفارت و غیره)، حق استفاده از برخی بورس های تحصیلی، پست های قضاوت در دادگاهها، ازدواج و طلاق و بسیاری موارد دیگر تناقضاتی به چشم میخورد (۱۷)

کلام آخر

در دیباچه قانون اساسی ایران چنین میخوانیم: "زنان به دلیل ستم بیشتری که تاکنون در نظام طاغوتی متحمل شده اند، استیفای حقوق آنان بیشتر خواهد بود" و اضافه مینماید "دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید ... بنابراین در عین حال که از استیفای حقوق زنان سخن میگوید، باز هم همانطور که درباره برخی کشورهای دیگر اسلامی گفته شد با گنجاندن جمله معروف "با رعایت موازین اسلامی" دست دولت و قانونگذار را برای هر نوع تبعیضی باز میگذارد. در سال ۱۳۷۶ یکی از مقامات روحانی چنین اظهار داشت: "نگوئید که ما انقلاب کردیم و هیچ فرقی بین زن و مرد نیست. کی بشما گفته هیچ فرقی وجود ندارد؟ خیلی هم وجود دارد"

به طور کلی موقعیت زنان در اکثر کشورهای اسلامی در چند دهه اخیر به علت اشاعه بنیادگرایی مذهبی رو به وخامت نهاده است. به گفته یکی از اساتید امریکائی "این دول همان روشی را نسبت به زنان روا میدارند که افریقای جنوبی در دوران آپارتاید درباره سیاهان اجرا مینمود. دول اسلامی روش و شیوه زندگی زنان را چهارده قرن به قهقرا برده اند"

۶_ مجموعه خطابات جلد ۲ ص ۱۴۹_

۱۵۰

۷_ همان منبع ص ۵_ ۱۳۴

۸_ Lights of Guidance - r. 499

(ترجمه به مضمون)

۹_ خطابات مبارکه جلد ۲ ص ۱۵۰

۱۰_ خطابات، جلد ۲ ص ۶_ ۱۳۵

۱۱_ Human Development Report,

1999

۱۲_ Julie Peter "Women's Rights,

Human Rights"

۱۳_ U.N."Women: Looking

Beyond 2000"

۱۴_ Janice W Wetgel از مشاورین

وقت سازمان ملل (The World of

Women)

۱۵_ Mahnaz Afkhami "Faith and

Freedom"(Womens' s Human Right

in the Muslim World)

_ مهر انگیز کار _ استاد سابق دانشکده

حقوق طهران: "رفع تبعیض از زنان" _

۱۳۷۸

از بررسی مطالب فوق که گوشه ای از مسائل زنان و تبعیضات موجود را روشن میسازد چنین مستفاد میشود که بین آنچه ملل جهان متعهد میشوند و بر آن صحه میگذارند و آنچه در عمل بزنان روا میدارند تفاوتی عظیم وجود دارد و برای نیل به آمال نوید بخش تساوی رجال و نساء هنوز هم تلاشها و مجاهدات پیگیری ضروری است. حقیقت تلخ نشانگر آنست که صرف امضاء عهدنامه ها کافی به نظر نمیرسد بلکه باید وجدان آدمیان بیدار شود، تعصبات و اوهام به یک سو رود و اصول روحانی و مهر و یکرنگی جایگزین آن گردد. و این امر یکی از ارکان اصلی وحدت عالم بشمار میرود. باید اذعان نمود که به جز پیروی از تعالیم الهی و توسل باصول معنوی اینگونه مسائل را راه رستگاری نیست.

یادداشتها:

۱_ Simone de Beauvoir نویسنده به نام

وفیلسوف، از همکاران ژان پل سارتر

۲_ پیام آسمانی جلد ۲ ص ۱۷۲ (ترجمه)

۳_ مانده آسمانی جلد ۸ ص ۵۳_ ۵۲

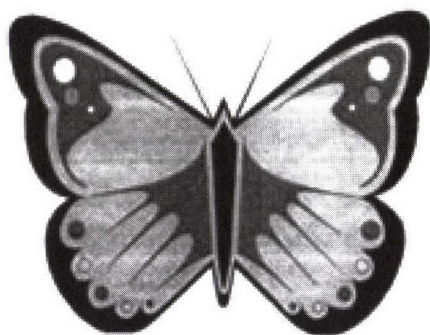
۴_ منجمله رجوع فرمائید به کتاب

سوروکین "بحران عصر ما" (The Crisis

of Our Age

۵_ Lights of Guidance - r. 499

ترجمه به مضمون



به یاد جناب دکتر مسیح فرهنگی

تبلیغ دسته جمعی در کرمان

نصرت الله ثابت

شادروان شهید مجید جناب دکتر مسیح فرهنگی اعتقاد داشتند که ایران نیز مانند برخی دیگر از نقاط جهان استعداد درونی تبلیغ دسته جمعی را دارد و هرگاه این امر با برنامه ریزی صحیح و حکمت و متانت انجام شود نه تنها باعث خصومت و اقدام ناپسند اغیار نخواهد شد بلکه موجب محبت و خوش بینی در قلوب عامه ایرانیان خواهد گردید.

حضرت ایشان چون در سطوح مختلف ایران سابقه ممتد خدمت داشتند و تا قبل از وصول بدرجه رفیع شهادت در مقام مشاور قاره ای خدمت میفرمودند لذا با اغلب مناطق و شهرهای ایران آشنائی نسبه جمعی داشتند. بنابراین سابقه استان کرمان را برای امتحان موفقیت تبلیغ دسته جمعی انتخاب فرمودند.

مردم کرمان اصولاً متعصب و یا افراطی در دین نبودند و با امر و احباء خصومت چندانی نداشتند. وضع احباء در کرمان خوب بود و تشکیلات مرتب بود و احباء بسیار خوش نام بودند. حتی پس از انقلاب نیز ملت کرمان و مقامات کرمانی کمترین ایداء و اذیت را نسبت به احباء نشان دادند و باستثناء یک تن (جناب حکیمان) شهید دیگری نداشت.

جناب دکتر فرهنگی با همکاری اعضاء هیئت معاونت طرح تبلیغ دسته جمعی کرمان را ریختند و شخصاً به کرمان تشریف بردند و نظر خود را با محفل روحانی در میان گذاردند و مشورت فرمودند و محفل کرمان نیز به شرط رعایت حکمت پیشنهاد ایشان را قبول فرمودند و اجراء کار را به دست پر کفایت لجنه جوانان کرمان سپردند و مرحوم ضیاء عرفانی را رابط بین محفل و لجنه جوانان مقرر داشتند.

این برنامه حدود سالهای ۷۷-۱۹۷۶ یعنی دو سه سال قبل از انقلاب اسلامی ایران در کرمان عملی شد. در آن موقع تعداد جوانان کرمان حدود ۸۰-۷۰ نفر بود و لجنه جوانان از ساختمانهای زیبا و تسهیلات حظیره القدس کرمان برای کارآموزی و برنامه ریزی و گسیل جوانان بدهات و قراء و قصبات اطراف کرمان استفاده میفرمودند.

در طهران نیز صوت خوش این اقدام جالب و بدیع جناب دکتر فرهنگی جوانان را به وجد و طرب آورد و حقیر نیز داوطلب این خدمت شد و به مدت یک هفته راهی کرمان گشت و به قراء و قصبات مختلف کرمان سفر نمود و به برخی مردم کرمان امر الهی را به طرزی جالب ابلاغ و ارائه نمود و در هیچ نقطه ای با مخالفت و یا استغفرالله با ایداء و اذیت و یا تمسخر و تحقیر روبرو نشد بلکه همگان استقبال میکردند و از شنیدن تعالیم بهائی خوشحال میشدند.

لجنه جوانان پس از یک آموزش کوتاه جوانان را طبق برنامه ریزی دقیق به دهات اطراف میفرستادند و قرارشان آن بود که ۲ یا حداکثر ۳ جوان را با یک اتومبیل شخصی به مسیر خاصی میفرستادند که صبح زود حرکت کنند و شب باز گردند و در مسیر به حداقل سه یا چهارده سرکشی و بنحو مقتضی ابلاغ

کلمه نمایند. از این سه جوان معمولاً یک نفر مسن تر و با سابقه تر بود و دو دیگر نوجوان و یا جوان کم تجربه بودند و هدف ضمنی نیز آن بود که اولاً جوان با سابقه تنها نباشد و ثانیاً نوجوانان هم روش تبلیغ و صحبت کردن با غیر بهائی را بیاموزند و از ترسشان از معرفی امر بهائی کاسته شود و با اصطلاح زبان تبلیغ بازکنند.

جزئیات کار نظیر مسیر حرکت، داوطلب اتومبیل، خرج بنزین، صبحانه و ناهار و شام را لجنة جوانان کاملاً برنامه ریزی کرده بودند و هر اتومبیل با حداقل مایحتاج براه می افتاد و در راه با دعا و مناجات و سرود و آوازهای امری همگی انرژی روحانی دریافت میکردیم و در نهایت شوق و خوشحالی طی سفر میکردیم.

دکتر فرهنگی جزوه ای به لسان فارسی طرح و چاپ کردند که شاید ۱۰ یا ۱۲ صفحه بیشتر نداشت و شامل چند مناجات و نصوص مبارکه بود ولی بیشتر صفحات آن حاوی عکس های مشارق اذکار و مقام اعلی و شمایل مبارک حضرت عبدالهء بود. این جزوه شبیه جزوه ای بود که متصاعد الی الله جناب دکتر احمدیه عضو محترم

هیئت مشاورین در بلیز بزبان انگلیسی در همان ایام تهیه کرده بودند. ظاهراً این دو مشاور عزیز بدون اطلاع از کار یکدیگر هم زمان باین کار اقدام نموده بودند. قرار بود هر گروه این جزوه را همراه داشته باشند و با نشان دادن عکس های آن به مردم، نظر آنها را جلب کنند و هرگاه شایق بودند و سؤال کردند امر مبارک مختصراً معرفی گردد و هرگاه بیشتر مشتاق شدند تعالیم و احکام و نیز تاریخ امر مبارک بصورت بسیار مختصر و به لسان ساده معرفی گردد.

یک روز حدود ظهر به دهکده ای رسیدیم و با مشورت نوجوانان صلاح دیدیم که در همان دهکده ناهار بخوریم شاید موقعیتی دست دهد و ابلاغ امر انجام گیرد. لجنة مجلله جوانان ساندویچ حاضر کرده بودند. در کنار جوی آب باصفا نشستیم تا شروع به صرف ناهار کنیم. از خانه مقابل مردی روستائی بیرون آمد و با اصرار و محبت فراوان ما را به خانه خویش برد و میگفت صحیح نیست شما ها که از شهر آمده اید و مهمان ما هستید در کوچه و کنار جوی غذا بخورید. در منزلش سفره انداخت و از خانمش خواهش کرد با چای پذیرائی کند.

پس از صرف غذا جزوه تبلیغی را باز کردیم و عکس ها و شمائل را نشان دادیم و تا نام بهائی را بزبان آوردیم مردک ساده دل فوراً گفت نگوئید که من این بهائی ها را خوب می شناسم. اینها اصلاً بی دین و ایمان هستند. خدا را نمی پرستند. به قرآن و حضرت محمد صلوٰة الله علیه اعتقادی ندارند و روابط مرد و زن با عفت و عصمت نیست و اخلاقیات آنها فاسد بلکه افسد است. حدود ۱۵-۱۰ دقیقه هر چه لطائلات و مزخرفات میدانست با بلبل زبانی و طوطی وار بیان کرد و ما نیز در سکوت محض بودیم و ناچار به استماع. دو نوجوان همراه بسیار نگران بودند و رنگ چهره تغییر پیدا کرده بود و می خواستند که هر چه زودتر آن منزل بلکه آن دهکده را ترک کنند. پس از اتمام تقریبی صحبت روستائی به نحوی حکیمانه سرنخ بدست گرفته شد و عرض شد که اینها که شما شنیده اید صحت ندارد و واقعیت دیانت بهائی چنین است و چنان و حدود ۱۰ دقیقه به طور مختصر و با زبان ساده امر الهی معرفی گردید و خانم روستائی مرتب چای می آورد. پس از اتمام صحبت، مردک روستائی به خانمش امر کرد

که بنشیند و او را خطاب کرد و گفت که این جوانان بهائی هستند و از کرمان آمده اند و چقدر عقائد درست و قشنگی دارند و مختصراً دیانت بهائی را برای همسرش تعریف کرد و در هر مرتبه گفت که این آخوند محل چقدر بی انصاف است که دین باین قشنگی را بطرز وارونه و غلط به ما معرفی کرده بود. با محبت و احترام فراوان منزل او را ترک کردیم حال آنکه تعارف بل اصرار داشت که برای شام و بیتوته شب نیز در منزل او بمانیم. دگر روز وقت ناهار در میان راه به رودخانه کوچک و بسیار باصفائی رسیدیم و در زیر سایه درخت سفره پهن کردیم و برای ابلاغ امر دعا خواندیم و خواستیم شروع به خوردن کنیم که کامیون بزرگی در همانجا پارک کرد و راننده و شاگردش به منظور صرف غذا پیاده شدند ما هم دیدیم که خدا دعای ما را مستجاب کرده است. از جناب راننده خواهش کردیم غذای خود و شاگردش را بیاورد و سر سفره ما با هم غذا بخوریم. پس از صرف غذا جزوه تبلیغی را باز کردیم و عکس ها و شمائل مبارک را نشان دادیم و امر را مختصراً معرفی نمودیم. راننده بسیار خوشش آمد و

چند بار یا تأیید میکرد و یا سؤالهای جالب مینمود. در آخر کلام رو به شاگردش کرد و با قدرت و حتی قدری تندى او را مخاطب کرد و گفت ای فلان فلان شده هر چه راجع به دیانت بهائی سؤال داری از اینها بکن. نکند وقتی که اینها رفتند و سوار کامیون شدیم چرند و پرند بگوئی که بهائیان چنین و چنان هستند. باری چون فصل تابستان بود بچه ها در اغلب نقاط در کوچه ها مشغول بازی بودند و ما نیز هر وقت فرصت مناسب دست میداد بچه ها را جمع میکردیم و چند مناجات کوتاه یا نصّ مبارک و یا اشعار امری به آنها یاد میدادیم و از آنان می خواستیم که حفظ کنند. این بچه ها عموماً بسیار با هوش و مستعد بودند که اغلب جابجا مناجات یا نصّ یا شعر را پس از چند بار خواندن حفظ میکردند. در یک نقطه آنقدر این بچه ها مستعد بودند که هر چه نصّ و مناجات کوتاه گفتیم حفظ کردند لذا مناجات متوسطی چند بار با آنها تمرین کردیم که حفظ کنند و براه خود ادامه دادیم و رفتیم. فردای آن روز که در مسیر رفتن به روستائی دیگر بایست از همین روستا رد

می شدیم در سر راه خاکی خود دیدیم که بچه ای سریع به دنبال اتومبیل ما میدود. ایستادیم تا به ما رسید. هیکل او پر از خاک شده و نفس نفس زنان حرف میزد و گفت آقا آقا ما مناجات دیروز را حفظ کردیم میشود برایتان بخوانم؟ عرض شد صبر کن نفست جای بیاید بعداً بخوان. دست را به سینه گذارد و چشمها را بست و با صدای بلند مناجات را کامل و بدون غلط از بر خواند.

به ده دیگر وارد شدیم. یکی از اهالی ما را به منزلش دعوت کرد و پذیرائی نمود. طبق معمول جزوه را باز کردیم و امر مبارک را ابلاغ نمودیم. شوهر سؤالات جالبی از قرآن مجید و آخر زمان و خاتم النبیین و غیره کرد و جوابهایی داده شد و چند آیه نیز از قرآن مجید خوانده شد. حضرات به غلط تصوّر نمودند که ما تمام قرآن مبارک را حفظ هستیم و در قلب پاک پدر و مادر احساس مهر و محبت و اعتماد به ما افراد غریبه چنان جای گرفت که مادر با لهجه مخصوص خود گفت آقا فدای شما شوم شما که اینقدر خوب قرآن را می خوانید. ما پسرمان ۱۵ ساله است و قدری از دین و ایمان بدور رفته و اخلاقش رو

به فساد می‌رود اجازه دهید پسر را
حاضر کنیم و شما او را نصیحت و
ارشاد کنید و به راه راست هدایت
فرمائید.

در نقطه دیگر طرف های عصر وارد
قهوه خانه ای شدیم که چند نفر
مشتري داشت و ما هم پس از
سفارش چای جزوه خود را باز
کردیم و امر مبارک را ابلاغ نمودیم
و سؤالات مردم را جواب دادیم و
احتمالاً اگر اعتراض و ابهامی
داشتند رفع نمودیم و با روی خوش
خدا حافظی کردیم و قهوه خانه را به
طرف کرمان ترک نمودیم.

خلاصه مطلب آنکه به هر نقطه یا
منزلی که وارد میشدیم ابواب
تأییدات لاریبیه الهیه از هر جهت
مفتوح میگشت و گوشها شنوا میشد
و چشمها بینا و مردم عادی با روی
خوش و قلب منیر از ما و از امر
جمال اقدس ابهی استقبال
می نمودند.

روح پر فتوح شهید مجید جناب
دکتر مسیح فرهنگی در عالم
ملکوت شاد و مسرور باد ■

تصحیح

در عندلیب شماره ۸۲ صفحه ۱۳ شعر "زن برخاسته" از
زلفیه عطائی شاعره تاجیکی است نه از زلیفه عطائی
شاعره افغانی. با پوزش از خوانندگان گرامی استدعا
دارد آن را تصحیح بفرمایند.

ژاله اصفهانی

بهار تازه نفس آمد و پرستوها
بسوی لانه خود شادمانه برگشتند
پرندگان سفر کرده از گلستان ها
برای ساختن آشیانه برگشتند
بهار مژده رسان ای بهار مژده رسان
پیام تازه پیروزی و امید آور
برای منتظران بهترین بهاران باش

فریدون مشیری

این میان هر سال از لطف بهار
با طلوع ارغوان
بار دیگر می شود جانها جوان
جای غم شادی است جاری در وجود
جای خون شوق است در رگ ها روان
با پیام دلکش "نوروزتان پیروز باد"
با سرود تازه "هر روزتان نوروز باد"
شهر سرشار است از لبخند از گل از امید
تا جهان باقی است این آئین جهان افروز باد
بوی جان میآید اکنون از نفس های بهار
دست های پر گلند این شاخه ها بهر نثار
چون بهار ای هم سفرای راهی این رهگذر
همتی سازنده از جان نفس هایت برآر

روش تعلیم و تربیت در دیانت بهائی *

ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی

ترجمه ترانه رافتی

مقام انسان

موضوع بحث امروز درباره تعلیم و تربیت در دیانت بهائی می باشد. مطالبی که اکنون قصد تشریح آن را دارم فهم و تفسیر این عبد از آیات مبارکه نبوده بلکه تمامی این توضیحات از الواح مبارکه اتخاذ گشته و بنده آنها را نقل کرده و برای شما بازگو خواهم نمود. قبل از هر چیز رئوس مطالب بیان میشود.

در ابتدا باید این سؤال را مطرح نمود که مقام انسان چیست؟ سپس باید فرق بین تعلیم و تربیت را مشخص ساخته و بعد به شرح سه نوع تربیت پرداخته و درباره زمان و سن شروع تربیت گفتگو شود. موضوع استفاده از دعا و مناجات، مقام معلمین، مسئولیت والدین و بالاخره نقش اماء الرحمن در تربیت اطفال نیز مورد بحث قرار خواهد گرفت.

بنده ارائه رئوس مطالب را در کنفرانس ها از یکی از اساتید فلسفه آموختم. زمانی که وی وارد سالن بزرگ تدریس میشد تا درباره یکی از مباحث فلسفه خطابه ای ایراد نماید فهرست مطالب را بروی تخته سیاه مینوشت. حال از این روش استفاده می کنیم.

بعضی از این مطالب دیروز در بحث کلمات مکنونه (۱) مطرح شده و اطمینان دارم که با مرور آن هر چه بیشتر به مقام شامخ و والای انسان در سیر تدریجی عالم تکوین واقف خواهیم گشت.

در اسلام شأن انسان در شعری از حضرت علی به شیواترین وجه بیان گشته می فرمایند:

"اتحسب انک جرم صغیر

وفیک انطوی العالم الاکبر"
جمال اقدس ابهی نیز این شعر را در هفت وادی تکرار فرموده اند. (۲) این نکته بسیار جالبی است که در دیانت اسلام هر فرد انسانی به عنوان ذره و جرمی که همه دنیا را در خود مستتر دارد معرفی شده است. برآستی در هر طفل خردسالی همه دنیا جمع گشته است. جمال قدم این مطلب را چنین تشریح فرموده اند که "انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد" (۳) در این بیان مختصر جمال قدم مقام و تفاوت درجات

تربیت را ملاحظه می نمائید. اولاً باید دانست که در وجود فرزند جدید الولاده ای که به وسیله ما به عالم هستی آمده مقداری احجار کریمه و جواهر ارزشمند نهاده شده است. ثانیاً از راه تربیت است که این جواهر شناسایی میشوند شما باید تمامی هم خود را به کار برید تا استعدادات، ظرفیت ها و محاسن کودکان را دریابید. زمانی که این صفات از راه تربیت شناخته شدند وقت صیقل دادن و نمایان کردن آنها خواهد بود، یعنی باید مجال دهید که کیفیت خود را ظاهر نمایند. آخرین مطلب نماینده جهانی بودن دیانت بهائی است زیرا می فرمایند که از این استعدادات باید همه افراد انسانی منتفع شوند همان طوری که روز گذشته در بحث کلمات مکنونه اشاره رفت حضرت بهاءالله روح ماسواه فدا می فرمایند: "الانسان سَرّی و انا سَرّه" (۴) هر کودک کی باید تبدیل به آئینه صاف، کامل و شفاف شود که پروردگار انعکاس خود را در او مشاهده نموده و آئینه انعکاس خود را در خود ببیند. حضرت عبدالبهاء

می فرمایند که به طور مسلم انسان مظهر همه صفات الهی خواهد گشت و همان انسان در صورتی که تحت تربیت درست و صحیح قرار گیرد مظهر آیه مبارکه "لنعملن انساناً علی صورتنا و مثالنا" (۵) خواهد شد.

حال، حضرت مولی الوری میفرماید که تربیت مؤثرترین طریق شکوفایی همه حقایق مودوعه در طبیعت بشر است "زمین محتاج تربیت دهقانست اشجار را ملاحظه کنید اگر بی مربی بمانند بی ثمر میشوند" (۶)

مقام کودک با تربیت صحیح و به وسیله یک معلم دلسوز متعالی شده و وی را از عالم خاک بدر آورده و در عالم بهشت بر عرش می نشاند. تمنا دارم در مطلبی که حال قصد ورود به آن را داشته و حائز اهمیت بسیاری بوده و برای اولین بار در تاریخ ادیان نازل گشته تفکر و مذاقه نماید. در زمان اجرای این بیان است که پی می برید تا چه حد این بیان مبارک صحت دارد می فرمایند: "انسان در نهایت رتبه جسمانیات است و بدایت روحانیات یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال" (۷) بشر با احراز مقام انسانیت از مسیر راهی که ابدی است گذشته و از آن به بعد وارد سیر روحانی میگردد و منظور مبارک از تربیت مساعدت به نورسیدگان در این مرحله

است. حضرت عبدالبهاء این مفهوم را در غالب کلمات دیگری نیز بیان فرموده اند که انسان در پائین ترین حد ضعف و بالاترین حد قدرت است یعنی ضعف جسمانی و قدرت روحانی.

انواع مختلفه تربیت

حضرت عبدالبهاء می فرمایند که اطفال باید از سه نوع تربیت برخوردار شوند. تربیت جسمانی، تربیت انسانی و تربیت روحانی. این مطلب در کتاب مستطاب مفاوضات درج گشته است که در این مقال وارد جزئیات آن نخواهیم شد (۸)

تفاوت بین تعلیم و تربیت

وضعیت اسف انگیز در این است که بشریت تعلیم را به منزله تربیت پنداشته است. امروزه مردم برای تعلیم به مدرسه، کالج و دانشگاه می روند. تعلیم به معنی انتقال علوم از فردی به فرد دیگر می باشد. شما می بینید که بسیاری از حیوانات نیز قابل تعلیمند و کاری را که به آنان می آموزید فرا می گیرند. زمانی که به سیرک میروید کارهای جالب و حیرت انگیز حیوانات را مشاهده می نمائید. من سیرکی از کشور روسیه دیدم که حقیقتاً باعث اعجابم شد و بر این اعتقاد راسخ تر گشتم که بعضی از حیوانات قابل تعلیمند. در بین نمایش مختلفی که

اجرا میشد کلاس حسابی بود و شاگردان آن کلاس را سگها تشکیل میدادند و بر طبق نمره ای که به آنها داده میشد روی نیمکتها می نشستند. تماشاچی از حالات آنها پی می برد که کدام یک از آنها درس خود را بهتر از دیگری میداند. حتی یکی از آنها خود را پشت صندلی قایم کرد. زمانی که معلم سؤالی می کرد کسی به آنها درس را می رسانید کاملاً مانند کاری که اطفال می کنند سگ ها اول دست خود را بلند کرده و بعد پاسخ می دادند معلم یکی از آنها را به کنار تخته سیاه فرا خواند و از او پرسید که فرضاً دویست و پنجاه و دو ضربدر هفتاد و پنج چقدر میشود؟ سگ نمرات چوبی را برداشته و آنرا به روی تخته سیاه گذاشت. علامت ضربدر و بعد هم جواب را در زیر سؤال با نمرات چوبی نوشته بودند. بعد معلم گفت تخته را پاک کنید و سگ دیگری تخته را پاک کرد هر کدام که درس خود را نمی دانستند باید در گوشه کلاس ایستاده و روی دو پا نشسته و کلاه سیاهی به سر گذاشته و حالت خجالت و شرم می گرفتند. همینطور هم شما می توانید میمون ها را در حال دوچرخه سواری و یا فیل ها را در حالت رقص و از این قبیل مشاهده نمائید. همه حیوانات از

کوچک تا بزرگ قابل تعلیم می باشند. ولکن تربیت مطلب دیگرست. تربیت به معنای تعلیم نیست. تعلیم جزئی از تربیت بوده و در صورتی که با تربیت توأم نباشد خطرناک میشود. بنا به فرموده جمال‌القدم تربیت عبارت از یافتن جواهری است که در هر کودکی به ودیعه نهاده شده، و همچنین سعی در یافتن وسایلی است که آن جواهر صیقلی و درخشان شده و همه بشریت از صفات و خواص آن بهره مند گردند. متأسفانه امروزه در کالج ها و دانشگاه ها قسم دوم یعنی تربیت موجود نیست و ما افکار و مغز کودکان را فقط با معلومات تاریخی، فرمول ها و دیگر مطالب پرمی کنیم و آنها پس از کسب اندکی معلومات مغرور میشوند و اولین مطلبی که به سبب چنین دانش محدودی بیان می کنند انکار خالق دنیاست. شما عزیزان بعد از مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء درباره تعلیم و تربیت در می یابید که هیکل اطهر هیچگاه نفرموده اند که در ابتدا از تعلیم اطفال آغاز کنید، بلکه همواره تأکید فرموده اند که از تربیت آغاز نمائید و این حقیقتی است که در همه آثار مربوط به این موضوع وجود دارد می فرمایند که مدارس باید با آموزش کودک به ادب، اخلاق و مهربانی شروع کنند "مدارس علوم باید دبستان

تعلیم و ادب باشد و در آداب و اخلاق بیش از علوم و فنون اهتمام نمایند زیرا ادب و نورانیت اخلاق مرجع است اگر اخلاق تربیت نشود علوم سبب مضرت گردد علم و دانش ممدوح اگر مقارن حسن آداب و اخلاق گردد والا سم قاتل و آفت هائل" (۹) لطفاً این مطالب را مطالعه نموده و راجع به آنها تفکر نمائید. سپس در دنباله بیان مبارک می فرمایند: "طیب بد خو و خائن سبب هلاکت گردد و علت انواع مرض" (۱۰) بنابراین قبل از هر چیز طیب، معلم، دندانساز و یا هر شخص دیگری باید به صفات حسنه و ممتاز ادب، اخلاق و مهربانی مزین بوده و تعلق روحانی به پروردگار خود داشته باشد در این صورت آنچه کند باعث حیات است و غیر آن به فرموده مبارک خطرناک است نه تنها خطرناک است بلکه باعث اشاعه بیماری می شود و سپس در ادامه می فرمایند: "این قضیه را بسیار ملاحظه داشته باشید که اساس دبستان اول تعلیم آداب و اخلاق و تحسین اطوار و کردار باشد" در لوح دیگری است که "تربیت و آداب اعظم از تحصیل علم است طفل طیب طاهر و خوش طینت و خوش اخلاق ولو جاهل باشد بهتر از طفل بی ادب کثیف بد اخلاق و لودر

جميع فنون ماهر گردد زیرا طفل خوش رفتار نافع است ولو جاهل و طفل بد اخلاق فاسد و مضر است ولو عالم" (۱۱) اگر طفلی در همه دانش ها سر آمد شده و در علم، کارهای هنری و صنایع دستی مهارت تام یابد ولکن از اخلاق حسنه محروم باشد مصدر خطر است. سپس می فرمایند "اطفال مانند شاخه تر و تازه اند هر نوع تربیت نمائی نشو و نما کنند" (۱۲) بنابراین به اطفال از صغر سن روش زندگی صحیح را بیاموزید تا آنها اهداف عالی در زندگی خود دنبال نمایند. بگذارید که در زندگیشان مرارت و سختی بکشند. (۱۳) امور را برایشان سهل نگیرید تا کوشش و جهد نموده گرسنگی و تشنگی و خستگی تحمل کنند. اگر هدایای متعدده به آنها داده و اتاق ها را مملو از اسباب بازی و دیگر وسایل نمائید آنها هرگز قدر نخواهند دانست. مواظب باشید که مقدار کمی در اختیار داشته و قدرش را بدانند. اگر اطفال بدین طریق تربیت شوند در سن بلوغ و رسیدگی مانند شمع های روشن همه جوامع را نورانی می سازند. نگذارید در شهوات و هوی و هوس حیوانی غوطه ور شوند زیرا این ننگ انتهایی ندارد. توجه فرمائید که همواره درباره مقام والای انسان و مواهب حق تفکر کنند. در لوح دیگری

از حضرت عبدالبهاء این بیان مبارک را زیارت می نمائیم "مکاتب متعدده در ایران به جهت تعلیم دختران گشوده گشت ولی تربیت مفقود با آنکه تربیت اعظم از تعلیم است زیرا اعظم فضیلت عالم انسانی است" (۱۴) اگر شخصیت فرد انسانی بدرستی تربیت نشود علم مصدر خطرو در جای دیگر می فرمایند سم کشنده ای می شود. (۱۵) البته اخلاق همگام با دانش باعث پیروزی، شادمانی و موفقیت خواهد بود.

تربیت دینی

حال ما به مشکل عمده تربیت دینی میرسیم زیرا بنده با این اشکال و سوء تفاهم در طی اسفارم به نقاط مختلفه به خصوص در غرب روبرو شده ام. وقتی از خانواده کثیرالاولادی پرسیدم که آیا اطفال شما به کلاس های درس اخلاق می روند یا خیر به من پاسخ دادند نه. نه. ما به آنها چیزی درباره دین نمی گوئیم آنها باید خودشان دیانت خود را تحرّی نموده و انتخاب کنند. دوستان عزیز، این بزرگترین جنایتی است که به فرزندان خود می کنیم. چگونه است که پدر اسم دختر و یا پسر خود را به محض تولد در مدرسه خاصی ثبت نام کرده و حساب پس اندازی برای او باز نموده و هر روز دست او را گرفته به مدرسه میبرد و

مراقب است که آن کودک حتماً در کلاس ها شرکت کند، چرا در این خصوص نمی گوئیم که بگذارید راه مدرسه را خودش پیدا کند و لکن در مورد بزرگترین لطف حق که روح و روان کودک را محافظت کرده و در جان وی نفوذ می نماید او را به حال خود وا می گذاریم و از فرزندان توقع داریم که خودش در سن پانزده، شانزده یا بیست سالگی امر مبارک را تحرّی نموده و اقبال کند. اگر ما به عنوان پدر و مادر پیام حق را به سمع آنها نرسانیده، وحدت حق، وحدت ادیان و وحدت عالم انسانی را به آنان نیاموزیم تصوّر میفرمائید که فرزندان ما آنها را در بارها، رستوران ها و یا مردم کوچه و خیابان که دشمن بشریت هستند خواهند آموخت. جمال قدم می فرمایند: "تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من یذکرني بین عبادي" (۱۶) اگر ما فرزندان دلبند خود را به درستی تربیت ننمائیم هدف ازدواج به شکست خواهد انجامید. به علاوه ما آنها را به مدارس که فرق و دیانت های مختلفه وجود دارد می فرستیم به عوض اینکه کودک ما به عنوان یک شخص بهائی ادیان را یکسان ببیند به گروهی که در مدرسه با آنها بار آمده متمایل می شود و دیگر تغییر فکر طفل و نجات او برای ما غیر ممکن می شود. (۱۷) حضرت

عبدالبهاء می فرمایند که "طفل مانند شاخه سبز و تر هر طور تربیت شود نشو و نما نماید اگر تربیت راست گردد راست شود و اگر کج شود و تا نهایت عمر بر آن منهج سلوک نماید" (۱۸) همچنین می فرمایند که "تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را می نمایند تا خلّقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند نمیشود" (۱۹) در بسیاری از کشورها به جای ازدیاد تعداد مؤمنین، تعداد بهائیان مثلاً به میزان ده هزار نفر ثابت می ماند وقتی در مسئله عمیق میشوید در می یابید که این جامعه در بیست سال گذشته اطفال خود را بر منهج صحیح تربیت نکرده اند آنها فقط به مقبلین جدید تزئید معلومات داده اند و بنابراین تعداد احباء ثابت مانده است. بعضی والدین به خیابانها رفته و به همه مردم ابلاغ کلام الهی را می نمایند و لکن در بیوت خود تبلیغ نمی کنند. این بزرگترین جنایتی است که مرتکب می شویم.

حال چگونه در منازل خود تبلیغ کنیم. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرایط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین

دارد و لکن به قدری که به تعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد" (۲۰) می فرمایند زمانی که مادر در انتظار طفل است در آن مرحله باید آیات جمال قدم را تلاوت کند زیرا دعا و مناجات در رشد طفل و روان او تأثیر می گذارد. زمانی که طفل به دنیا می آید و مادر به او شیر میدهد در آن وقت آیات الهی را تلاوت کنید البته نه همیشه. بیان مبارک چنین است که "اما در وقت خواب اطفال، امهات باید غزلیات جمال مبارک را بخوانند" (۲۱) زیرا می فرمایند این مناجات ها مانند باران و آفتاب بر روی گلهاست (۲۲) و باعث ترقی و رشد صفات حسنه در روح و جان طفل خردسال شده و مانند گلی که در زیر شاخه ای نهان باشد آشکار و ظاهر میشود.

حال در زمان رشد طفل رفتار ما چگونه باید باشد دانستن این نکته برای ما حائز اهمیت است زیرا گاه تصور می کنیم که اطفال متوجه نشده و درک نمی کنند لکن این صحیح نیست. زمانی که درباره مطلبی صحبت می کنیم طفل تحت تأثیر قرار می گیرد. فرض بفرمایید ما اینجا نشسته ایم و دویا سه طفل دیگر مشغول بازی هستند. ما در این باره گفتگو می کنیم که واقعاً محفل درست عمل نمی کند،

اعضای آن درست انتخاب نشده اند و استحقاق عضویت در محفل را ندارند و از این قبیل مسائل. به خیال ما آن کودکان با اسباب بازیهای خود مشغول بازی هستند، در حالی که این نونهالان مانند لیوان آب تمیزی میباشند و آن کلمات والدین مثل قطره ای جوهر به داخل لیوان آب می ریزد اول طفل مطلبی درباره محفل میشوند و بعد کلمه عدم لیاقت اعضاء آنرا، برای آن کودک محفل بالاترین مؤسسه است و آن را به دیده احترام مینگرد وقتی این جریان تکرار شد جوهر رفته رفته رنگ آب را تغییر میدهد البته این تغییر در ابتدا آنقدر محسوس و قابل درک نیست. بعداً طفل هفت ساله میشود و به او می گوئیم که فردا کلاس درس اخلاق دایر است و باید به کلاس بروی ولی طفل سرباز می زند و ما هم او را تنبیه می کنیم شاید هم ناراحت شده و بخواهیم کاری کنیم غافل از اینکه خود ما طفل را با عمل غیبت در منزل مسموم کرده ایم.

جمال قدم می فرمایند: "غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند" (۲۳) سراج قلب افرادی که در منزلی زندگی می نمایند، حال و هوای آن منزل با غیبت عوض شده و تاریک و غمگین میشود. مثالی میزنیم زمانی که طفل در رحم مادر است در

وضعیتی خاص است و در آنجا رشد نموده و بالاخره در زمان معینی تولد جسمانی کودک رخ میدهد. حال منزل را مانند محیطی برای تولد روحانی طفل در نظر بگیرید اگر ما گرد هم آمده و داستان های قهرمانان امر و ادیان دیگر را مثلاً حواریون حضرت مسیح و کسانی که با فداکاری و از جان گذشتگی باعث اعتلای دیانت مسیحی شدند و یا حوادث دوره حضرت موسی و اسلام و دیانت بهائی را بازگو نمائیم (۲۴) فضای منزل مانند محیط مناسبی است که طفل رفته رفته در آن رشد روحانی میکند. سپس وقتی کودک درک کافی پیدا کرده و به او بگوئید بیا با هم به درس اخلاق برویم او خواهد آمد. در سن پانزده سالگی هم به عنوان یک بهائی تسجیل شده و در سن بیست و یک سالگی تمایل دارد که به عنوان یک فرد مسئول در جامعه بهائی خدمت نماید. این تولد راحت و روحانی هر طفل است. اما اگر غیبت و یا بحث و جدال در منزل رواج داشته باشد تمامی فضای خانه دلگیر و نامطلوب خواهد شد. من فقط یکی از تجربه های خود را برایتان می گویم. در یکی از کشورهای اروپائی شخصی مرا به منزل خود دعوت کرد و گفت که من دیگران را برای ساعت پنج دعوت کرده ام ولی شما لطفاً

یکساعت زودتر بیایید تا با هم ملاقاتی خصوصی کنیم. بنده هم قبول کرده به منزل آن شخص رفتم. او شروع به غیبت کرد بنده هم معذب بودم و راه مفری نداشتم زیرا در منزل وی مهمان بودم و نمی دانستم چه کنم. به یکباره پرسیدم حدود سه ماه است که در اروپا سفر می کنم. هوای اینجا سرد است و چون نمی توانم گرما را در هوای سرد تحمل کنم حمام درستی نکرده ام. آیا شما آب گرم دارید؟ گفت بله. من به حمام رفته و یک ساعت آنجا ماندم. دوش هم نگرفتم فقط برای جلوگیری از غیبت در آنجا ماندم سپس وقتی دیگر مهمانان آمدند من هم بیرون رفتم و به این ترتیب راه غیبت بسته شده و از آن مهلکه گریختم!

بعداً این مطلب را در مدرسه هلند شرح میدادم یکی از افراد دستش را بلند نموده و سؤال بسیار جالبی پرسید که شما فقط دو نفر بودید ولی اگر گروهی مشغول غیبت باشند ما چگونه از آن بگریزیم در حالی که فقط یک حمام موجود باشد!!! این موضوع را ذکر می کنم تا بدانید که طرق مختلفی برای جلوگیری از غیبت وجود دارد. بنده قبلاً هم داستان هایی از دوره حضرت عبدالبهاء برای شما عزیزان شرح داده ام. مناسب است که همیشه از حیات حضرت عبدالبهاء و حضرت

ولی مقدس امرالله مطالبی ذکر نمایم زیرا تکرار آنها به ما حیات و روح جدید می بخشد. در زمانی که حضرت عبدالبهاء به دست اعداء در سجن عکا مسجون بودند زندگانی جسمانی هیکل مبارک بسیار ناگوار بود زیرا در اطراف مردمی احاطه شده بودند که که در میثاق خود به جمال قدم راسخ نبوده و بسیاری فقط تظاهر به ایمان می نمودند تا از قدوه حسنه حضرت عبدالبهاء سود جسته و سوء استفاده کنند. هر شب هیکل مبارک همه را در بیت جمع کرده و تشویق و دلالت فرموده و امثله ای از انبیاء گذشته و مؤمنین واقعی در ادیان مختلفه بیان می نمودند. یک شب وقتی که وارد مجلس شدند چهره مبارک بسیار غمگین بود. همه پی بردند که مشکلی رخ داده، در همان ایام دوسه نفر از احباب بودند که سعی در مسرور نمودن هیکل مبارک داشتند یکی از آنها مردی بود از اهالی کاشان با قدی افراخته و لحنی دلکش (۲۵) زمانی که مناجات تلاوت می نمود همه را مهتر میکرد. زمانی حضرت عبدالبهاء به او فرموده بودند محمود تو بزرگتر از من هستی یا من از تو؟ حال در زبان فارسی معنی بزرگتر می تواند هم از نظر مقام باشد و هم از نظر سن. محمود قیام نموده و عرض کرد

سرکار آقا من که باشم همه دنیا شهادت به بزرگی شما میدهد و به این ترتیب باعث تبسم مبارک گشته بود. حال این مرد در آن شب بسیار مواظب بود که در بیان حضرت مولی الوری مطلبی یافته و باعث تبسم مبارک شود. به یکباره حضرت عبدالبهاء راز قلب خود را بازگو نموده و فرمودند که نمی دانم مردم غیبت کردن را از کجا یاد گرفته اند. این مرد قیام نموده و تعظیم کرده عرض کرد که سرکار آقا از خود خدا. هیکل مبارک خنده ای ملیح فرموده پرسیدند به چه دلیل؟ محمود عرض کرد که قربان حضرت آدم در باغ بهشت سیبی تناول کرد و خداوند این اشتباه کوچک را در تورات، انجیل و قرآن و همه کتب الهی دیگر بیان فرموده است! بلی، اگر قصد غیبت دارید غیبت جهانی کنید!

به دنباله بحث برمیگردیم، حضرت عبدالبهاء این مطلب را بیان فرموده بروی آن تأکید مخصوص می فرمایند "اطفال را از سن شیرخواری از ثدی تربیت پرورش دهید و در مهد فضائل پرورید و در آغوش موهبت نشو و نما بخشید از هر علم مفیدی بهره مند نمائید و از صنایع بدیعه نصیب بخشید. پر همت نمائید و متحمل مشقت کنید اقدام در امور مهمه بیاموزید و تشویق بر تحصیل امور

مفیده نمائید" (۲۶) به آنان بیاموزید که بعد از شروع کاری آن را به انتها برسانند. آنها را راهنمایی و تشویق کنید. اگر در حال ساختن قایقی با تکه های چوبی هستند مطمئن شوید که آن را به اتمام برسانند، نه آنکه بعد از پنج دقیقه آن را رها کنند. اگر چنین کنید آنها در همه امور استقامت پیدا می کنند. همچنین می فرمایند: "آنچه سبب اول است از برای تربیت خلق خشية الله بوده طوبی للفائزین" (۲۷) بنده به خصوص این نکته را ذکر می نمایم زیرا برای مسیحیون توصیف ناگواری است. چرا خشية الله و نه محبت الله. هر دوی اینها یکی هستند. اگر شخص مسیحی از شما سؤال کند پاسخ آن چنین است که خشية الله به این معنی است که هم اطفال و هم بالغین باید حضور حق را همیشه احساس نمایند. تصور بفرمائید که بنده در منزلی تنها هستم و یک انگشتی طلا بروی میز است هیچ کس هم در اطراف نیست من آنرا برای خود بر میدارم ولی چیزی در درونم می گوید خیر، این کار اشتباه است و آن را به محل خود برگردان. این جایی است که یا غرور بر ما مستولی میشود و یا ما آن را مغلوب می کنیم. غرور می گوید افراد این منزل بسیار غنی هستند و هر کدام سه یا چهار انگشتی طلا دارند

اگر این را برداری هیچ کس متوجه نخواهد شد. در آن لحظه شخص از حضور خداوند خشیت می نماید و می گوید درست است که در منزل کسی نیست که مرا ببیند ولی خداوند همیشه و همه جا هست و به اعمال من ناظر است. این معنی خشية الله است که منظور نظر مبارک است. همانطور که قبلاً گفته شده مادران باید در وقت بارداری، شیر دادن، زمانی که طفل را می خوابانند مناجات و کلام حق را تلاوت کنند. سپس، حضرت عبدالبهاء میفرمایند: تصور نکنید زمانی که بچه خود قادر به تلاوت مناجات شود چه خواهد شد اگر کودک خود شروع بخواندن و اطاعت از احکام کند و مناجاتی در جمع و یا در شب قبل از خواب تلاوت کند چه میشود. در پایان لوح میفرمایند: اگر شما کودک را به این طریق تربیت نمائید "آنچه اطفال دیگر در مدت یکسال تحصیل نمایند تازه نهالان جنت عرفان کودکان بهائی باید در مدت یک ماه تحصیل نمایند" (۲۸) چرا کودکان خود را به این نحو تربیت ننموده و ظرفیت دوازده برابر به آنها ندهیم؟ چرا آنها را به حال خود واگذاریم تا از حد کودکان متوسط و عادی هم پائین تر روند.

مقام معلمین

حال به مقام معلمین می رسیم. قبل از

هر چیز شما باید بدانید که معلمین یکی از ورثات ما هستند. (۲۹) اگر مایل به تقسیم ارث خود بر حسب منصوصات کتاب مستطاب اقدس باشید یکی از سهم برندگان معلمین هستند. البته به ندرت اتفاق می افتد معلمی بیش از شاگرد خود در قید حیات باشد. در دیانت بهائی ما مؤسساتی داریم و سهم معلمین به بودجه تربیتی خواهد رسید. سپس رفته رفته به این سبب و اسباب دیگر، مؤسسات تربیتی بر عکس آنچه امروزه با آن روبرو هستیم محکم ترین مؤسسات دنیا خواهد گشت. در حال حاضر در کشورهای جهان مخارج جنگ بالا و بودجه تربیتی اندک است در آینده بر عکس این خواهد بود. [مثلاً] نود در صد برای تعلیم و تربیت صرف خواهد شد. حال معلم بیچاره در کلاسی با چهل شاگرد تدریس می کند. این وضع به سه، چهار یا شاید پنج شاگرد در کلاس تقلیل می یابد زیرا هر طفل مانند بیماری است که به پزشک می رود (۳۰) پس از معاینه و آزمایش و تجزیه و تحلیل به نسخه و مراقبتی جدا نیاز دارد. چنین وضعی برای تعلیم اطفال ایجاد خواهد شد. بدین طریق معلمین با وقت بیشتری به صفات خاص اطفال توجه کرده و آنان را از کمبودها

وجود هر کودک بیرون می آورند و در نتیجه این مراقبت ها هر کودکی محل خود را در جدول بزرگ دنیا پر ساخته و نقشی را که خالق به او سپرده به خوبی ایفا می نماید.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"مقصود این است که تربیت از اعظم اوامر حضرت احدیت است" (۳۱) اگر می خواهید که خداوند را پرستش کنید کودکی را تربیت نمائید. کلاسی در روزهای یکشنبه باز کرده سه یا چهار کودک را به آن کلاس دعوت نمائید و آنها را به معنی کلمه تربیت کنید و آن وقتی که این نونهالان رشد کرده و در امر مبارک ثابت و راسخ مانند و در گلستان امر حضرت بهاءالله شجر پر ثمری گردند بزرگترین لذت و رضایت را به دست خواهید آورد.

حال برای شما داستان کوچکی از سرور و خوشی که در یکی از اسفارم به اروپا احساس کردم بازگو می کنم. شما عزیزان می دانید که برای مدت پنج سال در دهی (۳۲) زندگی کردم که حدود ششصد کودک بهائی داشت و هیچ یک مدرسه نداشتند یعنی نمی توانستیم مدرسه و یا ساختمانی برای تشکیل کلاس ها در اختیار داشته باشیم، زیرا فوراً به وسیله معاندین امر خراب میشد. بنابراین بنده باید در منازل مختلف کلاس های مختلف را

تشکیل میدادم مثلاً در منزلی کلاس دیکته و در منزل دیگر حساب و در محل دیگر تاریخ و امثال آن. از صبح تا شام از این منزل به آن منزل رفته و کودکان را درس می آموختم و خاطره های جالب زیادی از این اطفال دارم. یکی از آنها پسر نازنین پر جنب و جوشی بود روزی از او پرسیدم مناجاتی می خوانی؟ او هم بلند شده، دست به سینه ایستاده و گفت دندانم لق است. ونمی توانم بخوانم. گفتم بسیار خوب بنشین. بعد از بیست سال من آن پسرک را در اطریش دیدم. وی بوسیله سازمان ملل دعوت شده بود که برای تحقیقات زیست شناسی به کانادا برود. لحظه ای که من وارد حظیره القدس شدم او به طرف من دویده و مرا بغل کرد وقتی او را شناختم در گوشش گفتم دندانانت چطور است؟ به من خیره نگاه کرد پرسید؟ هنوز بیاد داری؟ گفتم آری!

شبی در اشتوتگارت آلمان جلسه ای داشتیم شما میدانید که آلمانی ها در مورد جزئیات مطالب سؤالات دقیق و نکته بینانه می کنند. جلسه ما تا پاسی از نیمه شب به طول انجامید. وقتی که همه رفتند هنوز گروهی از مردم در انتهای سالن نشسته بودند و بنده به تصوّر اینکه مبتدی هستم به سراغشان رفته پرسیدم آیا می توانم به شما

کمکی کنم؟ یکی از آنها به فارسی پرسید مرا می شناسید؟ به او نگاه کردم همه گروه از همان دهکده سابق الذکر بودند لکن نتوانستم آنها را بشناسم زیرا زمانی که من در آنجا بودم آنها اطفال خردسالی بودند و امروز دانشجوی دانشگاه. بنده این مطالب را ذکر میکنم که شما ثمره مشقت و تضییقات را دریابید. قبلاً نقل کردم که چگونه آنها در خانه های مختلفه تعلیم می دیدند و زمانی که از کلاس به خانه های خود مراجعت مینمودند باید کتب خود را مخفیاً در دستمالی پیچیده و داخل پالتو و یاکت خود میگذارند، زیرا اگر مردم خیابان آنها را میدیدند کتب را پاره میکردند. زمانی که تضییقات به حد اعلی رسیده بود سی نفر مسلمان به خانه احباب رفته و بازرسی می کردند که کسی به آنها نان، آب، گوشت و وسایل دیگر نرساند. نیت آنها این بود که احباء را در گوشه ای منزوی کنند تا از گرسنگی بمیرند. مردمی که چنین تضییقاتی فراهم کرده بودند هنوز در همان بدبختی و نکبت به سر میبردند اما این اطفال که طعم مشقت را کشیده و برای امر جمال قدم مرارت و سختی تحمل نموده و این همه مصائب را با رضایت و خوشنودی پذیرفته بودند پروردگار همه راهها را برای آنها باز

کرد. بنده پدری را در این قریه دیدم که گفت میدانی من به آمریکا دعوت شده ام؟ پرسیدم بوسیله چه کسی؟ گفت پسر. همان پسر که در آن قریه به او درس آموختی حال در مؤسسه امور فضائی به عنوان فیزیکدان استخدام شده و مرا به آنجا دعوت کرده است و قرار است که مرا به دیدن مشرق الاذکار امریکا و مراکز بهائی دیگر و بعد از آن به کانادا ببرد. میبینید که اینها از ده بسیار کوچکی بودند که احبایش بیش از صد سال تحت سختی و فشار بودند. حال اطفال آنان در همه نقاط خود به راه راست و بار آوردن بهائیان حقیقی هدفی دیگر نداشتند. بلی، درها بروی شما گشوده خواهد شد. هرگز تصور نکنید که راه ها بسته است. در مدت پنج سالی که در آن ده بودم هر شب احباء دور هم جمع شده و بعد از صرف چای داستانهایی از ایام گذشته برایم بیان میکردند. این داستان ها هرگز تمامی نداشت. بسیاری از آن افراد جزو اولین زائرین به شهر عکا بودند که به زیارت حضرت بهاءالله فائز شدند و بسیاری نیز برای سالیان دراز حضرتش را خدمت نموده بودند و خاطرات بسیاری از هیکل مبارک ذکر می نمودند. اگر شما برای زیارت به حیفا بروید، درختهای انار بسیار خوبی مشاهده می کنید که

اصل این انارها از آن ده است. آن اشخاص می دانستند که جمال مبارک که در عکا مسجونند گل و میوه ای در اختیار ندارند. آنها هم در منطقه خود بهترین انارها را داشتند بنابرین دو نفر از آنان دو هندوانه بسیار بزرگ گرفته و شاخه های انار را با فشار داخل هندوانه کردند و هر کدام یکی از آنها را به دوش کشیده، از وسط ایران تا شهر عکا رفتند و پس از شش ماه به مقصد رسیدند. از دویست شاخه انار حدود بیست شاخه در وضعیت مناسبی بودند و آنها آن بیست شاخه را کاشتند و حال انارهای ارض اقدس از نسل این بیست شاخه می باشند. این افراد بودند که در منزل ما نشسته و چنین خاطراتی را نقل می کردند.

باری، هیچ خوشی و سرفرازی بزرگتر از این نیست که درهای منزل شما به نیت تربیت کودکان گشوده باشد. حضرت عبدالهء خطاب به معلمین بیاناتی به این مضمون می فرمایند که بسیار مسرورند که کودکان را تدریس می نمائید این وظیفه من است اما من از آن محروم هستم و شما آن را جبران می نمائید پس آنرا از جانب من انجام دهید. هرکس به این مهم کمر بندد این خدمت را از جانب حضرت عبدالهء انجام داده است. این است مقام رفیع معلمین.

سؤال _ وظیفه جامعه نسبت به تربیت اطفال چیست؟

جواب _ قبل از هر چیز خانه هر قدر کوچک باید جزئی از جامعه بهائی باشد زمانی که همه اجزا انجام وظیفه نموده و به بهترین وجه به کار خود عمل نمایند جامعه قوی خواهد شد.

هر منزلی باید همواره طفل همسایه را مانند طفل خود دانسته سعی در تربیت آنها نموده و به بهترین نحو بزرگ کند اما سعی کنید که اطفال را بهائی متعصب بار نیاورید. آنها را تربیت کنید ولی نه تا حدی که با تعصب مخلوط شود. (۳۳) کودک باید به تمام ادیان الهی در حد یکسان محبت داشته و همه کتب الهی را یکسان احترام نهد. این وظیفه خانواده ها و جوامع است.

جوامع مسئولند. جمال مبارک می فرمایند: "اگر کسی نتواند طفل خود را تربیت نماید این مسئولیت با جامعه است که آن طفل را پرورش دهد. (۳۴)

سؤال _ آیا کودکان باید در ضیافت نوزده روزه و جلسات ایام محرمه و دیگر برنامه های امری شرکت کنند؟

جواب _ بسیار خوب است که چنین باشد و لکن تقاضا دارم که آنها را به نشستن اجباری با بزرگسالان وادار نکنید زیرا کودکان طاقت و تحمل نشستن و استماع نطق و دیگر مسائل را برای مدت یکساعت ندارند. بهترین

طریق آن است که فردی مسئول آنها باشد. خاطره این جلسات تا ابد در فکر و قلب اطفال نفوذ می نماید. فضای کنفرانس و ضیافت نوزده روزه مانند وسیله ای است که باعث تولّد روحانی طفل می گردد.

سؤال - اگر کودکان را در فعالیت‌های تبلیغی و تشکیلات بهائی داخل نمائیم این کار خود مانند تربیت آنهاست. اینکه فقط از آنها توقع داشته باشیم که بنشینند و ما درباره امر مبارک به آنها بگوئیم کافی نیست.

جواب - همانطور که گفته شد این بزرگترین وسیله حفظ کودکان است. بخصوص در این برهه از زمان که بشریت در غرقاب بحران است. حضرت بهاءالله فرموده اند: "عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزیاید و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدّت خواهد نمود و زیاد خواهد شد. بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدّتی بر این نهج ایام می‌رود و اذا تمّ المیقات یظهر بغته ما یرتعد به فرائض العالم اذا ترتفع الاعلام و تغرد العنادل علی الافنان" (۳۵) دیگر اینکه می فرمایند که باید سعی در حفظ جامعه بهائی بنمائیم تا آنها در این قهقرای ننگین و شرم آور درگیر نگردند.

سؤال - گفته شده که کودکان را نباید

نازپرورده و لوس کرد و تنبیه بدنی جائز نیست. آیا مجاز است که اطفال را بزنیم؟

جواب - این مطلب بسیار جالب است. حضرت عبداله‌بهاء می فرمایند: "ضرب برای حیوان هم جائز نه حسن تربیت حیوان را در تحت تعلیم در آرد شاخ کج را راست و خارستان را گلستان نماید عرب ها در وقت تربیت اسب را نمی زنند می گویند از زدن اسب بد رفتار و سرکش می شود. (۳۶) زمانی که در عریستان بودم مردی را دیدم که در دل بیابان ایستاده و اسبی وحشی هم دور او میدوید. آن مرد افساری در دست داشت که طول طناب آن حدود سی متر بود. وی در وسط ایستاده بود و اسب به دور او می دوید. من هر روز از این نقطه بیابان می گذشتم و او را نگاه می کردم که هرگز در طی این روزها صبر خود را از دست نمی دهد. یکروز جلورفته و از او پرسیدم چرا چنین میکنی؟ او گفت این اسب وحشی است. وقتی بوی شخص غریبی را حس میکند وحشی تر میشود. حال طول این طناب حدود سی متر است و من میگذارم که او بدود وقتی که اسب نزدیک غروب خسته میشود من طول طناب را حدود دو سانت کم میکنم به تدریج در طی شش ماه شاید بتوانم او را نزدیک خود بیاورم و اسب

هم به حضور من آشنا شده و اهلی خواهد شد. پرسیدم آیا او را میزنی؟ گفت هرگز. اگر من یکبار او را بزنم دوباره وحشی خواهد شد. حضرت عبداله‌بهاء به خصوص این مطلب را بیان فرموده اند که از اعرابی که تربیت اسب می کنند فرا گیرید. پس هرگز نباید اطفال را تنبیه بدنی نمود. حال بدتر از این تنبیه زبانی است. تقاضا دارم که ابداً به این کار مبادرت نفرمائید. زیرا هیچ گاه تصوّرش را نخواهید کرد که چه زبانی به روح طفل می زنید. ما نمی دانیم و نمی توانیم اندازه و قیاس کنیم. به یکباره در می یابید که به روح کودک خدشه وارد شده و در درونش واکنش نشان میدهد و شاید بیست سال بیشتر طول بکشد تا آن خدشه و آزرده‌گی از بین برود شاید هم هرگز اثر آن محو نشود. هیچ کودکی را با اطفال دیگر مقایسه نکنید این بدترین کاری است که می توان کرد. هر کودکی به طور مستقل متولّد شده و راه تربیتی خود را طی می نماید و وقت و مجال خود را برای شکوفائی استعدادش نیاز دارد. این دو نوع تنبیه قطعاً به وسیله حضرت عبداله‌بهاء منع شده است. (۳۷)

سؤال - در برنامه های صور متحرکه (کارتون) که امروزه در تلویزیون پخش میشود جنگ و خونریزی وجود دارد.

برای مثال اطفال، خود را در قالب سوپرمن و یا هیولا و غول می بینند. آیا باید والدین بهائی به اطفال خود اجازه مشاهده این نوع برنامه ها را بدهند؟ جواب زمانی در ایتالیا نزد خانواده ای اقامت میکردم و مشتاق مشاهده مسابقه فوتبالی بودم که در تلویزیون قرار به پخش آن بود. به پسر آن خانواده گفتم لطفاً موقع مسابقه که رسید تلویزیون را برای من روشن کن. گفت معذورم. مسابقه فوتبال در ساعت شش شروع میشود و مادرم به من اجازه داده است که فقط از ساعت هفت به بعد تلویزیون را روشن کنم. بنده بسیار مسرور شدم که در این منزل بهائی چنین انضباطی حاکم است. طفل تلویزیون دارد لکن محتاج انضباط است و یا پول دارد ولی به انضباط نیازمند است. انضباط و دیسیپلین برای هر چیز ضروری است.

تربیت نيات

در دیانت بهائی تربیت دختران بر تربیت پسران رجحان دارد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند که: "پس معلوم شد که تربیت دختران اعظم و اهم از پسران است" (۳۸) زیرا زمانی که نسوان تربیت شوند اطفال نیز در محیطی روحانی پرورش می یابند. برای مثال اگر مادری دلائل و استدلال حقانیت این امر منبع را بداند طبیعتاً

آنها را به اطفال خود نیز خواهد آموخت. می فرمایند که "ترقی عالم نساء سبب ظهور عصمت و بزرگواری این کور بدیع است" (۳۹) سپس این مطلب را بسط بیشتری داده می فرمایند: "ملاحظه نمائید اگر امهات مؤمناتند اطفال نیز مؤمن شوند ولو پدر منکر باشد و اگر امهات منکرات باشند اطفال محروم از ایمانند ولو پدر در نهایت ایقان و اطمینان **الّا ما قدر والحکم علی الاغلب**" (۴۰) دختران امروز مادران فردا خواهند بود و این مطلب اهمیت تربیت آنان را میسراند. مادران باید بدانند که چگونه از شروع اولین نفس های نورسیدگان تربیت صحیح و راه خدمت به عالم انسانی را به آنان بیاموزانند.

وظائف پدر و مادر

موضوع بعدی وظائف پدر و مادر نسبت به اطفال است. جمال قدم در لوحی می فرمایند: "یا محمد وجه قدم به تو متوجه و ترا ذکر می نماید و حزب الله را وصیت می فرماید به تربیت اولاد" (۴۱) این حکمی است که در همه کتب الهی و به خصوص در این دور مبارک وجود دارد سپس ادامه آن چنین است "اگر والد درین امر اعظم که از قلم قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نماید حق پدری ساقط شود و لدی الله از مقصرین

محسوب" توجه به این مطلب برای همگی ما حائز اهمیت فراوان است. بسیاری از ما این اشتباه را مرتکب شده و می گوئیم پس تحرّی حقیقت چه میشود؟ فکر میکنیم که تحرّی حقیقت به این معنی است که اطفال را به حال خود واگذاریم تا فطرتاً راهی درست یا غلط در پیش گیرند. جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء تأکید می فرمایند که ما باید اطفال خود را در آغوش محبت الله گرفته، دستشان را در دست گرفته و آنها را قدم به قدم هدایت نمائیم تا راه به سوی حق را بیابند زیرا اگر به غیر این عمل نمائیم برای اطفال محال است که به خصوص در دنیای امروز از طرق دیگری راه را بیابند.

حال در زمانی که والدین در حال انجام وظیفه خود هستند حضرت عبدالبهاء می فرمایند باید در حال تعادل باشید اگر طفلی کارنیکی انجام داده است او را ستایش کنید اما ستایش را تبدیل به غرور نکنید. ستایش و قدردانی را برای آنها تبدیل به تملق نکنید که آنها تصور کنند اطفال خارق العاده ای هستند و از همه سرآمد می باشند. اگر طفلی کار خلافی انجام داده می فرمایند هرگز او را تنبیه بدنی نکنید. هرگز او را ملامت نکنید. فقط و فقط تشویق و دلالت

کرده و به طرقي وظائف وی را گوشزد نمائید.

حال آخرین جمله که در این جا بیان میشود این است که اگر فرزندان خود را به روش صحیح پرورش ندهیم چه خواهد شد؟ هیکل مبارک یک به یک همه را بر شمرده می فرمایند که "اگر در این خصوص قصور کنند در نزد رب غیور ماخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی است غیر مغفور زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند. مادام الحیات طفل مظلوم اسیر جهل و غرور و نادان و بی شعور ماند ... در نزد خلق خوار و ذلیل و در نزد حق سقیم و علیل و در محافل خجل و شرمسار و در میدان امتحان مغلوب و مذموم صغار و کبار این چه ذلت ابدی است" (۴۲) تصوّر نمی کنم که توضیح جامع تری در این مورد وجود داشته باشد.

جمال قدم در مورد وظائف اطفال نسبت به والدین چنین می فرمایند:

"ایاکم ان ترتکبوا ما یحزن به آبائکم و امهاتکم ان اسلکوا سبیل الحق و انه لسبیل مستقیم و ان یخیرکم احد فی خدمتی و خدمۃ ابائکم و امهاتکم ان اختاروا خدمتهم ثم اتخذوا بها الی السبیل" (۴۳) توجّه بفرمائید که چقدر این مطلب حائز اهمیت است و اطفال

باید آن را از خردسالی بدانند. حال زمانی که به مردم دنیا مینگرید در می یابید که اساس زندگی خانوادگی از بین رفته و پایه های جامعه فروریخته و هیچ اسبابی که باعث تألیف قلوب افراد انسانی به یکدیگر شود در اختیار نیست. به همین دلیل است که به فرموده طلعات مقدّسه روابط متقابل پدر و مادر و اطفال باعث استحکام اساس خانه، خانواده و ازدواج (که به فرموده جمال قدم مقدس است) و بالمآل جامعه خواهد گشت. اکنون می خواهم قسمت بسیار جالبی از تاریخ امر مبارک را که به جمله اخیر وابسته است برای شما بازگو کنم.

امروزه در دوره تبلیغ و انتشار کلمه الله هستیم و همگی شما عزیزان مطلعید که جمال اقدس ابهی الواح بسیاری به پادشاهان و حکام دنیا ارسال نمودند. بعضی از آنها به وسیله پست ارسال شد و بعضی به وسیله افراد فرستاده شد. بعضی رسیدند و بعضی دیگر هم نرسیدند. یکی از آن الواح در ادرنه نازل گشته بود ولیکن کسی موجود نبود که آنرا به ایران ببرد. ارسال این لوح تا ایامی که جمال قدم به شهر عکا سرگون شدند معوق ماند بسیاری از مؤمنین از وجود چنین لوحی اطلاع داشتند و بعضی از احبای مسجون و مهاجرین پیغام فرستاده و از حضور

مبارک رجا می نمودند که قاصد آن لوح منیع گردند. جوابی که به آنها عنایت میشد این بود که خیر حامل لوح در حال آمدن است. در این زمان پسرک هفده ساله ای که بهائی نبود نبیل مورّخ تاریخ نبیل را در خراسان ملاقات نموده و بعد از گذشت ایّام قلیلی توسط ایشان به دیانت بهائی ایمان آورد و بلافاصله به طرف عکا براه افتاد. بعد از ورود به مدینه عکا با هدایت حضرت عبدالبهاء به زیارت حضرت بهاء الله مشرف گشته و داوطلب شد که پیک لوح مبارک گردد. جمال قدم تقاضای وی را اجابت نموده و فرمودند که حامل لوح باش ولی باید آماده هر امتحانی باشی و اوقبول نمود (۴۴)

هیکل مبارک بیانی به این مضمون می فرمایند که (۴۵) وقتی بدیع داوطلب رساندن لوح به سلطان ایران گشت چنان قدرتی به او عطا کردیم که می توانست همه عالم را مغلوب سازد. سپس جناب بدیع به بیرون عکا نزدیک ساحل رفت. شخصی (۴۶) که به وسیله جمال قدم ارسال شده بود به او رسیده جعبه کوچکی به وی سپرد حتّی کسی که واسطه تسلیم آن جعبه به جناب بدیع بود نمی دانست محتویات داخل آن چیست. آن جوان جعبه را روی زمین گذاشته و سجده نموده و

چندین بار آن را بوسیده سپس در عباى بلند خود نزدیک قلبش قرار داد آن مرد در حالی که حیرت زده به جناب بدیع می نگریست بوی گفت که قدری صبر کن تا رفته و مقداری خرج راه بیاورم ولكن وقتی به آن نقطه مراجعت نمود جناب بدیع رفته بود یعنی نتوانسته بود برای دریافت پول صبر کند. ایشان راه خود را پیاده از طریق بیروت و مرز عربستان و شمال ایران به طرف طهران آغاز نموده و قریب به پنج ماه بعد به مقصد خود رسید. در قسمتی از راه شخصی بهائی (۴۷) او را همراهی کرده بود ولی نمی دانست در جیب جناب بدیع چیست؟ این مرد در خاطرات خود می گوید که این جوان گاه ایستاده روی خود را سوی عکا نموده و می گفت خدایا آنچه که به فضل بخشیدی به عدل مگیر و قدرت حفظش را عطا فرما. زیرا جمال قدم فرموده بودند که هرگاه از قبول این مسئولیت پشیمان شدى لوح را بیرون آورده و بروی زمین گذاشته و برو. شخص دیگری مبعوث شده و واسطه تسلیم آن به شاه خواهد شد. ایشان سپس به سمت طهران ادامه طریق داد. هر پنج شب که شب جمعه است شاه ایران عادت داشت که برای زیارت مرقد خاصی به بیرون شهر رود و گدایان در نزدیکی دروازه

شهر جمع شده و شاه دست خود را در کیسه کرده و سکه های طلا و نقره برای آنها می ریخت. جناب بدیع اول به نزدیک دروازه رفت و انتظار کشید تا شاید شاه از آنجا رد شده و او در موقعیت مناسبی لوح را به وی برساند ولكن پس از نگاه به شاه و نگاهی دیگر به دوروبر خود که پر از متکدی و متقاضی بود تصمیم گرفت که در محل دیگری لوح را به شاه برساند. ناصرالدین شاه جناب بدیع را در بین آن جمعیت دید زیرا تنها ایشان عباى سفید به تن داشت در عین حال بسیار جوان بود و به وی تعظیمی نکرده و به سکه های سلطان نظری نیانداخته بود. وقتی که شاه برای استراحت و تفریح به کوه های پر برف رفته و همان جوان را برای سه روز بروی تخته سنگی نشسته یافت دریافت که این پسرک همان است و آن دورا در کنار هم گذاشت. پس شاید این جوان چیزی می خواست. شاه همراهان خود را دنبال پسرک فرستاد. از او پرسیدند که چه میخواهی جناب بدیع گفتند که من حامل نامه ای هستم و باید به شخص شاه برسانم. همراهان او را نزد شاه آوردند. ایشان این آیه قرآن را تلاوت نمود که:

"قد جئتک من سبأ نبأ عظیم" (۴۸) و لوح را به سلطان ایران عرضه نمود. این

نامه یعنی لوح حضرت بهاء الله به پادشاه ایران طولانی ترین لوح سلاطین است. الواح سلاطین مختصر تر می باشد. این لوح نیمى به فارسى و نیمى دیگر به عربى است. شاه گفت او را دستگیر کرده و تحت بازجوئى قرار دهند که اقرار کند دوستان وی چه کسانی هستند. فراشان شروع به شکنجه کردند و با میله های آهنین که بروی آتش گذاخته شده بود بدن ایشان را داغ کردند تا اسم دوستان خود را بازگو نمایند. جناب بدیع اظهار داشتند که من همراهی ندارم و مستقیماً از عکا به اینجا آمده ام و با کسی ملاقات ننموده ام. حال پس از سالیان سال همان افرادی که بدیع را شکنجه دادند و بسیاری دیگر را به حسب درخواست شاه کشته بودند اعتراف (۴۹) می نمودند که هیچ کس را قوی تر از این جوان هفده ساله نیافته بودند زیرا گوئی ایشان با آتش دوستی داشت و او را شکنجه نمی داد و حتی مرتب می خندید. فراشان با تخماق بسرشان کوبیده و ایشان را شهید نموده و جسد مطهرش را در زیر سنگهایی مدفون ساخته و سنگ بزرگ دیگری بروی آن گذاشتند. این مطالبی است که باید همیشه به یاد داشته باشیم. پدر ایشان بسیار مسرور بود که فرزندش به چنین مقامی رسیده است. جمال قدم

- به این نکته عالم بودند که جناب بدیع قبل از ایمان مرتکب اعمالی گشته بودند که اسباب رنجش پدر خود را فراهم ساخته بودند حال تقاضا دارم این را متذکر باشید جناب بدیع بفرموده مبارک با چنین عمل قهرمانانه به مقامی رسید که دعای خاصان پروردگار به قرب آن نیز نمی رسد مع الوصف حضرت بهاءالله از ابابدیع درخواست می نمایند اگر قصوری از پسرش سرزده وی را ببخشید. لطفاً اندکی در این نکته تأمل کنید!
- می فرمایند که: "لوفات منه فی خدمتک شیء فاعف عنه ثم ارض کذلک یا مرک سلطان الامر" (۵۰)
- بنابراین این اساس و مؤسسه خانواده بسیار مقدس است. این اصل و اساس باید در غایت استحکام باشد به طوری که مردم امروزه تلقی می کنند امری بی ارزش و سبک شمرده نشود. بسیاری از والدین شکایت می کنند که ما قادر به کنترل کودکان خود نیستیم. اطفال به والدین احترام نمی گذارند. این طریق است که جمال قدم با آن روبرو گشته اند.
- یادداشت ها**
- *یادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی در سال ۱۹۶۹ میلادی طی دیدار خود از استرالیا در جلسات مختلفه احباب بیاناتی به زبان انگلیسی ایراد فرمودند که متن
- بعضی از این سخنرانی ها توسط محفل ملی بهائیان استرالیا در جزوه ای تحت عنوان Baha'i Lessons _ The Record Talks of Hand of The Cause of God Mr. A. Q. Faizi given during his visit to Australia November, 1969 درج شده است. این جزوه که شامل پنجاه صفحه میباشد حاوی مقدمه و متن پنج سخنرانی است. مقاله فوق ترجمه فارسی دومین نطق مندرج در جزوه مزبور است که درباره "روش تعلیم و تربیت در دیانت بهائی" ایراد شده است. یادداشت های زیر از مترجم است.
- ۱_ خوشه هایی از خرمن ادب و هنر (سویس: آکادمی لندگ، ۱۹۹۹ میلادی) ج ۱۰، ص ۲۵۳
 - ۲_ حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلی (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع)، ج ۳، ص ۱۲۷
 - ۳_ حضرت بهاءالله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، آلمان - نشر اول- ۱۳۷ بدیع)، لوح مقصود ص ۹۶
 - ۴_ کتاب ایقان نازله از قلم حضرت بهاءالله (لجنه ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی، آلمان، ناشر مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفهایم، آلمان- چاپ اول (نشر جدید)- ۱۵۵ بدیع)، ص ۶۵
- ۵_ مفاوضات عبدالبهاء (فرج الله ذکی الکردی، قاهره: الطبعة الثانية- ۱۳۲۹ م.ه/ ۱۹۲۰ م) ص ۱۳۸
 - ۶_ مأخذ بالا، ص ۵
 - ۷_ مأخذ بالا، ص ۱۶۵
 - ۸_ مأخذ بالا، ص ۶
 - ۹_ مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی (تنظیم شده از طرف دائره مطالعه نصوص و الواح بیت العدل اعظم الهی، آگوست ۱۹۷۶)، تدوین مجموعه فارسی و ترجمه آثار انگلیسی به اهتمام: نصرالله مودت، ص ۵۷
 - ۱۰_ مأخذ بالا ص ۵۷
 - ۱۱_ مأخذ بالا ص ۶۵
 - ۱۲_ مأخذ بالا ص ۶۵
 - ۱۳_ مأخذ توضیحات جناب فیضی نص مبارک حضرت عبدالبهاء می باشد که در کتاب امر و خلق جناب فاضل مازندرانی (لجنه ملی نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی، لانگیهاین، آلمان غربی، نشر سوم، ۱۴۲ ب/ ۱۹۸۶ م)، ج سوم ص ۳۵۵ درج شده است.
 - ۱۴_ مأخذ شماره ۹، ص ۶۸
 - ۱۵_ مأخذ شماره ۹، ص ۵۷
 - ۱۶_ حضرت بهاءالله، کتاب اقدس، (مرکز جهانی بهائی، حیف)، ص ۵۸
 - ۱۷_ مأخذ شماره ۹، ص ۵۷
 - ۱۸_ مأخذ شماره ۱۳، ص ۳۲۸
 - ۱۹_ مأخذ شماره ۱۳، ص ۳۳۱
 - ۲۰_ مأخذ شماره ۳، کلمات فردوسی، ق

از: فریدون مشیری

وقتی بنفشه های بهاری
در چارسوی گیتی
بوی غبار وحشت و باروت میدهد
آیا کسی صفای بهاران را
هرگز گلی به کام تواند چید؟
وقتی که لوله های بلند توپ
در چارسوی گیتی
در استار شاخه و برگ درخت هاست
این قمری غریب
روی کدام شاخه بخواند؟
وقتی که دشت ها
دریای پر تلاطم خون است
دیگر نسیم زورق زرین صبح را
روی کدام برکه براند؟

امرنه یسخر من فی السموات والارض ...

مأخذ شماره ۴۴، ص ۴۱۳

۴۶_ مقصود حاج شیخ محمد امین ملقب

به امین البیان است مأخذ شماره ۴۴، ص ۳۹۸

۴۷_ نام این شخص جناب حاجعلی

است. مأخذ شماره ۴۴- ص ۳۹۹-۴۰۰

۴۸_ آیه قرآن، مأخذ شماره ۴۴، ص ۳۷۹

۴۹_ یادداشت های محمد ولیخان سپهدار

اعظم درباره اظهارات کاظم خان قراچه

داغی، مأخذ شماره ۴۴ ص ۴۰۷-۴۰۲

۵۰_ مأخذ شماره ۴۴- ص ۴۱۴

خدمات ایشان اختصاص یافته است.

همچنین مقاله ای به قلم خود ایشان به

عنوان (چهار سال و نیم در نجف آباد) در

کتاب بیاد دوست (محفل روحانی ملی

بهایان ایالات متحده، ویلمت- ایلینوی،

سال ۱۹۹۸) ص ۱۲۱ منتشر شده است.

۳۳_ مأخذ شماره ۳، کلمات فردوسی

(ورق هشتم)، ص ۳۷

۳۴_ حضرت بهاء الله، کتاب اقدس، ص

۴۶

۳۵_ حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار

حضرت بهاء الله (لجنة نشر آثار امری به

لسان فارسی و عربی، لانگنهاین- آلمان،

نشاوول، ۱۴۱ بدیع) قطعه ۶۱، ص ۸۳

۳۶_ مأخذ شماره ۱۳، ص ۳۳۷-۳۳۸

۳۷_ مأخذ شماره ۱۳، ص ۳۳۵

۳۸_ مأخذ شماره ۹، ص ۶۹

۳۹_ مأخذ شماره ۹، ص ۵۳

۴۰_ مأخذ شماره ۹، ص ۷۱

۴۱_ کتاب اقدس، فقرات مربوط به رساله

سؤال و جواب ص ۷۴

۴۲_ مأخذ شماره ۱۳، ص ۳۲۷-۳۲۸

۴۳_ مأخذ شماره ۱۳، ص ۵۷

۴۴_ برای مطالعه شرح حال جناب

بدیع به کتاب لثالی درخشان تألیف محمد

علی فیضی (شیراز، ۱۲۳ بدیع، تیر ماه

۱۳۴۵ شمسی) صفحات ۳۸۸-۴۱۵

مراجعة کنید

۴۵_ اصل بیان مبارک چنین است "خلقناه

ونفحنا فيه روح القدرة والاقتدار بحيث لو

هشتم، ص ۳۷

۲۱_ مأخذ شماره ۱۳، ص ۳۳۸

۲۲_ مأخذ شماره ۹، ص ۴۳- آن

" آن اطفال به مثابه نهالند تعلیم مناجات

مانند باران که طراوت و لطافت بخشد و

به مثابه نسیم محبت الله که به اهتزاز آرد..

۲۳_ مأخذ شماره ۴- ص ۱۲۷

۲۴_ بیانی از حضرت ولی مقدس امرالله

به این مضمون در مأخذ شماره ۹ ص ۹۳

درج شده است.

۲۵_ به حدس قوی منظور محمود کاشی

است. شرح حال ایشان در تذکرةالوفا فی

ترجمه حیاة قدماء الاحباء (طبع بالمطبعة

العباسیه فی حیفا سنه ۱۳۴۳ هجره) ص

۶۷ درج گشته است.

۲۶_ مأخذ شماره ۱۳، ص ۳۳۰

۲۷_ حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب

به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی

(بدون تاریخ انتشار)، ص ۳۳

۲۸_ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از

مکاتیب حضرت عبدالبهاء (محفل مقدس

ملی بهائیان امریکا، ۱۹۷۹ م، ص ۱۳۷

۲۹_ حضرت بهاء الله، کتاب اقدس،

ص ۲۰

۳۰_ مأخذ شماره ۹، ص ۴۶

۳۱_ مأخذ شماره ۹، ص ۳۶

۳۲_ جناب فیضی مدت حدود پنج سال

در نجف آباد به تدریس اطفال بهائی

اشتغال داشتند. کتاب خوشه هایی از

خرمن ادب و هنر (ج ۱) به شرح احوال و

شجر روح

علی توانگر

هدی للمتقين" (۷) کتاب خدا
پرهیزکاران را هدایت میکند.

حضرت اعلیٰ نیز در کتاب بیان این
تشبیه را اینگونه ذکر فرموده اند:

"مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره
حقیقت است..." (۸) و حضرت

بهاء الله میفرمایند:

"کلمه الهیه به مثابه نهال است مقرر و
مستقرش افنده عباد، باید آنرا به کوثر
حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش
ثابت گردد و فرعش از افلاک
بگذرد" (۹) هم مظهر الهی هم
شریعت ربّانی و هم کلمات سبحانی به
نهال و شجر پرثمر تشبیه شده.

برای درستی تشبیه کافیست که یک
وجه شبه وجود داشته باشد اما در این
تشبیه هفت وجه شبه میتوان در آن
مشاهده نمود.

۱- هر شجر را باید باغبان ماهر و توانا
بنشانند تا درختی مفید و بارور گردد یا
رشد کند و به ثمر رسد. امر الهی نیز به
مشیت ربّانی تشریع گردیده و توسعه و
دوام یافته و اثمار معنوی ببار آورده،
چنانچه حضرت مسیح فرمود: "نهالی
را که پدر آسمانی نکاشته باشد برکنده
شود" (۱۰)

در قرآن مجید نیز این تشبیه در کلمه
الهی به کار رفته میفرمایند:

"الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة
كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی
السماء تؤتی أكلها کلّ حین باذن
ربّها" (۳)

آیا نمی بینید خداوند چگونه مثل زده
است؟ مثل کلمه و گفتار پاک مانند
شجر پاک است که ریشه اش در زمین
ثابت و استوار میگردد و شاخه هایش
در آسمان اوج میگیرد، میوه اش به
اذن رحمن در هر زمان آماده برای
استفاده مؤمنین است. در این آیه شریفه
متذکر شده اند که از شجر الهی، افراد
به اذن پروردگار بهره مند خواهند شد
زیرا درک آیات و هدایت نفوس
موکول به خواست و اراده خداست
چنانکه فرموده اند: "ان الله یهدی من
یشاء" (۴) خداوند هر کس را که
بخواهد هدایت میکند و برای روشن
شدن مطلب و علّت آن در آیاتی متعدّد
و به تکرار فرموده اند: "ان الله لا یهدی
القوم الظالمین" (۵) و "وان الله لا
یهدی القوم الفاسقین" (۶) خداوند
ظالمان و فاسقان را هدایت نمی
فرماید "ذلک الکتاب لا ریب فیهِ

اهل دانش و ادب برای بیان و تفهیم
مطالب و مسائل روحانی و معنوی به
محسوسات متوسّل می شوند و به تشبیه
و استعاره و تمثیل می پردازند. این
شیوه در کتابهای مقدّس آسمانی
فراوان به کار رفته است. حضرت
عبدالبهاء در این باره می فرمایند:

"چون خواهی که حقایق معقوله را
بیان نمائی مجبور بر آنی که در قالب
محسوس افراغ نمائی و بیان کنی زیرا
در خارج جز محسوس نیست" (۱)
مثلاً حضرت بهاء الله در لوح احمد
میفرمایند:

"قل انه لشجر الروح الذی اثمر
بفواکه الله العلیّ المقتدر العظیم" ای
احمد، اگر کسی از این ظهور اعظم
الهی جويا شد، بگو: آن شجر روحانی
و معنوی است که ثمرش میوه های
روحانی الهیست و آن میوه ها تعالیم و
احکامی است که عمل به آنها سبب
نظم عالم و آسایش امم است.

حضرت مسیح نیز شریعت الهی را به
نهال تشبیه نموده میفرمایند:
"هر نهالی را که پدر آسمانی نکاشته
باشد برکنده شود" (۲) که منظور
شریعت الهیست.

و در قرآن کریم به این مضمون چنین بیان شده است:

"و مثل کلمة خبيثة لشجرة خبيثة اجثت من فوق الارض مالها من قرار" (۱۱) کلمه ناپاک مانند شجر ناپاک است از روی زمین برکنده شود و آنرا پایداری نیست.

۲_ از ویژگی های شجر، رشد تدریجی آنست و همانگونه که یک هسته یا دانه کوچک به مرور زمان درختی کهن میگردد و بارور میشود شریعت الهی نیز از یک نقطه و یک فرد شروع میگردد و به تدریج توسعه می یابد و همه جا را فراگیر میشود. چنانچه حضرت مسیح ملکوت خدا را که شریعت الهی است بدینگونه بیان فرموده:

"ملکوت آسمان مانند دانه خردلی است که شخصی گرفته در مزرعه خویش کاشت هر چند از سایر دانه ها کوچکتر است ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی می شود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه می گیرند" (۱۲)

۳_ دیگر از صفات شجر تولید ثمر است. شجره شریعت الهی نیز موجد اثمار معنوی و فواکه روحانی از آیات ربانی است که در شئون مختلفه نازل گردیده و همواره سبب تغذیه روحانی و حیات معنوی جامعه انسانی است و به مصداق "تؤتی اکلاها کلّ حين" (۱۳)

هر هنگام می توان از آن بهره مند شد.

حضرت مسیح برای روشن شدن ذهن و اندیشه مؤمنین و جهت شناختن و تمیز صادق از کاذب میفرمایند:

"اما از انبیای کذب احتراز کنید که به لباس میش ها نزد شما می آیند ولی در باطن گرگان درنده می باشند. ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می چینند؟ همچنین درخت نیکو میوه نیکو میاورد و درخت بد میوه بد میاورد. نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد، هر درختی که میوه نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود، لهذا از میوه ایشان آنان را خواهید شناخت" (۱۴) شریعت الهی به درخت و تعالیم آن به میوه تشبیه شده است.

۴_ ویژگی دیگر شجر اینکه همان گونه که گاهی بعضی از شاخه ها و برگهای درخت به علل مختلف خشک می شود و رابطه تغذیه اش از درخت و ریشه آن قطع میگردد، اغصان و افنان و اوراق و منتسبین شجره الهی و شریعت ربانی، به علت "جهالت و غرور و حسد" * به بیماری نقض عهد مبتلا و از فیض روحانی محروم میگردند و حیات معنوی خود را از

دست میدهند. حتی غصن اکبر به حطب اکبر یعنی هیزم بزرگ تبدیل میشود و به گفتار حضرت مسیح، لایق نار میگردد.

۵_ هر درختی عمری معین و محدود دارد و پس از مدتی پیر میشود و می پوسد و از ثمر و بار و بر و شکوفه فرو می افتد لذا ناچار باغبان دانا آنرا تجدید میکند و نهالی نواز همان ریشه و دانه در باغ می نشاند، چندی نمی گذرد که آن دانه یا ریشه نهالی نومی شود و سپس درختی زیبا و پر ثمر میگردد.

شریعت الهی نیز پس از مدتی معین نیاز به تجدید دارد زیرا که بسیاری از احکام، اوامر و یا نواهی به مقتضای زمان باید منسوخ و تجدید شود چنانچه در قرآن کریم میفرمایند: "لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب" (۱۵) برای هر مدتی کتابی مقرر و مقرر است خداوند محو میکند و ثابت میگرداند آنچه میخواهد و مادر و اصل کتاب نزد اوست.

و نیز میفرماید:

"لکل امة اجل و اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون" (۱۶) برای هر امتی زمانی و مدتی معین مقرر است و ساعتی پس و پیش نخواهد بود و در سوره سجده آن مدت یک روز تعیین شد و روز خدا هزار سال

است از آنچه ما می شماریم "یدبّر الأمر من السماء الى الارض ثم يعرج اليه في يوم كان مقداره الف سنة مما تعدّون" (۱۲) خداوند امر شریعت را از آسمان مشیت خود به سوی مردم روی زمین تدبیر می فرماید سپس بسوی او عروج می کند (و تجدید می شود) در مدّت یک روز و مقدار آن روز هزار سال است از آنچه شما می شمارید.

حضرت عبدالبهاء در نطقی در معبد موحدین بستن آمریکا در این موضوع فرمودند:

"حقیقت ادیان الهی دوباره باید تجدید شود زیرا هر دین به منزله دانه بود انبات شد. اغصان و اوراد پیدا کرد. شکوفه و ثمر بار آورد حال آن درخت کهنه گردید. برگها ریخته شده آن شجر از ثمر باز مانده بلکه پوسیده شده، دیگر تشبث به آن فایده ندارد، پس باید دانه را دوباره بکاریم زیرا اساس ادیان الهی یکی است" (۱۸)

این تشبیه و تمثیل را اشیای نبی اینگونه بیان فرموده است:

"نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوّت و روح معرفت و ترس از خداوند" (۱۹)

اشاره به ظهور حضرت بهاءالله و نظم بدیع است که روح مشورت در جمیع تشکیلات آن امری اساسی و دستوری اصلی است.

۶- دیگر از خصوصیات و مختصات شجر این است که هرگاه شاخه و یا برگگی از آن خشک شد یا قطع گردید به درخت و شاخه های دیگر و اوراق باقی مانده زیانی نمی رسد بلکه قوی تر و شاداب تر به رشد و حیات خود ادامه میدهند. در شجر مقدّس الهی نیز این قانون و شباهت صادق است. قطع اغصان، کوچک و بزرگ و بعضی از اوراق منتسبه که حضرت ولی امرالله درباره آنان فرمودند: "خود سبب آن شده اند" نتوانست زیانی به اصل شجره امر ربّانی برساند و غصن اعظم و غصن ممتاز هر دو به کمال حکمت و قدرت وحدت جامعه را حفظ فرمودند و هدایت کردند و به توسعه و پیشرفت امر الهی در سراسر جهان ادامه دادند بطوریکه سبب حیرت عقول گردید که چگونه با این همه دشمن داخل و خارج امر الهی پابرجا و در توسعه است.

به قول شاعر عرب:

أرى ألف بانٍ لا يقوم بهادم

وكيف بيانٍ عن ورائه ألف هادم (۲۰)

هزار بنا کننده نمی تواند در برابر یک خراب کننده مقاومت کند و چگونه

است که در برابر یک بنا کننده هزار ویرانگر است؟ و بالاخره آن یک سازنده بر هزار مخرب فائق و پیروز میگردد. حضرت ولی امرالله درباره ناقضین میفرمایند:

"جمیع این حوادث را احبّای الهی بایستی مواهب الهیه ای بدانند که ظاهرش نار و نغمت* است و باطنش نور و رحمت این اصل شامل جمیع اقدامات اعدای امرالله است. چه نفوسیکه منکر امر گردند و چه آنانکه خود را حامی و طرفدار و ناشر تعالیم الهی دانند. این هجمات چه از داخل و چه از خارج به جای آنکه اساس امر را متزلزل سازد، باعث تقویت و استحکام مبانی آن میگردد و به شعله فروزان سراج الهی روشنی افزونتری می بخشد، با آنکه قصد و نیت اعدا آن است که غبار تیره ای بر وجه منیر الهی بریزند ولی بالعکس باعث اعلاء شریعت الله میگرددند و عالمیان را به خصائص عالیّه مبادء سامیه اش آگاه می سازند و وحدت کلیّه یاران را ظاهر مینمایند و مقام وحید آن را نشان میدهند و نفوذ غالبه اش را آشکار میکنند" (۲۱) مولوی علیه الرحمة خوب و مناسب مقال و حال گفته:

اوگمان دارد که با من جور کرد

بلکه از آئینه من روفت گرد (۲۲)

- و از قدیم گفته اند: "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد"
- ۷- همانگونه که شاخه درخت تا هنگامیکه از ریشه و درخت بهره مند است و اتصال و تغذیه اش برقرار است، از همه خصوصیات درخت، از قبیل صفا و خرمی و گل و میوه و طراوت و رشد برخوردار است و چون ارتباطش از ریشه و درخت قطع شد از روح نباتی محروم میگردد و دیگر نه شیره نباتی جذب تواند و نه از فیض آفتاب و باران نصیبی خواهد داشت. اغصان و افنان و اوراق و منتسین شجره الهی نیز تا ارتباط خود را با دوحه ربّانی حفظ کرده اند. از صفات و کمالات روحانی و روح ایمانی و فیض ربّانی مستفیضند. ولی به محض سرپیچی از فرامین مظهر الهی و قطع رابطه معنوی، به کلی از آن فیوضات روحانی محروم میگردند، گوئی انتحار روحانی کرده اند.
- حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا این بیان قاطع حضرت بهاء الله را که درباره ناقص اکبر از قلم اعلی نازل گردیده ذکر فرموده اند: "اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف بوده و خواهد بود" و همین گونه نیز شد. او و یارانش به علت مخالفت با مرکز عهد الهی خود را از "میراث مرغوب لا عدل له" (۲۳) که ایمان و
- انتساب به شجره مقدّسه الهیه بود محروم نمودند.
- حضرت ولی امرالله درباره ناقضین میفرمایند:
- "سوف ینعدم ذکرهم و تمحو آثارهم و لا تسمع منهم صوتاً و لا ذکراً و یجعلهم الله نسیاً منسیاً" (۲۴) بزودی ذکرشان فراموش و آثارشان محو میگردد و از آنان نه صدائی و نه ذکری شنیده میشود و آنان را خداوند از فراموش شدگان میگرداند بعد میفرمایند: "اغصان منشعبه از شجره لا شرقیه و لا غربیه اکثر به خاک مذلت افتادند و از اصل سدره منقطع و منفصل گشتند، ولی بنیاد این بنیان متأثر و متزلزل نشد و دوحه الهیه قلع و قمع نگردید" (۲۵)
- و در بیانی دیگر میفرمایند: "ایشان کسانی هستند که نفس اعمالشان آنها را از شجره مقدّسه قطع می نماید. بدین ترتیب حق وراثت خود را از دست میدهند" بعد میفرمایند:
- "به حکمت بالغه الهیه گاهگاهی چنین حوادثی روی میدهد تا هیکل امرالله از عناصر ناپاک و نالایق تطهیر گردد" (۲۶)
- چنانچه باغبان ماهر و دانا شاخه های خشک و ناجور و نامناسب درخت را قطع میکند تا زیبایی و شادابی و آرایش آن حفظ شود.
- یادداشتها:**
- ۱- مفاوضات صفحه ۶۲
 - ۲- انجیل متی باب ۱۵ آیه ۱۳
 - ۳- قرآن باب ۱۴ آیه ۳۰
 - ۴- قرآن ۲۸-۵۷
 - ۵- قرآن ۶-۱۴۶
 - ۶- قرآن ۹-۲۵
 - ۷- قرآن ۲-۱
 - ۸- بیان باب ۷ واحد ۲
 - ۹- منتخباتی از آیات صفحه ۶۹
 - ۱۰- انجیل متی ۱۵-۱۳
 - ۱۱- قرآن ۱۴-۳۲
 - ۱۲- انجیل متی ۱۳-۳۱
 - ۱۳- قرآن ۱۴-۳۰
 - ۱۴- انجیل متی ۷-۱۵
 - ۱۵- قرآن ۱۳-۴۰
 - ۱۶- قرآن ۵۰-۱۰ و ۳۳-۷
 - ۱۷- قرآن ۳۲-۵
 - ۱۸- نطق حضرت عبدالبهاء در بستن امریکا
 - ۱۹- اشعای نبی
 - ۲۰- رساله مدتیّه صفحه ۲۹
 - ۲۱- گوهر یکتا صفحه ۱۸۰
 - ۲۲- مثنوی مولوی ۲-۲۰۹۴
 - ۲۳- لوح عهدی
 - ۲۴- گوهر یکتا
 - ۲۵- گوهر یکتا
 - ۲۶- گوهر یکتا صفحه ۱۸۴

تحقق وعود و بشارات کتب مقدسه زردشتیان

عنایت خدا سفیدوش

در فروردین یشت در فقرات ۱۲۸ و ۱۲۹ چنین آمده است: "به فروهر اوخشیت ارته مقدس درود می فرستیم. به فروهر اوخشیت نمکه درود می فرستیم. به فروهر استوت ارته درود می فرستیم به آن کسیکه سوشیانت پیروزگر موسوم خواهد شد و به همه موجودات روی زمین سود خواهد بخشید و در پرتو او جهان به زندگی فنا ناپذیر خواهد رسید. (۲)

علیهذا زردشتیان در نماز و دعاهاى پنجگانه خود در شبانه روز درخواست می نمایند که آنان را به روز موعود رسانده و به شناسائی سیوشانس موفق بدارد و آیات اوستا را به شرح زیر تکرار می کنند (مزداعه اهماعه یهماعه وشی می کنند کهماعچید) یعنی "ای دانا اورمزد، همی باد تندرستی و نیکی و خرمی تا این دین را به سیوشانس برسانم" و در اورمزد یشت می خوانند: (ادهوعه وهی سرشو جنتی منکها مزداعه یهماعه وشی کهماعچید) یعنی "از بدیها دور دار و به خوبی برسان، سروش پاک را به فریاد ما برسان، ای دانا اورمزد، همی باد نیکی و فراخی نعمت تا این دین را به سیوشانس برسانم.

هوشیدر بامی گفته اند. در فروردین یشت هوشیدر بامی به نام "اوخشیت ارته" آمده و معنی آنرا چنین گفته اند (کسیکه قانون مقدس را می پروراند) دومین موعود را هوشیدر ماه گفته اند. در فروردین یشت هوشیدر ماه بنام "اوخشیت نمکه" به معنی (کسیکه پرورنده نماز و نیایش است) آمده. سومین موعود حضرت زردشت را سیوشانس خوانده اند و در فروردین یشت سیوشانس بنام "استوت ارته" آمده و آنرا چنین معنی کرده اند (کسیکه مظهر قانون مقدس و عدالت پرور و سود رساننده است) لازم به ذکر است که در کتب مقدسه زردشتیان به طور اعم به جانشین های حضرت زردشت نام سیوشانس و یا سوشیانس و یا سوشیانت داده اند که به معنی سود رساننده و رهاننده و نجات دهنده است. همچنین در اوستا از سیوشانس هائی نام برده شده که در آخر الزمان و روز رستاخیز ظهور نموده و سلطنت اهورا مزدا را تأسیس خواهند نمود و در غالب بشارات کلمه سیوشانس برای آخرین موعود اختصاص یافته و او را آخرین مخلوق اهورا مزدا ذکر کرده اند.

ما در دوران نخستین امر بهائی قرار داریم و نسل حاضر باید تا وقت باقی است بکوشد ابهاماتی را که در نوشته ها و آثار گذشتگان وجود دارد با استناد به نصوص و الواح نازله از کلک اطهر طلعات مقدسه بهائی برای عموم احبای الهی روشن نماید زیرا هر چه از مبدأ امر دورتر شویم با گذشت زمان تحلیل و رفع این گونه ابهامات برای نسل های آینده مشکلتر خواهد بود.

به طور کلی "تمام ادیان الهی منتظرند که در آخر الزمان موعود و نجات دهنده ای ظهور نموده و روی زمین را از بدیها و زشتیها پاک کرده و عدالت و نیکی را در روی کره ارض مستقر نماید. چنانچه برهمنان منتظر کریشنای موعود و بودائیان چشم به راه بودای پنجم و یهودیان منتظر ظهور مسیح و عیسویان در انتظار ظهور فارقلیط (پارا کلیتوس) و مسلمانان منتظر ظهور مهدی هستند" (۱)

حضرت زردشت پیروان خود را به سه ظهور وعده داده است. اولین موعود را هوشیدر و یا اوشیدر خوانده اند و گاهی کلمه بامی به آن افزوده و آنرا

و در وره‌رام یشت می خوانند: (ورترغم اهورداتم یزمیده) یعنی "وره‌رام، خدا نور داده را پرستش می کنم" و تا آخر آیه می فرماید: "نسل مرا پاک گردان تا که ظهور سیوشانس پاک و نیکو بمانند"

حضرت زردشت وعده داده است که هر یک از موعود های سه گانه فوق در موعد مقرر در مشرق زمین ظاهر خواهد شد و علامت ظهور هر یک از موعود های سه گانه را به شرح زیر بیان کرده اند.

۱- زمانیکه هوشیدر بامی پا به عرصه ظهور گذارد خورشید به مدت ده شبانه روز در وسط آسمان غیر متحرک ایستاده و به هفت کشور روی زمین نور خواهد پاشید. آنکه دلش با خدا نیست از دیدن این خارق العاده زهره خود را باخته از هول و هراس جان خواهد سپرد.

۲- در زمان ظهور هوشیدر ماه خورشید به مدت بیست شبانه روز در وسط آسمان غیر متحرک بایستد، جهان دگر باره روی نجات ببند، دروغ و خیانت از میان برود اندوه و غم از دل مردم بدر شود.

۳- در ظهور سوم، سیوشانس که شاه بهرام ورجاوند و آفریده اهورا مزدا است چون به سن سی سالگی رسد به فیض مکالمه با اهورا مزدا نائل گردد و

امانت رسالت مزدیسنا به وی واگذار شود. علامت تولد وی باریدن ستارگان از آسمان است و علامت ظهور وی آنستکه خورشید به مدت سی شبانه روز در آسمان بی حرکت خواهد ماند. سیوشانس دارای فر کیانی است و غذایش از سرچشمه مینوی است، درمان کلیه دردهای جهان در دست اوست و از پیکرش چنان نوری پرتو افکن شود که جهات ششگانه بسیط زمین را نورانی نماید روز ظهورش روز رستاخیز است. آنگاه مردمان برخاستن آغاز کنند، جهان خوش و خرم شود و فیوضات الهی بر روی زمین استقرار یابد (۳)

تطبیق بشارات حضرت زردشت با علائم مظهر ظهور کلی الهی که باید ایرانی الاصل و از نژاد پادشاهان کیان و محل ظهورش ایران مینو نشان باشد و همچنین زمان ظهور سیوشانس و یا شاه بهرام ورجاوند و قیام قیامت و روز رستاخیز و فرو ریختن ستارگان و توقف آفتاب در آسمان و غلبه اهورا مزدا بر اهریمن و سرگونی شاه بهرام ورجاوند به روم و یا اراضی مقدسه و اینکه درمان کلیه دردهای جهان در دست اوست. به طور مشروح و مفصل در رساله "ایران و پیامبران ایرانی" آمده است که در انتظار نوبت چاپ می باشد و اگر روزی به زیور طبع

آراسته شود در بردارنده پاسخ کلیه پژوهندگان حقیقت خواهد بود و در این مقاله فقط با استناد به نصوص مبارکه به تطبیق مواعید سه گانه حضرت زردشت با طلعات مقدسه دیانت بهائی و قبل از آن اکتفا می نماید.

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به جمشید خداداد می فرماید: هوالله - ای زردشتی بهائی و ای بهائی سنائی آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید جمیع نقوش نامه آثار کلک مهر پرور بلکه در و گهر بود، زیرا دلیل جلیل بر سلوک در سبیل بود. خوشا به حال تو که به چنین بخششی سرافراز گشتی و به چنین افسری سربلند شدی. در خصوص توقف آفتاب مرقوم نموده بودی که در کتاب زردشتیان مرقوم است که در آخر دوره مقرر است که این توقف در سه ظهور واقع گردد، در ظهور اول ده روز آفتاب در وسط آسمان توقف نماید و در ظهور ثانی بیست روز در ظهور ثالث سی روز. بدانکه ظهور اول در این خبر ظهور حضرت رسول است که شمس حقیقت در آن برج ده روز استقرار داشت و هر روز عبارت از یک قرن است و آن صد سال، به این حساب هزار سال می شود و آن دور و کور محمدی بود که بعد از غروب نجوم

ولایت تا ظهور حضرت اعلی هزار سال است و ظهور ثانی ظهور نقطه اولی روحی له الفداست که شمس حقیقت در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت، بدایتش سنه شصت هجری بود و نهایتش سنه هشتاد و در دور جمال مبارک چون شمس حقیقت در برج الهی که خانه شمس است طلوع و اشراق فرمود مدّت استقرارش عدد سی بود که نهایت مدّت استقرار آفتاب است در یک برج تمام، امتدادش بسیار اقلّاً پانصد هزار سال ... انتهی (۴)

به امعان نظر در بیانات مبارکه حضرت مولی الوری مدّلل می گردد که موعود اوّل یعنی هوشیدربامی حضرت محمد رسول الله و موعود ثانی یعنی هوشیدر ماه حضرت نقطه اولی و موعود ثالث یعنی سیوشانس و یا شاه بهرام ورجاوند حضرت بهاء الله می باشد.

همچنین حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع جلد اوّل درباره حضرت ربّ اعلی می فرمایند: "... این ذات مقدّس همان قائم موعود نزد اهل تشیع و مهدی منتظر نزد اهل سنت و جماعت و رجعت یوحنا و معمدان نزد ملأ ابن و هوشیدر ماه مذکور در کتب پارسیان و ایلای نبی موعود ملت یهود است که کل در انتظار ظهورش به سر می برند ..." و محقق می گردد که

منظور از هوشیدر ماه مندرج در کتب مقدّسه زردشتیان حضرت ربّ اعلی می باشد (۵)

در بیان اینکه حضرت بهاء الله همان شاه بهرام ورجاوند و موعود سوم زردشتیان است که در اوستا به طور اعمّ تحت عنوان سیوشانس آمده، برای نمونه چند فقره از بیانات مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در این مورد را زب این اوراق می نماید که رافع هرگونه ابهام است. حضرت بهاء الله در لوح هفت پرسش در جواب استاد جوانمرد شیرمرد می فرمایند:

"پرسش چهارم در نامهای ما مژده داده اند که شاه بهرام با نشانهای زیاد از برای رهنمائی مردمان می آید الی آخر بیان. ای دوست آنچه در نامها مژده داده اند ظاهر و هویدا گشت، نشانها از هر شطری نمودار، امروز یزدان ندا می نماید و کل را به مینوی اعظم بشارت می دهد. گیتی به انوار ظهورش منور و لکن چشم کمیاب. از خداوند بپمانند بخواه بندگان خود را بینائی بخشد. بینائی سبب دانائی و علّت نجات بوده و هست. دانائی خرد از بینائی بصر است. اگر مردمان به چشم خود بنگرند امروز را به روشنائی تازه روشن بینند. بگو خورشید دانائی هویدا و آفتاب بینش پدیدار. بختیار آنکه رسید و دید و

شناخت" (۶) همچنین حضرت عبدالبهاء در لوحی به افتخاریکی از احبّای پارسی می فرمایند:

هوالله _ ای سروش پر بشارت، نامه خوش اشارت در نهایت فصاحت و بلاغت، بیان اسرار بود و دلیل بر خلوص نیت و محبّت پروردگار. حمد خدا را که آهنگ سروش شنیدی و شاهنشهی شاهرهم بدیدی و مانند مرغ چمن به گلشن حقیقت پریدی و بر سرو و سمن گلبانگ اسرار معنوی بلند نمودی. حال شیفته آن روی دلبری و آشفته آن موی معنیر. عاشقان را آه و فغان لازم و مشتاقان را این و حنین مستدیم و واجب. پس تا توانی آواز بلند کن و شهنواز بزن و مرغان چمن را بیدار کن و در سحرگاه به نغمات خوش دمساز نما و علیک البهاء الابهی ع (۷)

و در لوحی دیگر می فرمایند:

هوالله _ ای دو یار نازنین، الحمدالله به آئین شاه بهرام پی بردید و از افسانه های بی پا نجات یافتید. فرمان حضرت زردشت را بشارت دانستید و به موجب سفارش آن بزرگوار رفتار کردید. ایزد متعال را پرستیدید و خداوند مهربان را بندگی نمودید. آرزوی خویش یافتید و شاه بهرام را شناختید و خوی دلجوی فرشتگان یافتید. پس سپاس و ستایش کنید که

از: سیاوش کسرایی

بوی بهار

مادرم گندم درون آب می ریزد
پنجره بر آفتاب گرمی آور می گشاید
خانه می روید، غبارِ چهره ی آینه ها را می زداید
تا شب نوروز
خرمی در خانه ی ما پا گذارد
زندگی برکت پذیرد با شگون خویش
بشکفتد در ما و سرسبزی بر آرد

ای بهار ای میهمان دیر آینده
کم کمک این خانه آماده ست
تکدرختِ خانه ی همسایه ی ما هم
برگ های تازه ای داده ست

گاهگاهی هم
همره پرواز ابری در گذار باد
بوی عطر نارس گل های کوهی را
در نفس پیچیده ام آزاد

اینهمه می گویدم هر شب
اینهمه می گویدم هر روز
باز می آید بهارِ رفته از خانه
باز می آید بهارِ زندگی افروز

در چنین روز فیروزی در جشن نوروزی
کامرانی نمودید و بزم شادمانی
آراستید و آنچه خواستید یافتید و
علیکما البهاء الابهی عبدالبهاء عباس (۸)
علیهذا در بیانات و نصوص مبارکه فوق
تصریح گردیده که در بشارات حضرت
زردشت منظور از هوشیدر بامی
حضرت محمد رسول الله و مقصود از
هوشیدر ماه حضرت نقطه اولی و مراد
از شاه بهرام ورجاوند و یا سیوشانس
حضرت بهاء الله می باشد.

منابع و مآخذ:

- ۱- سوشیانت موعود مزدیسنا نوشته استاد
پوردادو سال ۱۹۲۷ صفحه ۲
- ۲ و ۳- همان کتاب صفحات ۶-۹-۱۲
- ۴- مکاتیب عبدالبهاء جلد دوم چاپ مصر
صفحه ۷۵
- ۵- کتاب قرن بدیع جلد اول صفحه ۲۷۱
- ۶- کتاب یاران پارسی مؤسسه مطبوعات
امری آلمان صفحه ۱۲-۸
- ۷- کتاب یاران پارسی صفحه ۹۸
- ۸- کتاب یاران پارسی صفحه ۲۲۸



موفقیت یک جراح بهائی ایرانی در کانادا

است که هر دو داروساز و متخصص آزمایشگاه هستند. او در سن ۱۴ سالگی از ایران برای تحصیل به انگلستان رفت و همزمان با مهاجرت والدین به کانادا وارد دانشکده پزشکی نیوکاسل شد و بعد از اتمام دوره پزشکی به کانادا آمد و در دانشکده پزشکی دانشگاه مک ماستر در رشته جراحی تخصص گرفت و بعد به استرالیا سفر کرد و تحت نظر پیشگامان جراحی بیماریه‌های جهاز هاضمه درجه فوق تخصص و Ph.D. گرفت. بعد از مراجعت در بیمارستان سنت ژوزف وابسته به دانشگاه مک ماستر مشغول کار شد و این دانشگاه پس از چندی در رشته CMAS (Centre of Minimal Access Surgery) او را به عنوان پرفسور انتخاب کرد.

پرفسور انوری به خاطر جراحی‌های مبتکرانه و شیوه‌های بی سابقه‌اش در این رشته از جراحان برجسته جهان است. از او مقالات زیادی در نشریات علمی و پزشکی جهان چاپ شده است. پرفسور انوری همسر و سه فرزند خردسال دارد. همسرش سیما ارجمند روانشناس و متخصص روانشناسی کودک است و این گفته معروف که پشت سر هر مرد موفق زنی شایسته ایستاده است در مورد این خانواده صادق است.

صرف نظر از مقام علمی و موفقیت‌های پرفسور انوری در رشته پزشکی ذکر این نکته جالب است که او با اینکه در سن ۱۴ سالگی از ایران خارج شد بستگی عمیق به فرهنگ و زبان و ادبیات ایران دارد و به موازات فعالیت‌های پزشکی و علمی از مطالعه متون فارسی و شعر و ادب نیز غافل نبوده به طوری که دوره کلاس عالی تبلیغ را با استادی جناب دکتر قدیمی گذرانده و جزوه‌ای را که

پرفسور مهران انوری رئیس بخش CMAS (Centre of Minimal Access Surgery) دانشگاه مک ماستر واقع در شهر هامیلتن ایالت انتاریو کانادا، موفق شد که به کمک آدمک مکانیکی (روبات) یک عمل جراحی را از بیمارستان سنت ژوزف شهر هامیلتن روی معده بیماری در شمال انتاریو از فاصله ۴۰۰ کیلومتری با موفقیت انجام دهد. اجرای این عمل از راه دور در دنیا بی سابقه بوده است. این عمل بازتاب گسترده‌ای در میان مقامات دانشگاهی و دولتی و توده جامعه در کانادا داشته و علاوه بر آن توسط شبکه‌های ارتباطی در سطح دنیا نیز مطرح شده است و همه این واقعه را با اعجاب و تحسین مطرح کردند و با پرفسور انوری مصاحبه‌های مختلف انجام دادند. چند نفر از وزرای کابینه کانادا اظهار داشتند که انجام این عمل انقلابی نو در زمینه پیشرفت‌های پزشکی است زیرا از این پس بیمارانی که در نقاط دور افتاده زندگی می‌کنند بدون اینکه زحمتی برای جابجا شدن بکشند می‌توانند از راه دور در محل خود مورد عمل جراحی قرار گیرند.

در حین اجرای این عمل نمایندگانی از سازمان فضا نوردی آمریکا NASA، سازمان فضانوردی کانادا و سازمانها و مراکز درمانی مختلف ناظر بودند بعد از عمل اول عمل دیگری روی روده بیماری که مبتلا به سرطان بود انجام پذیرفت. دانشگاه UCLA آمریکا در کالیفرنیا از پرفسور انوری دعوت کرد که برای ایراد سخنرانی باین دانشگاه برود و او این دعوت را پذیرفت و در مورد شیوه کار برای صدها پزشک و جراح در آمریکا سخنرانی کرد. پرفسور انوری فرزند دکتر نورالدین و دکتر نورانگیز انوری

مجمع عرفان سال ۲۰۰۳

در مدرسه بهائی لوهلن، میشیگان،
ایالات متحده آمریکا

جلسات مجمع عرفان از غروب روز جمعه ۱۰ اکتبر تا ظهر روز دوشنبه ۱۳ اکتبر ۲۰۰۳ در مدرسه بهائی لوهلن تشکیل میگردد.

در این دوره منتخبی از آثار حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالبهاء مطرح می شود. موضوع کلی جلسات مجمع عرفان در سال ۲۰۰۳ "فلسفه و علوم در امر بهائی" است.

از دوستانی که مایل به ارائه نتیجه مطالعات خود در مجمع عرفان هستند دعوت می شود که هرچه زودتر توسط مؤسسه معارف بهائی در کانادا و یا دفتر امور احبای ایرانی در آمریکا به دفتر مجمع عرفان مراجعه فرمایند.

برای ثبت نام و ذخیره جا لطفاً به مدرسه بهائی لوهلن مراجعه فرمائید.

Association for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman, Hamilton, ON., L8V 3M2 Canada

Telephone: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870

email: pibs@bellnet.ca Website: www.absp.org

چندین سال نیز از اعضای فعال "مؤسسه معارف بهائی به زبان فارسی" بوده است و اغلب جهت مسافرت های تشویقی و مأموریت های امری به نقاط مختلفه کانادا سفر می نماید.

علاوه بر آنچه گفته شد پرفسور انوری نمونه تواضع، محبت و خدمت به مردم است و برای همه مخصوصاً جامعه ایرانی مشکل گشای امور پزشکی است. ما موفقیت های بیشتری را برای ایشان آرزو می کنیم.

عندلیب

ایشان در مورد تاریخ ادیان نوشتند از فارسی به زبان انگلیسی ترجمه کرد. علاوه بر آن پرفسور انوری در جامعه بهائی حضوری دائمی و فعال دارد. هنگام اقامت در انگلیس همواره ساکن نقاط مهاجرتی بود و بعد از آمدن به کانادا عضو محفل روحانی گریمسی (Grimsby) و هنگام اقامت در استرالیا به مدت سه سال از اعضای فعال جامعه و نماینده کانونشن ملی بوده است. در حال حاضر عضو محفل روحانی شهر هامیلتن و لجنات ملی است و

معرفی کتاب

۱- مجلدات اول و دوم آثار قلم اعلی:

از جمله آثار و الواح جمال اقدس ابهی که در مهد امرالله طبع و نشر یافته مجلدات هفت گانه "آثار قلم اعلی" بوده است. نظر به اینکه نسخ این آثار مبارکه کمیاب است، مؤسسه معارف بهائی با استیذان از ساحت بیت العدل اعظم الهی نشر مجدد این آثار قیمه را وجهه همت خود ساخته و مجلدات هفت گانه را بهمان ترتیب قبلی ولی در سه جلد تنظیم نمود و تا کنون جلد اول را که قبلاً به نام کتاب مبین موسوم گردیده بود در ۵۲۰ صفحه و جلد دوم را که مجموعه مجلدات ۲ و ۳ و ۴ قبلی است در ۶۹۰ صفحه، در نهایت آراستگی و شایستگی به چاپ رسانده و در دسترس احبای عزیز قرار داده است. جلد سوم این آثار قیمه که مشتمل بر مجلدات ۵ و ۶ و ۷ قبلی است نیز در دست تنظیم و صفحه بندی است که انشاء الله هر چه زودتر در اختیار یاران قرار خواهد گرفت. هر یک از مجلدات سه گانه مزبور واجد فهرست الفبائی مطالع الواح و نام مخاطبان آن الواح و همچنین فهرست مطالع مناجاتهای وارده در ضمن الواح و فهرست اعلام است.

۲- ارباب حکمت در لوح حکمت: سیمائی از حکمای تسعه:

فاضل ارجمند جناب فریدالدین رادمهر از احبای مهد امرالله در کتاب ارباب حکمت در لوح حکمت حکمای نه گانه مذکور در لوح مبارک حکمت را با تحقیقی دقیق معرفی و آثار و افکارشان را تشریح نموده و خود این کتاب را به حکیم اهل بهاء نبیل اکبر فاضل قائی (مخاطب لوح حکمت) از قدمای احباء و دکتر علی مراد داودی از شهدای اخیر مهد امرالله تقدیم نموده است. مؤسسه معارف بهائی مطالعه این اثر تحقیقی را به همه یاران الهی توصیه می نماید.

۳- "طراز الهی" زندگی نامه ایادی امرالله جناب میرزا طراز الله سمندری:

ایادی امرالله جناب سمندری از نادر شخصیت هائی بود که به زیارت مظهر ظهور الهی حضرت بهاء الله و مرکز عهد و میثاق، حضرت عبدالبهاء و مبیین آیات الله، حضرت ولی امرالله نائل شد و دوران قیادت حارسان امر حضرت بهاء الله را درک نمود و در دوران اخیر حیات در ظل بیت العدل اعظم الهی به خدماتی جزیل موفق گردید و در خاتمه الحیات در ارض اقدس مرکز جهانی بهائی در جوار قبله اهل بهاء و مقام مقدس اعلی آرام گرفت.

خانم پیروش سمندری تا آنجا که امکان داشت دقائق حیات این اعجوبه روزگار و خاطرات تشرفات حضوری وی را از بیانات طلعات مقدسه امر بهائی با قلمی شیرین و جذّاب به رشته تحریر کشیده است.

جلد اول این کتاب چاپ و منتشر گردیده و جلد دوم آن نیز قریباً آماده است و در دسترس احبای عزیز الهی قرار خواهد گرفت.

۴- اوضاع اجتماعی ایران در عصر قاجار از خلال آثار مبارکه بهائی:

طلوع دیانت بابی و ظهور امر بهائی در زمانی بوقوع پیوست که کشور مقدس ایران تحت انقیاد و حکمرانی سلاطین سلسله قاجار به شدت به راه تباهی و فساد کشیده میشد و بنابراین اوضاع اجتماعی این دوره از تاریخ ایران را میتوان از متون آثار مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء بررسی و تحقیق نمود. این کار مفید را خانم مینا یزدانی از احبای مهد امرالله به نحوی دقیق و محققانه به عهده گرفته و به شایستگی به انجام رسانده و در کتاب "اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار از خلال آثار مبارکه" مشروحاً مرقوم داشته است. این کتاب زیر چاپ است و بزودی زینت بخش کتابخانه های بهائی و دوستداران نوشته های تحقیقی خواهد شد.

In This Issue Of 'Andalib 83

- 1. The Tablet of the Holy Mariner from the Tablets of Bahá'u'lláh**
- 2. The January 17, 2003, Message of the Universal House of Justice**
- 3. A commentary on the Tablet of the Holy Mariner by Adíb Táhirzádeh**
- 4. The Love For Humankind In Persian Culture, From the Beginning To The Present Time, by Dr. Shapour Rassekh**
- 5. The River of Life, by Dr. Lilli Eyman**
- 6. The Migrating Birds, a poem by Jaleh Isfahani**
- 7. 'Andalib, a transcription from a speech by Behrouz Jabbari**
- 8. The Face of the Woman in the 21st Century, The dominant sex or the subservient sex, by Dr. Hooshang Zargarpoor**
- 9. In Memory of Dr. Massih Farhangi, Mass Teaching In the Province of Kerman, by Nossrat'u'llah Sabet**
- 10. The Spring Time, a poem by Jaleh Isfahani & Feraidoon Moshiri**
- 11. Education and Training In The Bahá'í Faith, by Hand of the Cause Mr. Faizi**
- 12. The Spring Flowers, a poem by Feraidoon Moshiri**
- 13. The Tree of Spirit, by Dr. 'Ali Tavágar**
- 14. The Fulfillment of the Prophecies of the Zoroastrians' Sacred Scriptures, by Enayat-khoda Sefidvash**
- 15. The Sweet Smell of Spring, a poem by Siavash Kassra'I**
- 16. The historic accomplishment of an Iranian Bahá'í surgeon in Canada**
- 17. Irfan Colloquium Announcement for Lou Helen Bahá'I School in 2003**
- 18. Introducing a few books**

‘ANDALÍB